

# ادبیات



## « معنی واژه »

### ستایش

- ✓ تو حکیمی (دانا به همه چیز) تو عظیمی تو کریمی (بسیار بخشنده - بخشاینده) تو رحیمی (بسیار مهربان).
- ✓ تو نماینده (آشکار کننده - نشان دهنده) فضلی (بخشش - کرم) تو سزاوار ثنایی (سپاس - ستایش).
- ✓ نتوان شبه (مانند - مثل - همسان) تو گفتن که تو در وَهَم (پندار - تصور - خیال) نیایی.
- ✓ همه عزّی (ارجمندی - گرامی شدن) و جلالی (بزرگواری - شکوه)، همه علمی و یقینی (بی‌شک و شبهه).
- ✓ همه نوری و سروری (شادی - خوشحالی)، همه جودی (بخشش - سخاوت - کرم) و جزایی (پاداش کار نیک).

## درس اول

- ✓ مَنّت (سپاس - شکر - نیکویی) خدای را، عَزَّوَجَلَّ (گرامی و بلندمرتبه است)، که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید (افزونی - زیادی) نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود، مُمدِّ حیات است و چون برمی‌آید، مُفَرِّح (شادی‌بخش) ذات.
- ✓ پرده ناموس (آبرو - شرافت) بندگان به گناه فاحش (آشکار - واضح) نَدَرَد و وظیفه روزی (رزق مقرر و معین) به خطای مُنْکَر (زشت - ناپسند) نَبَرَد.
- ✓ فَرّاش (گسترده‌ی فرش) باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترند و دایه (زنی که به جای مادر از کودک پرستاری می‌کند) ابر بهاری را فرموده تا بنات (دختران) نبات (گیاه) در مهد زمین، بپرورد. درختان را به خلعت نوروزی، قبای (جامه) سبز ورق (برگ) دربر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم (فرارسیدن) موسم (فصل - هنگام - زمان) ربیع (بهار)، کلاه شکوفه بر سر نهاده. عُصاره (شیره - افشرد) تاکی (درخت انگور) به قدرت او شهد (عسل) فایق (برگزیده - برتر - ادر اینجا] خالص) شده و تخم خرمایی به تربیتش، نخل باسق (بلند - بالیده) گشته.
- ✓ در خبر است از سرور کائنات (همه موجودات جهان) و مَفْخَر (مایه افتخار) موجودات و رحمت عالمیان و صَفَوْت (برگزیده) آدمیان و تَمَمّه (باقی مانده - ادر اینجا] مایه تمامی و کمال) دور زمان.
- ✓ شَفیع (شفاعت کننده - پایمرد) مُطاع (فرمانروا - اطاعت شده) نَبی (پیغمبر - پیام آور - رسول) کریم.
- ✓ قَسیم (صاحب جمال) جَسیم (خوش اندام) نَسیم (خوش بو) و سِیم (دارای نشان پیامبری).
- ✓ هر گه که یکی از بندگان گنهکار پریشان‌روزگار، دست انابت (توبه - پشیمانی) به امید اجابت به درگاه حق جَلَّ وَ عَلا بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند بازش بخواند؛ باز اعراض (روی گردانی) فرماید. بار دیگرش به تَضَرّع (زاری کردن - التماس کردن) و زاری بخواند.
- ✓ عاکفان (کسانی که در مسجد عبادت می‌کنند) کعبه جلالش به تَقصیر (کوتاهی - گناه) عبادت معترف (اقرار کننده).
- ✓ واصفان (ستابندگان - وصف کنندگان) حلیه (زیور - زینت) جمالش به تَحیّر (سرگستگی - سرگردانی) منسوب (نسبت داده شده).
- ✓ یکی از صاحب‌دلان، سر به جیب مراقبت (کمال توجه بنده به حق) فرو برده بود و در بحر مکاشفت (پی بردن به حقایق) مستغرق شده.
- ✓ یکی از یاران به طریق انبساط (خودمانی) گفت: ما را چه تحفه (هدیه - ارمغان) کرامت کردی (عطا کردن - بخشیدن)؟
- ✓ کلک [قلم] از بنان (انگشت) افکنده‌ای.

## درس دوم

- ✓ گفت: نزدیک است والی (حاکم - فرمانروا) را سرای، آنجا شویم (ادر اینجا] غیر اسنادی است = برویم).
- ✓ والی از کجا، در خانه خَمّار (می‌فروش) نیست؟
- ✓ تا داروغه (پاسبان - نگهبان - شب‌گرد) را گویم، در مسجد بخواب.
- ✓ از بهر غرامت (تاوان - جبران خسارت)، جامه‌ات بیرون کنم.
- ✓ باید حد (کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم) زند هشیار مردم، مست را.
- ✓ دار مُلک (سرزمین) آشنایی.

- ✓ آنجا به صنعت (پیشه - کار - حرفه) در چه کوشند؟
- ✓ چو عاجز گشت خسرو در جوابش، نیامد بیش پرسیدن صوابش (درست - پسندیده - مصلحت).
- ✓ با محتسبم (مأمور رسیدگی به اجرای احکام شرعی) عیب مگوئید که او نیز، پیوسته چو ما در طلب عیش مدام (می - همیشه - پیوسته) است.
- ✓ دور شو از بَرَم ای واعظ (پند دهنده) و بیهوده مگوی، من نه آنم که دگر گوش به تزویر (نیرنگ - دورویی - ریاکاری) کنم.
- ✓ در مکتب حقایق، پیش ادیب (آداب‌دان - سخندان - [در اینجا] معلم و مربی) عشق.
- ✓ وجه (ذات - وجود) خدا اگر شودت منظر نظر.

### درس سوم

- ✓ مَسَلک (روش - طریق) مرغ گرفتار قفس، همچو من است.
- ✓ خبر از من به رفیقی که به طَرْف (کناره - کنار) چمن است.
- ✓ خانه‌ای کاو شود از دست أجانب (جمع اجنبی - بیگانگان) آباد.
- ✓ چون فرخی، موافق (هم‌رای و همراه) ثابت‌قدم نداشت.
- ✓ به تخت مصرم اما جای در بیت الحزن (خانه غم‌ها - ماتمکده - کلبه‌ای که حضرت یعقوب در آن در غم فراق یوسف می‌گریست) دارم.
- ✓ همت (عزم - اراده) اگر سلسله‌جنبان (محرک - وادارنده به کار) شود.
- ✓ همت (دعا - آرزو) بدرقه راه کن ای طایر قدس.

### درس پنجم

- ✓ تا واره‌ی از دم ستوران (حیوانات چارپا)، وین مردم نحس (شوم - بدیمن) دیوماند.
- ✓ با اختر سعد (خوشبختی - متضاد نحس - اختر سعد = سیاره مشتری) کرده پیوند.
- ✓ چون گشت زمین ز جور گردون، سرد و سیاه و خموش و آوند (آویزان - آویخته - آونگ).
- ✓ از گردش قرن‌ها پس‌افکند (میراث).
- ✓ تو قلب فسرده (منجمد - یخ‌زده) زمینی.
- ✓ تا درد و ورم فرونشیند، کافور بر آن ضماد (مرهم، دارویی که بر جراحت نهند) کردند.
- ✓ برکش ز سر این سپید معجر (روسری - سرپوش).
- ✓ بگرای چو اژدهای گَرزه (ویژگی نوعی مار سمی و خطرناک).
- ✓ بخروش چو شَرزه (خشمگین، غضبناک) شیر آرغند (خشمگین و قهرآلود).
- ✓ بگسل (پاره کن - جدا کن - [در اینجا] نابود کن) ز هم این نژاد و پیوند.
- ✓ زین بی‌خردان سِفله (فرومایه - بدسرشت) بستان.
- ✓ سریر (تخت پادشاهی - اورنگ) مُلک عطا کرد، کردگار تو را.
- ✓ پاره آجر و سنگ و کلوخ (پاره گل خشک شده) به‌جای مین، کار می‌گذارم!
- ✓ بروید و مُعطل نکنید (بیکار - بلا تکلیف - [مُعطل کردن = تاخیر و درنگ کردن]).

### درس ششم

- ✓ سینه‌ی خواهم شرحه شرحه (پاره‌پاره - [شرحه = تکه گوشتی که از درازا بریده‌اند]) از فراق، تا بگویم شرح درد اشتیاق (میل به دیدار محبوب).
- ✓ جفت بدحالان (کسانی که پیشروی آنها به سوی حق کند است) و خوشحالان (هروان راه حق که از حرکت به سوی حق شادمان‌اند) شدم.
- ✓ هرکسی از ظَن (گمان - پندار) خود شد یار من.

- ✓ تن ز جان و جان ز تن مستور (پوشیده - پنهان) نیست.
- ✓ نی، حریف (دوست، همدم، همراه) هر که از یاری بُرید.
- ✓ پرده‌هایش (نغمه و آهنگ) پرده‌های (حجاب و پوشش) ما درید.
- ✓ همچو نی زهری و تریاقی (پادزهر) که دید؟ همچو نی دمساز (مونس - همراز - دردآشنا) و مشتاقی که دید؟
- ✓ لیک کس را دید جان دستور (اجازه) نیست.
- ✓ چه نیکو گفت با جمشید، دستور (وزیر).
- ✓ گر ایدونک [= ایدون که = این چنین که] دستور (اجازه) باشد کنون.
- ✓ در غم ما روزها بی‌گاه شد (فرارسیدن هنگام غروب یا شب، سپری شدن).
- ✓ هر که بی‌روزی است، روزش دیر شد (به پایان رسیدن روز - تباہ شدن).
- ✓ مکر او معکوس و او سرزیر شد، روزگارش برد و روزش دیر شد (به پایان رسیدن روز - تباہ شدن).
- ✓ بی‌گاه شد (به پایان رسیدن روز - شب شدن)، خورشید اندر چاه شد.
- ✓ تاب (فروغ - پروتو) آفتاب آن جمال بر من زند.
- ✓ چون حق تعالی، بنده‌ای را گزید و مستغرق (مجدوب - شیفته) خود گردانید.

### درس هفتم

- ✓ از جمله نام‌های حُسن (نیکویی - زیبایی) یکی جمال (زیبایی) است و یکی کمال (کامل بودن).
- ✓ هر چه موجودند، از روحانی (معنوی - ملکوتی) و جسمانی (منسوب به جسم - مقابل روحانی)، طالب کمالند.
- ✓ به خدا رسیدن، فرض (لازم - ضروری - واجب) است.
- ✓ حیات از عشق می‌شناس و مَمات (مرگ - مُردن) بی عشق می‌یاب.
- ✓ سودای (خیال - دیوانگی) عشق از زیرکی جهان، بهتر ارزد.
- ✓ عاشقی، بیخودی (بی‌هوشی - حالت از خود رستگی و به معشوق پیوستن) و بی‌رایی باشد.
- ✓ تو عاشق و مُحِب (دوستدار - یار - عاشق) مایی، و ما معشوق و حبيب توایم.
- ✓ بیم آن است کز غم عشقت، سر برآرد دلم به شیدایی (دیوانگی).
- ✓ صبر بر داغ دل سوخته باید چون شمع، لایق صحبت بزم (محفل - ضیافت) تو شدن آسان نیست.
- ✓ وین [= و این] نغمه (نوا - ترانه - سرود) محبت، بعد از من و تو ماند.

### درس هشتم

- ✓ صبح، هنگام چریغ آفتاب (طلوع آفتاب - صبح زود) در شهر سیرجان اتراق می‌کردیم (موقتاً در جایی اقامت گزیدن).
- ✓ برای من تداعی شد (یادآوری - به خاطر آوردن).
- ✓ از داخل کازیه (جای کاغذ) روی میز یک پاکت کهنه برداشت.
- ✓ چه استبعادی (دور دانستن - بعید شمردن چیزی) دارد که عمری باشد و روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسم!
- ✓ آدمی به هر جا می‌رود، گمان می‌کند به غایت القصوای (حدّ نهایی چیزی - کمال مطلوب) مقصود خود رسیده است.
- ✓ توقف ما، بیش از نیم ساعت طول نکشید و در این دو شهر، تنها یک سرپری زدیم (توقف کوتاه کردن).
- ✓ جزیره‌های کوچک و بزرگ، مثل وصله‌های رنگارنگ بر طیلسان (نوعی ردا) آبی مدیترانه دوخته شده است.
- ✓ مهد دموکراسی عالم، یعنی آتن، از بیم عقرب جزاره (ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمّی) دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیه (سوره‌ای از قرآن - یکی از نام‌های قیامت - آمار غاشیه = ماری بسیار خطرناک در دوزخ) حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.
- ✓ دولت [= بخت و شکوه] مستعجل (زودگذر - شتابنده) بود.
- ✓ امپراتوری‌های بزرگ هم مانند آدم‌های ثروتمند، معمولاً از سوء هاضمه (بدگواری [= گوارش بد] - دیر هضمی) می‌میرند.

- ✓ کاووس کیانی (کی‌ها - هریک از پادشاهان داستانی ایران از کی‌قباد تا دارا) که کی‌اش (پادشاه - هر یک از پادشاهان سلسله کیان) نام نهادند، کی [= چه زمانی] بود؟ کجا بود؟ کی‌اش [= چه زمانی او را] نام نهادند؟
- ✓ آیین طریق از نفس پیر مغان (موبدان زرتشتی - در ادبیات عرفانی عارف کامل و مرشد) یافت، آن خضر که فرخنده‌پی‌اش (خوش قدم - نیک‌پی - خوش یمن) نام نهادند.
- ✓ هر کدام، یک طَبَق (سینی گرد بزرگ و معمولاً چوبی، مخصوص نگه داری یا حمل اشیا) پر از خاک کرده‌اند و در اینجا ریخته‌اند.
- ✓ دیوارهای کهن روم که هنوز طاق (سقف خمیده و محدب) ضربی دروازه‌های آن باقی است.
- ✓ طاق (یکتا - یگانه - متضاد جفت) پذیر است عشق، جفت نخواهد حریف، بر نَمَط [= شیوه و روش] عشق اگر پای نهی، طاق نه.
- ✓ نهاده به طاق (ایوان عمارت) اندرون تخت زر، نشانده به هر پایه‌ای در گهر.
- ✓ چون ابروی معشوقان با طاق (خمیدگی) و رواق است، چون روی پری‌رویان با رنگ و نگار است.
- ✓ پرسیدند که روزگار، چگونه می‌گذرانی؟ گفت: سه مَرکَب (اسب) دارم، بازبسته (وابسته)؛ چون نعمتی پدید آید، بر مَرکَب شُکر نشینم...

### درس نهم

- ✓ تموز (ماه گرما - ماه دهم از سال رومیان تقریباً مطابق با تیرماه سال شمسی) سوزان کویر.
- ✓ درختانی که سر بر شانه هم داده‌اند، آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می‌کنند (همراهی کردن - بدرقه کردن).
- ✓ بر انگاره (طرح - نقشه) عشق آبادش ساخته‌اند.
- ✓ استادان بزرگ حکمت و فقه (علم احکام شرعیه) و ادب.
- ✓ در غرفه (بالاخانه - اتاق کوچک) های مساجد یا مدرس های (محل تدریس) مدارس می‌نشستند.
- ✓ نه به زور حاضر و غایب، بل به نیروی یرادت (میل و خواست - اخلاص - علاقه و محبت همراه با احترام) و کشش ایمان.
- ✓ همه چشم‌ها به او بود که حوزه حکمت (فلسفه - فلسفه اسلامی) را گرم و چراغ علم و فلسفه و کلام را روشن نگاه دارد.
- ✓ در آستانه (آغاز) میوه دادن درختی که جوانی را به پایش ریخته بود، ناگهان منقلب شد.
- ✓ ماوراءالطبیعه (فراسو - آن سو - برتر - ماوراءالطبیعه = آنچه فراتر از عالم طبیعت و ماده باشد، مانند خداوند و روح و مانند آن‌ها) را در کویر به چشم می‌توان دید.
- ✓ عطر الهام را در فضای اسرارآمیز آن، استشمام (بوییدن) کرده است.
- ✓ آسمان، تفرّجگاه (گردشگاه - تماشاگاه) مردم کویر است.
- ✓ به نظاره (تماشا کردن - نگریستن) آسمان رفته بودم؛ گرم تماشا و غرق در این دریای سبز معلق (آویزان - آویخته‌شده).
- ✓ ماه با تالو پر شکوهش از راه رسید و گل‌های الماس شکفتند و قندیل (چراغی که می‌آویزند) زیبای پروین سر زد.
- ✓ جاده روشن و خیال‌انگیزی که گویی یک‌راست به ابدیت (جاودانگی - پابندگی - بی‌کرانگی) می‌پیوندد.
- ✓ کلمات را کنار زدید و در زیر آن روحی را که در این تلقی (دریافت - نگرش) و تعبیر (بیان کردن - شرح دادن) پنهان است، تماشا کنید.
- ✓ از آن همه نشئه‌های (حالت سرخوشی - کیفوری - سرمستی) سرشار از شعر و خیال پر از قدس (پاکی - صفا)، محروم‌تر می‌شدم.
- ✓ آن باغ پر از گل در سَموم (باد بسیار گرم و زیان‌رساننده) سرد این عقل بی‌درد و بی‌دل پژمرد.
- ✓ صفای اهورایی (ایزدی - خدایی) آن همه زیبایی‌ها که درونم را پر از خدا می‌کرد، به این علم عدد بین مصلحت‌اندیش‌آلود.
- ✓ من آن شب روی بام خانه، خسته از نشئه آن اسرا (در شب سیر کردن - هفدهمین سوره قرآن کریم) در بستر خویش به خواب رفتم.
- ✓ من زندگانی را در چادر با شیهه (صدا و آواز اسب) اسب آغاز کردم.
- ✓ در چهار سالگی پشت قاش (قسمت برآمده جلوی زین) زین نشستم.
- ✓ آتش سرخ بن (پسته وحشی) و بلوط.
- ✓ روز و شب با فخر و مباهات (افتخار - سرافرازی) به تصدیق [= گواهی‌نامه فارغ‌التحصیلی] من می‌نگریست.
- ✓ زین‌ویرگ [= توشه] را بر گُرده [= شانه] کَهرها (اسبی به رنگ سرخ تیره) و کُرندها (اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد) نهادند.
- ✓ در سایه دل‌اویز (پسندیده - خوب - زیبا) چادرها و در دامن معطر چمن‌ها.

- ✓ با آمدن فروردین، گرما را به گرمسیر (منطقه‌ای با تابستان‌های بسیار گرم و زمستان‌های معتدل) سپردند.
- ✓ عمر را به بطالت (بیکاری - کاهلی) می‌گذرانی.
- ✓ از ترقی [= پیشرفت] عدلیه (دادگستری) چشم پوشیدم.
- ✓ شاهین تیز بال افق‌ها بودم، زنبوری طفیلی (وابسته) شدم.
- ✓ در شهر آرام و قرار و غم‌خوار و اندوه‌گسار (غم‌خوار) نداشتم.
- ✓ شبدر دوچین (گیاهی علفی و یک‌ساله - شبدر دوچین = شبدری را که دو بار پس از رویدن بتوان چید) هوا را عطر آگین ساخته است.
- ✓ ریگ [= شن] آموی [= رودخانه جیحون] پرنیان (نوعی حریر - پارچه ابریشمی دارای نقش و نگار) شد.

### درس دهم

- ✓ آنجا در آن برزخ (حدّ فاصل میان دو چیز - زمان بین مرگ تا رفتن به بهشت یا دوزخ - فاصله بین دنیا و آخرت) سرد
- ✓ همانند با درختان بارور، بی آنکه زبان به کمر داعیه ای (ادعا) گشاده باشم، بی هیچ‌گونه چشم‌داشتی (انتظار و توقع امری از چیزی یا کسی) سراپا گشاده‌دستی (بخشندگی - سخاوت) باشم.
- ✓ نه همین مهربانی را به مهر، که پاداش هر زخمه (ضربه) سنگی را دست‌های کریم تو میوه‌ای چند شیرین ایثار کند.

### درس یازدهم

- ✓ من بیش از همه مُصر (اصرار کننده - پافشاری کننده) بودم در شنیدن حرف‌های شما.
- ✓ بعد از رفتن شما، از بس سراغ شما را از مدیر گرفتم، او را کلافه (بی‌تاب و ناراحت به علت قرار گرفتن در وضع آزاردهنده) کردم.
- ✓ آفتاب چشم‌هایتان را می‌زد، برای همین دست‌تان را بر چشم‌هایتان حمایل (نگهدارنده - محافظ) کرده بودید.
- ✓ فراموش کردم برای رساندن پیغام به گردان (واحد نظامی که شامل سه گروهان است) شما آمده‌ام.
- ✓ از شامه (حس بویایی) قوی شما، تشخیص بوی حمله غریب نیست.
- ✓ نمی‌پذیرفتید، بهانه می‌آوردید و طفره می‌رفتید (خودداری کردن از انجام کاری با بهانه آوردن).
- ✓ ولی اصرارهای من که بوی التماس می‌داد، عاقبت شما را متقاعد (مُجاب - قانع) کرد.
- ✓ شَبَح (سایه موهوم از کسی یا چیزی) شما را در میان تاریکی، تعقیب می‌کردم.
- ✓ صدایی که می‌آمد، حزین (غم‌انگیز) ترین لحنی بود که در عمرم شنیده بودم.
- ✓ مَعْبَر (محل عبور - گذرگاه) تمام شد و وارد محوطه پیش روی خاکریزهای دشمن شدیم.
- ✓ فاصله بچه‌های بی‌حفاظ (بدون حصار و نرده) لحظه‌به‌لحظه با خاکریز کمتر می‌شد.
- ✓ یک خشاب (جعبه فلزی مخزن گلوله) فشنگم را خالی کردم.
- ✓ بچه‌ها هم که انگار از دست آن ذله (خسته - اذیت) شده بودند.
- ✓ تیر خورده بود به جناق (استخوان پهن و دراز در جلوی قفسه سینه) سینه‌تان.
- ✓ وقتی که تعلل (به تعویق انداختن چیزی یا انجام کاری - درنگ - اهمال کردن) کردند، موظفشان کردید و دستور دادید.
- ✓ دوباره به من تشر (سخنی همراه با خشم و خشونت و اعتراض به قصد ترساندن یا تهدید) زدید که بروم.
- ✓ زین پیش دلاورا، کسی چون تو شگفت، حیثیت (آبرو - ارزش و اعتبار اجتماعی) مرگ را به بازی نگرفت.
- ✓ تا باز کند به روی عالم، دیباجه (آغاز و مقدمه هر نوشته) خاطرات شیرین.
- ✓ آه این سر بریده ماه است در پگاه (صبح زود - هنگام سحر)؟
- ✓ شاهد نیاز نیست که در محضر (دفترخانه - دادگاه) آورند.
- ✓ ای مسلم (پیرو دین اسلام) شرف (بزرگواری - حرمت و اعتبار)، به کجا می‌کنی نگاه؟
- ✓ ای روضه (ذکر مصیبت و نوحه‌سرایی) مجسم (به صورت جسم درآمده - تجسم یافته) گودال قتلگاه.

### درس دوازدهم

- ✓ سیاوش، فرزند کاووس، شاه خیره‌سر (گستاخ و بیشرم - لجوج) کیانی است.
- ✓ رستم او را به زابل برده و رسم پهلوانی و فرهیختگی (برخورداری از سطح والایی از دانش و معرفت و فرهنگ) به او می‌آموزد.
- ✓ او که آزم (شرم - حیا) و پاکدامنی و عفاف (رعایت اصول اخلاقی - پرهیزکاری - پارسایی) آموخته است، تن به گناه نمی‌سپارد.
- ✓ چنین گفت موبد (روحانی زرتشتی - مجازاً مشاور) به شاه جهان:
- ✓ بیاید زدن سنگ را بر سیوی (کوزه - ظرف سفالی).
- ✓ سرانجام گفت: ایمن (دل‌آسوده) از هر دوان [= هر دو نفر] نه گردد مرا دل، نه روشن روان.
- ✓ اگر کوه آتش بود بسپرم (طی کردن - پیمودن).
- ✓ پُر اندیشه (اندوه - ترس - اضطراب - فکر) شد جان کاووس کی، ز فرزند و سودابه نیک‌پی (خوش‌قدم).
- ✓ به دستور (وزیر - مشاور) فرمود تا ساروان [= شتریان]، هیون (شتر) آرد از دشت، صد کاروان.
- ✓ بدانگاه [= در آن زمان] سوگند پرمایه (گرانمایه - پُرشکوه - امایه = قدرت و توانایی) شاه
- ✓ سراسر همه دشت [= مجازاً از مردم دشت] بریان (کباب شده و پخته شده بر آتش - مجازاً ناراحت و مضطرب) شدند.
- ✓ یکی خود (کلاه‌خود) ز زین نهاده به سر.
- ✓ سیاوش بیامد پیش پدر، هشیوار (هوشیار - هوشیارانه - آگاهانه) و با جامه‌های سپید.
- ✓ یکی تازی‌ای (اسبی از نژاد عربی) برنشسته سیاه، همی خاک نعلش برآمد به ماه.
- ✓ فرود آمد از باره [= اسب]، بردش (تعظیم کردن - سر فرود آوردن در مقابل کسی برای تعظیم - [= بر او تعظیم کرد]).
- ✓ به نیروی یزدان نیک‌ی دهش (نیک‌ی کننده)، کزین کوه آتش نیابم تیش (اضطراب ناشی از گرمی و حرارت - گرمی و حرارت).
- ✓ چنان آمد اسپ و قبا‌ی سوار، که گفتی سَمَن (نوعی درخت گل - یاسمن) داشت اندر کنار.
- ✓ همی کند سودابه از خشم موی، همی ریخت آب [= مجازاً از اشک یا عرق] و همی خَسْت (زخمی کردن - مجروح کردن) روی.
- ✓ یکی را از ملوک (پادشاهان) عَجَم (سرزمینی با ساکنان غیر عرب - ایران) حکایت کنند که دست تَطاوُل (ستم و تعدی - به زور به چیزی دست پیدا کردن) به مال رعیت [= عموم مردم] دراز کرده بود.
- ✓ خلق از مکاید (مکرها - حیلها) فعلش به جهان برفتند [= به نقاط دیگر مهاجرت کردند] و از کُربَت (غم - اندوه) جورش (ظلم - ستم) راه غربت (غریبی - دوری از خانمان) گرفتند.
- ✓ ارتفاع (محصولات زراعتی - [در اینجا] درآمد حکومت) ولایت (کشور - سرزمین) نقصان (کم شدن - کاهش یافتن) پذیرفت.
- ✓ هر که فریادرس (یاور - دستگیر) روز مصیبت [= سختی] خواهد.
- ✓ لطف کن لطف، که بیگانه شود حلقه‌به‌گوش (کنایه از فرمانبردار و مطیع).
- ✓ زوال (نابودی - از بین رفتن) مملکت ضحاک
- ✓ فریدون که گنج و ملک و حشم (خدمتکاران) نداشت، چگونه بر او مملکت مقرر شد (قرار گرفتن، ثبات و دوام یافتن)؟
- ✓ خلقی بر او به تعصب (طرفداری یا دشمنی بیش از حد - [به تعصب = به حمایت و جانبداری]) گرد آمدند.

### درس سیزدهم

- ✓ سورت (تندی و تیزی - حدت و شدت) سرمای دی بیداده می‌کرد.
- ✓ مَنَتشا (چوب‌دستی - نوعی عصا مانند)، در دستش.
- ✓ آن هریوه (هروی - منسوب به شهر هرات در افغانستان) خوب و پاک‌آیین روایت کرد.
- ✓ این عیار (معیار - ابزار و مبنای سنجش) مهر و کین مرد و نامرد است.
- ✓ با صدایی مرتعش (دارای ارتعاش - لرزنده) و لحنی رَجَز‌مانند (شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می‌خوانند)،
- ✓ آن عماد (تکیه‌گاه - نگاه‌دارنده) تکیه و شیرمرد عرصه ناوردهای (نبرد) هول (وحشت‌انگیز - ترسناک)
- ✓ بس که زهر زخم‌کاری (ضربه مؤثر یا زخمی که موجب مرگ می‌شود)

- ✓ رَحش، آن طاق (فرد - یکتا - بی‌همتا) عزیز، آن تای بی‌همتا.
- ✓ مرد نَقال از صدایش ضحّه (شیون - ناله و فریاد با صدای بلند) می‌بارید.
- ✓ تنیده (در هم بافته) یاد تو در تار و پودم.

### درس چهاردهم

- ✓ از اطراف و اکناف (اطراف - کناره‌ها) گیتی آگاهم.
- ✓ شیرمردی شگرف (قوی - نیرومند) باید این ره را [= برای این راه]
- ✓ مرغان جملگی شیدا (عاشق - دلداده) و دلباخته گشتند.
- ✓ ما را هفت وادی (سرزمین - صحرا و بیابان) در ره است.
- ✓ چون فرو آیی به وادی طلب، پیشت آید هر زمانی صد تَعَب (سختی).
- ✓ عاشق آن باشد که چون آتش بود؛ گرم‌رو (مشتاق - کوشا)، سوزنده و سرکش بود.
- ✓ هر یکی بینا شود بر قدر خویش، باز یابد در حقیقت صدر (طرف بالای مجلس - مجازاً ارزش و اعتبار) خویش.
- ✓ بعد از این وادی استغنا (بی‌نیازی) بُود، نه درو دعوی (ادعا - مفهوم مقابل و متضاد معنا) و نه معنا بود.
- ✓ بعد از این وادی توحید آیدت، منزل تفرید (دل خود را متوجه حق کردن - فرد شمردن و یگانه دانستن خدا) و تجرید (تنهایی گزیدن - خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست) آیدت.
- ✓ در خواب سروش (فرشته پیام‌آور) غیبی به آنها گفت.
- ✓ از روی مصاحبت (هم‌نشینی - هم‌صحبتی) مسافرت کردند.
- ✓ میان ایشان از برای گرده (قرص نان) مخاصمت (دشمنی - خصومت) رفت.
- ✓ هر کدام از ایشان به زاد [= سن و سال] بیشتر، بدین گرده خوردن اولی‌تر (شایسته‌تر).
- ✓ شما را چراغ فرامی‌داشتم و مادرت را اعانت (یاری - یاری دادن) می‌کردم.
- ✓ اشتر چون مقالات (گفتارها - سخنان) گرگ و روباه بر آن گونه شنید.
- ✓ از شما بسیار کلان‌ترم (دارای سن بیشتر) و جهان از شما زیادت دیده‌ام.

### درس شانزدهم

- ✓ ترفیع (ارتقا یافتن) رتبه
- ✓ به‌عنوان ولیمه (طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند)، کباب غاز صحیحی [= درست و حسابی] بدهد.
- ✓ بودجه، اجازه خریدن خرت‌وپرت (وسایل و خرده‌ریزهای کم‌ارزش) تازه نمی‌دهد.
- ✓ سال آژگار (زمانی طولانی) یک بار برایشان چنین پایی می‌افتد [= فرصتی مناسب پیش می‌آید].
- ✓ از منزل یکی از آشنایان یک دست ظرف و لوازم عاریه (امانت) بگیریم.
- ✓ شکوم (شگون - میمنت - خجستگی) ندارد.
- ✓ علاوه‌بر غاز معهود (عهد شده - شناخته شده)، آش جو اعلا (برتر - ممتاز) نیز روبه‌راه شده است.
- ✓ جوان دیلاقی (دراز و لاغر) آمده، می‌گوید برای عید مبارکی شرف‌یاب شده‌است (به حضور شخص محترمی رسیدن).
- ✓ جوانی آسمان جُل (پوشش - آسمان جُل = فقیر و بی‌چیز و بی‌خانمان) و بدقواره (بدترکیب - زشت و ناپسند)
- ✓ آقا و اتروقیده‌اند (تنزل کردن - پس روی کردن)؛ قدش درازتر و تک و پوزش (ظاهر - سروصورت) کریه [= زشت]‌تر شده است.
- ✓ سر زانوهای شلوارش که از بس شسته بودند، به قدر یک وجب خورد رفته بود (ساییده شدن و از بین رفتن).
- ✓ مصطفی گرچه زیاد کودن و بی‌نهایت چُلَمَن (آنکه زود فریب می‌خورد - هالو - بی‌عرضه) است.
- ✓ صدایش بریده بریده از حلقوم (حلق و گلو) بیرون آمد.
- ✓ با حال استیصال (ناچاری - درماندگی) پرسیدم





- ✓ دیدم زیاد پرتوپلا (بیهوده - بی‌معنی) می‌گوید.
- ✓ این حرف که در بادی (آغاز) امر بی‌معنی به نظر می‌آید.
- ✓ زوایا و خفایای (مخفیگاه‌ها - جاهای پنهان) خاطر و مخیله
- ✓ آثار شادی در وَجَناتش (صورت - چهره) نمودار گردید.
- ✓ قدّ دراز و کج و معوجش (کج) را روی صندلی مخمل جا داد.
- ✓ این دوری (بشقاب گرد و بزرگ) را برگردانند به اندرون.
- ✓ بیشتر ابا [= خودداری] و امتناع (خودداری - سر باز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخنی) می‌ورزی.
- ✓ پوتین جیر (نوعی چرم) برّاق
- ✓ جامه‌ای بود که درزی (خیاط) ازل به قامت ایشان دوخته.
- ✓ خوش زبانی و حرفّافی و بذله (شوخی - لطیفه) و لطیفه (گفتار نغز - مطلب نیکو - نکته‌ای باریک)
- ✓ متکلم وحده (تنها سخنور) و مجلس آرای (رونق دهنده مجلس) بلا معارض (بی رقیب) شده است.
- ✓ گویی حنجره‌اش دو تنبوشه (لوله سفالین یا سیمانی کوتاه که در زیر خاک یا میان دیوار می‌گذارند تا آب از آن عبور کند) داشت.
- ✓ یکی از حضار که کتّاده شعر و ادب می‌کشید (وسيله‌ای کمّانی شکل در زورخانه - کتّاده چیزی را کشیدن = ادّعی چیزی داشتن)
- ✓ چنان محظوظ (بهرور) گردیده بود که جلو رفته جبهه (پیشانی) شاعر را بوسیده.
- ✓ همه حضار یک‌صدا تصدیق (تأیید کردن درستی حرف یا عملی) کردند.
- ✓ شش دانگ (به‌طور کامل - تمام) حواسم پیش اوست.
- ✓ من که تا خرخره (گلو - حلقوم) خورده‌ام.
- ✓ مهمان‌ها سخت در محظور (مانع - مجازاً گرفتاری و مشکل) گیر کرده.
- ✓ شخصِ شخیصی (بزرگ و ارجمند) چون آقای استاد
- ✓ دیدم توطئه ما دارد می‌ماسد (کنایه از به انجام رسیدن - به ثمر رسیدن)
- ✓ در کُتل (پشته - تپه) و گردنه شکم و روده مراحل مضغ (جویدن) و بلع و هضم را پیموده.
- ✓ چنان کلکش را کنند (آتش‌دان - کَلک چیزی را کندن = خوردن یا نابود کردن چیزی)
- ✓ یک خروار گوشت و پوست و بقولات (حبوبات - دانه‌های خوراکی گیاهانی مانند نخود و عدس) و حبوبات
- ✓ در همان بحبوحه (میان - وسط)
- ✓ فریب جهان پتیاره (زشت - ترسناک)
- ✓ با اداواطوارهای (رفتار و یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار) خودش که اثری از آن هویدا (روشن - آشکار) نبود.
- ✓ به جا آمدن احوال و تسکین (آرامش - آرام کردن) غلیان (جوشش عواطف و احساسات - شدت هیجان عاطفی) درونی
- ✓ خنده تصنّعی (ساختگی)
- ✓ لباس خود را با کلیه متفرّعات (شاخه‌ها - شعبه‌ها - متعلّقات) به انضمام (به همراه) مایحتوی (آنچه درون چیزی است)

### درس هفدهم

- ✓ بخند؛ زیرا خنده تو برای دستان من، شمشیری است آخته (بیرون کشیده - برکشیده).
- ✓ سرحدّ (مرز - کرانه) جهان خلقت
- ✓ سرمنزل غایبی (نهایی) سفر
- ✓ در آن ذی‌حیاتی (دارای حیات - زنده - جاندار) نفس نمی‌کشد.

### درس هجدهم

- ✓ مخیله (خیال - قوه تخیل - ذهن) آدمی

- ✓ سجایای (خوها - خُلق‌ها و خصلت‌ها) ارزشمند تو را بازگو کند.
- ✓ صحیفه (کتاب) شعر
- ✓ مدرسه دیر شده بود و من بیم آن داشتم که مورد عتاب (سرزنش - ملامت - تندی) معلم، واقع گردم.
- ✓ مرغان در بیشه (زمینی که در آن به‌طور طبیعی گیاهان خودرو و درخت روییده باشد) زمزمه‌ای داشتند.
- ✓ اعلانی (اشکار کردن چیزی و باخبر ساختن مردم از آن) را که بر دیوار بود.
- ✓ به‌قدر [= اندازه] کفایت (کافی - بسنده).
- ✓ در تربیت و تعلیم شما، چنان که باید اهتمام نورزیده اند (کوشش - سعی - اهتمام ورزیدن = همت گماشتن به انجام دادن آن).
- ✓ نوبت تحریر و کتابت (نوشتن - تحریر - خوشنویسی) رسید.
- ✓ نهالی که در باغ غرس (نشان دادن و کاشتن درخت و گیاه) کرده بود
- ✓ یکی از مردان معمر (سال‌خورده) دهکده
- ✓ این کلمات را با خطی جلی (خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود) نوشت.

### نیایش

- ✓ دل افسرده (بی‌بهره از معنویت - بی‌ذوق و حال)، غیر از آب و گل نیست.
- ✓ به سوزی ده کلامم را روایی (ارزش - اعتبار).
- ✓ دلم را داغ عشقی بر جبین (پیشانی) نه.

### « املا »

ثنا (ستایش) - سنا (روشنایی)	حلیه (زینت)	شبه (شبهه) - شب (سایه)
تحفه (هدیه)	مُطاع (کسی که از او پیروی می‌کنند) - متاع (کالا)	باسق (بلند)
گزاردن (به جا آوردن) - گذاردن (نهادن، قرار دادن)	قسیم (صاحب جمال)	منسوب (نسبت داده شده) - منصوب (نصب شده، گماشته شده)
صَفَوْتُ (برگزیده)	بحر (دریا) - بهر (بهره، برای)	خصال (خصلت‌ها)
قربت (نزدیکی) - غربت (بیگانگی)	عار (ننگ)	حیات (زندگانی) - حیات (صحن خانه)
محتسب (مأمور نظارت بر اجرای احکام دین)	صواب (درست) - ثواب (اجر اخروی)	طاير (پرنده)
سلاح (ابزار جنگ) - صلاح (خیرونیکي)	انصاف (عدالت)	قُلَّة (نوک کوه) - غَلَّة (گندم و جو)
زَنَخْدَان (چانه)	قالب (چهارچوب، شکل) - غالب (پیروز، بیشتر)	سلسله (زنجیر)
ستور (چهارپا) - سطور (خط‌ها)	اهرم (شیطان)	فِرَاق (جدایی) - فراغ (آسودگی)
ارغند (خشمگین)	ظن (گمان) - زن (جنس مؤنث)	تزویر (ریاکاری)
سور (جشن) - صور (شیپور)	سریر (تخت)	اسرار (رازها) - اصرار (پافشاری کردن)
هتاکي (پرده‌دري)	فَرَض (واجب) - فِرْز (چابک)	عن قریب (به‌زودی)
طاق (سقف قوسی شکل) - تاق (نوعی درخت)	مضمون (درونمایه)	نواحی (ناحیه‌ها) - نواهی (نهی شده‌ها)
شرحه شرحه (پاره پاره)	غرق (شناور) - قُرُق (ممنوع الورد)	مصدق (نمونه)
قصه (داستان) - غصه (اندوه)	تریاق (پادزهر)	زَلال (آب گوارا) - ضلال (گمراهی)
تمهیدات (ترکیب‌ها)	برخاستن (بلند شدن) - خواستن (طلبیدن)	نغمه (سرود)

خوار (حقیر) - خار (تیغ)	قطور (ضحیم)	غَو (فریاد) - قو (نوعی پرنده)
امپراتوری (پادشاهی)	تأمل (اندیشه کرن) - تعَمَل (خود را در کاری به زحمت انداختن)	غایت‌القصوی (کمال مطلوب)
هول (ترس) - حول (پیرامون)	حواله (واگذار کردن)	سورت (شدت، تندی) - صورت (سیما، شکل)
یغما (غارت)	تبع (پیروی) - طبع (سرشت)	بطالت (بی‌هودگی)
تطاول (ستم و تعدی)	عزا (سوگ) - ازا (برابر)	قدر (ارزش) - غدر (حیله)
ذی (صاحب) - زی (پوشش)	رعیت (مردم)	عمارت (بنا، ساختمان) - امارت (فرمانروایی)
سنان (سرنیزه)	عفاف (پارسایی)	سبو (کوزه)
هریوه (هراتی)	تنیده (بافته شده)	عرصه (میدان)
تعب (رنج)	مخاصمت (دشمنی)	اعانت (یاری دادن)
تبسم (لبخند)	قدغن (ممنوع)	اطوار (حرکات)
غلغله (شوروغوغا)	مُعَمَّر (سال خورده)	غایی (نهایی)

### « تاریخ ادبیات »

- ✓ گلستان (نثر آمیخته به نظم) ← سعدی.
- ✓ ترجمه (نه نوشته‌ی خود او!) کلیه و دمنه ← نصرالله منشی.
- ✓ شعر آزادی ← عارف قزوینی ← آن کسی را که در این مُلک سلیمان کردیم، ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است (اشاره به سلطه بیگانگان و ستمگری محمدعلی شاه قاجار).
- ✓ شعر دفتر زمانه ← فرخی یزدی.
- ✓ غزل اجتماعی ← غزلی با محتوای اجتماعی - سیاسی که در عصر مشروطه توسط شاعرانی چون محمدتقی بهار، عارف قزوینی و فرخی یزدی رواج یافت.
- ✓ روایت سنگسازان ← عیسی سلمانی لطف‌آبادی.
- ✓ شعر دماوندیه ← محمدتقی بهار ← با تأثیر از شرایط اجتماعی زمان خود در سال ۱۳۰۱ آن را سرود.
- ✓ قصه شیرین فرهاد (نه داستان شیرین و فرهاد از نظامی گنجوی!) ← احمد عربلو.
- ✓ مثنوی معنوی (نظم) ← مولوی.
- ✓ فیه مافیہ (نثر) ← مولوی.
- ✓ فی حقیقه العشق (نثر) ← شهاب‌الدین سهروردی.
- ✓ تمهیدات (نثر) ← عین‌القضات همدانی.
- ✓ مثل درخت در شب باران (غزل) ← محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک).
- ✓ از پاریز تا پاریس ← محمد ابراهیم باستانی پاریزی.
- ✓ تذکره الاولیا (نثر) ← عطار.
- ✓ کویر (حسب حال، نه سفرنامه!) ← علی شریعتی.
- ✓ بخارای من ایل من ← محمد بهمن بیگی.
- ✓ دری به خانه‌ی خورشید ← سلمان هراتی.
- ✓ تیرانا ← محمدرضا رحمانی (مهرداد اوستا).
- ✓ سانتاماریا ← سید مهدی شجاعی.

- ✓ سیاوش فرزند کی کاووس کیانی است و رستم از کودکی استاد او بود. سودابه، همسر کی کاووس، به سیاوش دل می‌بندد اما سیاوش تن به گناه نمی‌دهد و سودابه، به دروغ، او را متهم به این کار می‌کند.
- ✓ در حیات کوچک پاییز در زندان ← اخوان ثالث.
- ✓ ابیات داستان سی مرغ و سیمرغ (نه نثر آن!) ← منطق الطیر (نظم) ← عطار نیشابوری.
- ✓ سندیادنامه ← ظهیری سمرقندی.
- ✓ داستان کباب غاز ← محمدعلی جمال‌زاده.
- ✓ ارمیا ← رضا امیرخانی.
- ✓ هوا را از من بگیر خنده‌ات را نه ← پابلو نرودا.
- ✓ غزلواره‌ها ← شکسپیر
- ✓ قصه‌های دوشنبه ← آلفونس دوده ← ترجمه عبدالحسین زرین کوب

### « آرایه‌های ادبی »

- ✓ **تشبیه:** همانند کردن دو اسم، بر پایه‌ی اشتراکی که در صفت دارند.
  - ◀ مشبه ← موردی که می‌خواهیم آن را به چیزی تشبیه کنیم.
  - ◀ مشبه‌به ← موردی که می‌خواهیم مشبه را به آن تشبیه کنیم.
  - ◀ وجه شبه ← ویژگی یا صفت مشترک میان مشبه و مشبه‌به.
  - ◀ ادات تشبیه ← واژه‌هایی که مفهوم مشابهت را می‌رساند؛ مثل، مانند، همانند، چون، همچون، به‌سان، به‌کردار و...
- ✓ **تشبیه‌های فشرده:**
  - ◀ حذف وجه شبه ← جمله اسنادی (الف، ب است) ← عشق آزادی است / شیرم = من همچون شیر هستم / کشتی شکستگانیم
  - ◀ حذف وجه شبه و ادات تشبیه ← ترکیب اضافی (اضافه تشبیهی) ← آینه‌ی دل = دل مانند آینه است / آتش عشق / گوهر عمر
- ✓ **استعاره:** تشبیه‌ی که یکی از طرفین اصلی آن (مشبه یا مشبه‌به) حذف شده باشد.
  - ◀ حذف مشبه ← مشبه‌به به دلیل شباهتی که دارد، به جای مشبه‌به کار می‌رود ← هر که این آتش ندارد، نیست باد (آتش استعاره از عشق)
  - ◀ حذف مشبه‌به ← مشبه همراه با یکی از ویژگی‌های مشبه‌به ذکر می‌شود ← مست چشمان تو هستم (چشم را به شراب تشبیه کرده، اما فقط یکی از ویژگی‌های آن که مست‌کنندگی است را به چشم نسبت می‌دهد)
- ✓ **ایهام:** به کار بردن واژه‌ای که دارای دو معنی است، به گونه‌ای که هر دو معنی از آن قابل برداشت باشد.
  - ◀ چو عشقی که بنیاد آن بر هواست، چنین فتنه‌انگیز و فرمانرواست ← هوا = ۱. جریان باد ۲. میل و هوس
  - ◀ غرق خوردن بود و نمی‌مرد ز حسرت فرهاد، گفتم افسانه‌ی شیرین و به خوابش کردم ← شیرین = ۱. دلنشین ۲. معشوقه‌ی فرهاد
- ✓ **ایهام تناسب:** واژه‌ای که به‌طور کلی دارای دو یا چند معنی است و فقط یکی از آن‌ها در جمله امکان جای‌گذاری داشته و قابل قبول است، اما معنی دیگر به‌دلیل تناسب با یکی از واژگان متن، به ذهن‌خطور می‌کند.
  - ◀ یک روز که خسرو در شهناز، شوری به پا کرده بود ← شور = ۱. غوغا (ق ق) ۲. دستگاه موسیقی (غ ق ق: تناسب با شهناز)
  - ◀ گر در سرت هوای وصال است حافظا، باید که خاک درگه اهل هنر شوی ← هوا = ۱. آرزو (ق ق) ۲. باد (غ ق ق: تناسب با خاک)
- ✓ **حسن تعلیل:** آوردن دلیلی غیرواقعی و تخیلی، اما شاعرانه و دلپذیر و قانع‌کننده برای یک موضوع.
  - ◀ تا چشم بشر نبیندت روی، بنهفته به ابر چهر دل‌بند ← ابرپوش بودن قله دماوند به‌خاطر پنهان شدن از مردم است!
  - ◀ تا درد و ورم فروشنیند، کافور بر آن ضماد کردند ← برف روی قله کافوری است که برای بهبود درد و ورم گذاشته‌اند!
- ✓ **اسلوب معادله:** آرایه‌ای که شاعر در آن یک مصراع را به عنوان مثال و مصداقی برای مصراع دیگر می‌آورد، به گونه‌ای که دو مصراع از لحاظ دستوری مستقل باشند و بتوان جای آن‌ها را عوض کرد.
  - ◀ فکر شنبه تلخ دارد جمعه‌ی اطفال را / عشرت امروز بی‌اندیشه‌ی فردا خوش است
  - ◀ مستمع، صاحب سخن را بر سر کار آورد / غنچه‌ی خاموش، بلبل را به گفتار آورد

- ◀ دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست / جای چشم ابرو نگیرد گرچه او بالاتر است
- ◀ چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیان / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان
- ✓ **مجاز:** به کار رفتن اسمی به جای اسم دیگر.
- ◀ همی گرد رزم اندر آمد به ابر ← مجاز از آسمان
- ◀ همی ریخت آب و همی خست روی ← مجاز از اشک
- ◀ ما را سر باغ و بوستان نیست ← مجاز از اندیشه و قصد کردن
- ✓ **کنایه:** به کار بردن ترکیب یا عبارتی که دو معنی دارد، یکی معنای لفظی و ظاهری که مورد نظر نیست و دیگری معنای باطنی که منظور گوینده است.
- ◀ بر باد رفتن ← از بین رفتن
- ◀ چشم به راه بودن ← انتظار کشیدن
- ◀ نمک روی زخم پاشیدن ← عذاب دادن
- ✓ **تشخیص:** دادن صفات و نسبت‌هایی به اشیا و حیوانات که ویژه‌ی انسان است.
- ◀ اشک‌ها به روی گونه‌ها می‌لغزید و بر پیشانی خاک بوسه می‌نهاد ← بوسه دادن اشک، پیشانی خاک
- ◀ طعنه بر طوفان مزن ایراد بر دریا مگیر، بوسه بگرفتن ز ساحل موج را دیوانه کرد ← طعنه طوفان، ایراد دریا، بوسه ساحل، موج دیوانه
- ✓ **حس آمیزی:** در آمیختن دو یا چند حس در کلام.
- ◀ عطر الهام را استشمام کن ← عطر به الهام نسبت داده شده (الهام را نمی‌توان با حس بویایی درک کرد)
- ◀ حرف‌هایم مثل یک تکه چمن روشن بود ← روشن بودن به حرف نسبت داده شده (حرف را نمی‌توان با حس بینایی درک کرد)
- ✓ **جناس همسان (تام):** هرگاه واژه‌ای دو بار در یک بیت یا عبارت به کار رود و هر بار معنایی متفاوت از آن برداشت شود.
- ◀ عشق شوری در نهاد ما نهاد ← نهاد اول = وجود و سرشت، نهاد دوم = قرار داد (فعل)
- ◀ بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر، دیدی که چگونه گور بهرام گرفت ← گور اول = گورخر، گور دوم = قبر
- ◀ کاووس کیانی که کی‌اش نام نهادند، کی بود؟ کجا بود؟ کی‌اش نام نهادند؟ ← کی اول = پادشاه، کی دوم = سوم = چه زمان
- ✓ **جناس ناهمسان (ناقص):** هرگاه دو واژه در یکی از موارد آوایی اختلافی جزئی داشته باشند.
- ◀ هیچ یادم نرود این معنی، که مرا مادر من نادان زاد ← یاد و زاد
- ◀ بر قدم او قدمی می‌کشید، وز قلم او رقمی می‌کشید ← قدم و قلم
- ◀ قیام قامت موزون او قیامت اوست ← قیام و قیامت، قامت و قیامت
- ✓ **سجع:** هماهنگی واژه‌های پایانی [غیر تکراری] در حروف آخر، وزن یا هر دو مورد.
- ◀ جان ما را صفای خود ده و دل ما را هوای خود ده ← صفا و هوا
- ◀ در رعایت دل‌ها کوش و عیب کسان می‌پوش ← کوش و می‌پوش
- ◀ هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات [است] ← حیات و ذات
- ✓ **تلمیح:** تعریف غیر مستقیم و اشاره به بخشی از آیه، حدیث، داستان، افسانه، واقعه تاریخی و مانند این‌ها.
- ◀ به شکر اندرش مزید نعمت ← تلمیح به آیه «لئن شکرتم لأزیدنکم».
- ◀ نرم جز به همان ره که توام راه نمایی ← تلمیح به آیه «اهدنا الصراط المستقیم».
- ◀ ای دیو سپید پای در بند، ای گنبد گیتی ای دماوند ← تلمیح به این ماجرا که محل زندگی دیو سپید در دماوند بوده است.
- ◀ آن کسی را که در این مُلک سلیمان کردیم، ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است ← تلمیح به داستان انگشتر حضرت سلیمان.
- ✓ **تضمین:** آوردن مستقیم آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر در میان کلام.
- ◀ چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری‌سرشت، شیوه «جنات تجری تحتها الأنهار» داشت ← آوردن بخشی از یک آیه قرآن.
- ◀ گفتی «به روزگاران مهری ننشسته» گفتم، بیرون نمی‌توان کرد حتی به روزگاران ← آوردن بخشی از یکی از شعرهای سعدی.

✓ **اغراق:** بزرگنمایی، به‌ویژه در شعرهای حماسی و عاشقانه.

- ◀ بفرمود تا تیرباران کنند، هوا را چو ابر بهاران کنند ← اغراق در تعداد تیرها.
- ◀ مجنون به ریگ بادیه غم‌های خود شمرد، یاد از زمانه‌ای که غم دل حساب داشت ← اغراق در بسیاری غم و رنج.
- ◀ صبحدم از عرش می‌آمد خروشی عقل گفت، قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می‌کنند ← اغراق در عالم‌گیری شعر حافظ.

### « مفاهیم و نکات مهم آرایه و دستور »

#### □ ستایش

- ✓ **نروم** جز به همان ره که توأم راه نمایی
- ◀ دستور ← «م-» در توأم: ۱. مضاف الیه (راهنمای من هستی) ۲. متمم (راه را به من نشان می‌دهی)
- ✓ **نتوان** شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی
- ◀ مفهوم ← توصیف ناپذیری خداوند
- ◀ آرایه ← تلمیح به آیه «لیس کمثلہ شیء»
- ✓ **همه** بیشی تو بکاهی، همه کمی تو فزایی
- ◀ مفهوم ← عزت و ذلت به دست خداست
- ◀ آرایه ← تلمیح به آیه «تُعزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذَلُّ مَنْ تَشَاءُ»
- ✓ **لب و دندان** سنایی همه توحید تو گوید / مگر از آتش دوزخ بُودش روی رهایی
- ◀ آرایه ← روی: ایهام تناسب (۱. چاره و امکان (ق ق) ۲. چهره (غ ق ق؛ تناسب با لب و دندان))
- ◀ دستور ← «ش-» در بُودش: متمم (برای او امکان رهایی بود)

### درس اول

- ✓ **فَرَّاشِ بادِ صبا** را گفته تا فرشِ زمردین بگسترده و دایه ابرِ بهاری را فرموده تا بناتِ نبات در مهدِ زمین، بپرورد. درختان را به خَلعتِ نوروژی، قبا ی سبزِ ورق در برگرفته و اطفالِ شاخ را به قدومِ موسمِ ربیع، کلاهِ شکوفه بر سر نهاده.
- ◀ آرایه ← **فَرَّاشِ باد صبا** و دایه ابر بهاری و بنات نبات و مهد زمین و قبا ی سبزِ ورق و اطفال شاخ و کلاه شکوفه: اضافه تشبیهی - فرش زمردین: استعاره از گل‌ها و سبزه‌ها - باد را گفته و ابر را فرموده و قبا برای درختان: تشخیص
- ◀ دستور ← بگسترده و بپرورد، گرفته و نهاده: سجع
- ✓ **شَفِیعُ مطاعُ نبی** / کریم / قَسِیمُ جَسِیمُ نَسِیمُ و سِیم
- ◀ معنی ← همان پیامبری که شفاعت کننده، فرمانروا، پیام‌آور، بخشنده، زیبارو، خوش‌اندام، خوش‌بو و دارای نشان پیامبری است.
- ◀ آرایه ← قسیم و جسیم و نسیم و وسیم: جناس ناقص
- ✓ **چه غم دیوارِ اَمّت** را که دارد چون تو پشتیبان؟ / چه باک از موجِ بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟
- ◀ معنی ← [ای پیامبر] اَمّت مسلمان همچون دیواری است که هرگز غمی [از فرو ریختن] ندارد؛ زیرا پشتیبانی مانند تو دارد. همچنان که اگر کسی ناخدایی مانند نوح داشته باشد از امواج دریا ترسی ندارد.
- ◀ مفهوم ← نهراسیدن مؤمن از حوادث
- ◀ آرایه ← دیوار اَمّت: اضافه تشبیهی - تلمیح به داستان حضرت نوح - موج و بحر و کشتیبان: تناسب - اسلوب معادله
- ✓ **کَرَمِ بین و لطف خداوندگار** / گنه بنده کرده‌ست و او شرمسار
- ◀ آرایه ← تلمیح به آیه «یا مَلَأَکَتی قَدِ اسْتَحْتَبِیتُ مِنْ عِبْدی وَ لَیسَ لَهُ غَیْرِی فَقَدِ غَفَرْتُ لَهُ»
- ✓ **چون برسیدم، بوی گُلَم چنان مست کرد** که دامنم از دست برفت
- ◀ آرایه ← بوی گل: استعاره از حالت خوش وصال - دامن از دست رفتن: کنایه از اختیار را از دست دادن.

- ◀ دستور ← «م» در گلم: مفعول (بوی گل چنان من را مست کرد) - «م» در دامنه: مضاف‌الیه (دامن از دستم برفت)
- ✓ ای مرغ سحر، عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
- ◀ مفهوم ← رازداری و سکوت عاشق واقعی.
- ◀ آرایه ← مرغ سحر: نماد کسانی که تنها ادعای عشق می‌کنند - پروانه: نماد عاشق حقیقی - خطاب قرار دادن مرغ سحر: تشخیص.
- ✓ هیچ نقاش نمی‌بیند که نقشی برکشد / وان که دید، از حیرتش کلک از بنان افکنده‌ای
- ◀ مفهوم ← رازداری عارفانه.
- ◀ دستور ← «ش» در حیرتش: مضاف‌الیه (از حیرت کلک از بنانش افکنده‌ای).
- ✓ «حذف»
- ◀ گاهی نویسنده یا گوینده، برای زیبایی کلام و جلوگیری از تکرار، آن‌چه را که خواننده یا شنونده می‌تواند حدس بزند، حذف می‌کند. هر یک از اقسام جمله (نهاد، مفعول، فعل و...) امکان حذف شدن دارند.
- ◀ ۱ حذف به قرینه لفظی ← واژه یک بار در لفظ گفته می‌شود و برای پرهیز از تکرار، حذف می‌شود.
- ◀ پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب [است].
- ◀ ۲ حذف به قرینه معنوی ← خواننده یا شنونده از مفهوم و معنای سخن، به بخش حذف شده‌ای که از قبل هم وجود نداشته پی می‌برد.
- ◀ چه غم [است] دیوار آمت را که دارد چون تو پشتیبان؟

## درس دوم

- ✓ **گفت:** جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست
- ◀ مفهوم ← رواج فساد در جامعه
- ✓ **گفت:** نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم / گفت: والی از کجا در خانه خمار نیست؟
- ◀ معنی ← [محتسب] گفت: خانه حاکم نزدیک است، آنجا برویم. [مست] پاسخ داد: از کجا معلوم که خود حاکم اکنون در میکده مشغول شراب نوشی نباشد.
- ◀ مفهوم ← فساد مسئولان حکومتی
- ◀ دستور ← فعل «شویم» غیر اسنادی و به معنی «برویم» است.
- ✓ **گفت:** دیناری بده پنهان و خود را وارهان / گفت: کار شرع، کار درهم و دینار نیست
- ◀ معنی ← [محتسب] گفت: مخفیانه رشوه‌ای به من بده و خودت را خلاص کن. [مست] پاسخ داد: عمل حرام با پرداخت پول و رشوه [که خود کاری حرام است] پاک نمی‌شود.
- ◀ مفهوم ← فساد و رشوه‌خواری ماموران حکومتی.
- ✓ با محتسبم عیب مگوئید که او نیز / پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است
- ◀ معنی ← عیب مرا به محتسب نگوئید زیرا که او هم مثل ما، در طلب شرب مدام است.
- ◀ مفهوم ← فساد مسئولان حکومتی.
- ◀ آرایه ← مدام: ایهام (۱. دائمی، همیشه ۲. شراب)
- ◀ دستور ← «م» در محتسبم: مضاف‌الیه (به محتسب عیبم را نگوئید)
- ✓ دست از مس وجود چو مردان ره بشوی / تا کیمیای عشق بیایی و زر شوی
- ◀ معنی ← مثل مردان طریقت، وجود مادی خود را (که مثل مس کم ارزش است) رها کن تا به کیمیای عشق برسی و مانند طلا با ارزش بشوی.
- ◀ مفهوم ← ترک تعلقات و دستیابی به عشق و حقیقت الهی موجب ارزشمندی است.
- ◀ آرایه ← مس وجود و کیمیای عشق: اضافه تشبیهی - چو مردان ره و زر شوی: تشبیه - دست شستن: کنایه از ترک تعلقات
- ✓ گر در سرت هوای وصال است، حافظا / باید که خاک درگاه اهل هنر شوی
- ◀ معنی ← ای حافظ، اگر آرزوی وصال در سر تو هست، باید خاک درگاه اهل فضل و هنر هستند.

آرایه ← هوا: ایهام تناسب (۱. آرزو (ق ق) ۲. باد (غ ق: تناسب با خاک)) - هوای وصال: اضافه تشبیهی - تو مانند خاک شوی: تشبیه

### درس سوم

- ✓ ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است / مسلک مرغ گرفتار قفس هم چو من است
- ← معنی ← سروده‌های من برای میهن است. من و پرندۀی گرفتار در قفس، همانند هم هستیم و به‌خاطر محروم شدن از آزادی است که می‌نالیم.
- ← مفهوم ← غم و اندوه داشتن برای وطن.
- ← آرایه ← ناله: استعاره از شعر - مرغ اسیر: مجاز و استعاره از خود شاعر (عارف قزوینی) - مسلک پرندۀ گرفتار مثل من است: تشبیه
- ✓ خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد / ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت‌ال‌حزن است
- ← آرایه ← خانه: استعاره از ایران - بیت‌ال‌حزن: تلمیح به داستان حضرت یعقوب - ز اشک ویران کن: اغراق.
- ← دستور ← «ش» در ویران کنش: مفعول (ویران کن آن را).
- ✓ جامه‌ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن / بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است
- ← معنی ← لباسی را که در راه وطن به خون آغشته نگردد، باید پاره کرد؛ زیرا مایه ننگ و بی‌ارزش‌تر از کفن است.
- ← مفهوم ← میهن‌دوستی و جان‌فشانی در راه وطن.
- ← آرایه ← غرقه به خون شدن: کنایه از شهید شدن - کم از کم بودن: کنایه از بی‌ارزش بودن.
- ✓ در دفتر زمانه فتد نامش از قلم / هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت
- ← معنی ← هر ملتی که اندیشمند نداشته باشد، خیلی زود نام و آوازه اش از روزگار محو خواهد شد.
- ← مفهوم ← ستایش دانش و اندیشه.
- ← آرایه ← دفتر زمانه: اضافه تشبیهی - از قلم افتادن: کنایه از فراموش شدن - صاحب قلم: کنایه از فرد اندیشمند - مجاز از اندیشه.
- ✓ با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است / ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت
- ← معنی ← با آنکه از نظر مادی چیزی ندارم، اما آسودگی من به گونه‌ای است که پادشاهان بزرگ هم آسایشی مثل من را ندارند.
- ← مفهوم ← بلند نظری و قناعت.
- ← آرایه ← جام: ایهام تناسب (۱. ظرف شراب (ق ق) ۲. جام جهان‌نمای جمشید (غ ق: تناسب با جمشید)) - تلمیح به پادشاهی جمشید - جام و جم: جناس ناقص - تهی بودن جیب و جام: کنایه از فقیر و بدون خوشی بودن.

### درس پنجم

- ✓ از سیم به سر یکی کله‌خود / ز آهن به میان یکی کمر بند
- ← معنی ← برف بر قله‌ات، همانند کلاه جنگی مرد جنگجو نشسته‌است. سنگ‌ها و صخره‌ها همانند کمر بند آهنینی هستند که به کمر بسته‌ای.
- ← آرایه ← سیم: استعاره از برف - کمر بند آهنی: استعاره از سنگ‌ها و صخره‌های تیره میان کوه - سیم مانند کله‌خود است: تشبیه - میان: ایهام (۱. میان کوه ۲. کمر).
- ✓ چون گشت زمین ز جور گردون / سرد و سیه و خموش و آوند
- ← معنی ← وقتی زمین از ظلم و ستم آسمان این‌گونه سرد و سیاه ساکت و معلق شد...
- ← آرایه ← جور (ستم کردن) گردون (آسمان): تشخیص - زمین و گردون: تضاد.
- ✓ تو قلب فسرده زمینی / از درد ورم نموده یک چند
- ← معنی ← ای دماوند، تو قلب یخ زده‌ی مردم زمین هستی که از شدت درد، برجسته شده‌ای.
- ← آرایه ← ورم: استعاره از برآمدگی کوه - تو قلب هستی: تشبیه - قلب زمین: تشخیص - فسرده: ایهام (۱. یخ زده ۲. افسرده).
- ✓ شو منفجر ای دل زمانه / وان آتش خود نهفته مپسند
- ← معنی ← ای کوه دماوند، قیام کن و آن خشم درون خود را پنهان نکن.
- ← مفهوم ← توصیه به قیام و مبارزه برای آزادی‌خواهی.



- ◀ آرایه ← آتش: استعاره از خشم - دل زمانه: تشخیص - منفجر شو: کنایه از قیام کردن - دل زمانه: مجاز از مردم روشنفکر زمانه.
- ✓ پنهان مکن آتش درون را / زین سوخته‌جان، شنو یکی پند
- ◀ مفهوم ← دعوت به قیام و مبارزه.
- ◀ آرایه ← آتش: استعاره از خشم - سوخته‌جان: کنایه از انسان رنج دیده (خود شاعر).
- ✓ بفکن ز بن این اساس تزویر / بگسل ز هم این نژاد و پیوند
- ◀ معنی ← این بنای دورویی (حکومت شاهنشاهی) را از بیخ و بن برکن و این نسل و تبار را ویران کن.
- ◀ مفهوم ← دعوت به مبارزه با مردم‌فریبی حکومت.
- ◀ آرایه ← تزویر مانند بنایی است که پایه و اساس دارد: استعاره - از پی افکندن: کنایه از نابود کردن.

### درس ششم

- ✓ بشنو از نی چون حکایت می‌کند / کز جدایی‌ها شکایت می‌کند
- ◀ معنی ← به صدای نی آنگاه که حکایت می‌کند گوش بده، نی از جدایی‌های ما از عالم حقیقت حکایت می‌کند.
- ◀ مفهوم ← شکایت عاشق از جدایی و دور شدن از عالم معنا.
- ◀ آرایه ← نی: استعاره از مولانا یا انسان آگاه و آشنا با معنا که خود را اسیر این جهان مادی می‌بیند - حکایت کردن نی: تشخیص.
- ✓ کز نیستان تا مرا بیریده اند / در نفریم مرد و زن نالیده‌اند
- ◀ مفهوم ← همه آفریده‌ها، عشق به مبدا را بر زبان دارند و به‌خاطر دوری از اصل خویش می‌نالند.
- ◀ آرایه ← نیستان: نماد یا استعاره از عالم معنا - مرد و زن: مجاز از همه موجودات هستی.
- ✓ سینه‌ها را شرحه شرحه از فراق / تا بگویم شرح درد اشتیاق
- ◀ معنی ← برای بیان درد اشتیاق، شنونده‌ای می‌خواهم که دوری از حق را درک کرده باشد و دلش از درد فراق سوخته باشد.
- ◀ مفهوم ← درد عاشق را فقط عاشق دردکشیده می‌فهمد.
- ◀ آرایه ← سینه: مجاز از انسان آگاه و عاشق - شرحه شرحه: کنایه از رنج دیده.
- ✓ هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش
- ◀ معنی ← هرکسی که از جایگاه اصلی خویش (قرب پروردگار) دور مانده باشد، همواره می‌کوشد تا به آن بازگردد.
- ◀ مفهوم ← اشتیاق بازگشت به اصل خود.
- ◀ آرایه ← تلمیح به آیه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و حدیث «کل شی یرجع الی اصله».
- ✓ تن ز جان و جان ز تن مستور نیست / لیک کس را دید جان دستور نیست
- ◀ معنی ← گر چه جان، تن را ادراک می‌کند و تن از جان آگاهی دارد و هیچ‌یک از دیگری پوشیده نیست، اما توانایی دیدن جان به هیچ چشمی داده نشده است.
- ◀ مفهوم ← هر کسی لیاقت و ظرفیت درک حقیقت را ندارد.
- ◀ آرایه ← تن و جان: تضاد - مستور و دستور: جناس ناقص.
- ✓ آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد نیست باد
- ◀ معنی ← ناله‌ی نی فقط دمیدن نفس و باد در آن نیست، بلکه آتش هجران و شوق وصال عامل این صدا است و هر کسی از این عشق و شوق بیگانه است باید نابود شود.
- ◀ مفهوم ← سخن عارف از روی عشق است - آرزوی نابودی برای بی‌خبران از عشق.
- ◀ آرایه ← آتش در مصرع دوم: استعاره از عشق - بانگ نای آتش است: تشبیه - نیست (فعل اسنادی) و نیست (نابود)، باد (جریان هوا) و باد (فعل دعایی): جناس همسان - باد در مصرع دوم: ایهام تناسب (۱). فعل دعایی (ق ق) ۲. جریان هوا (غ ق ق: تناسب با آتش)).
- ✓ نی، حریف هر که از یاری برید / پرده‌هایش پرده‌های ما درید
- ◀ معنی ← نی با کسانی که از محبوب خود جدا مانده‌اند، همراه و همدم است و نواهای آن سبب فاش شدن رازهای عاشقان می‌گردد.

- ◀ آرایه ← همدم بودن نی: تشخیص - پرده‌دریدن: کنایه از رسوا کردن - پرده (آهنگ و نغمه) و پرده (پوشش و حجاب): جناس همسان.
- ✓ هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد / هر که بی‌روزی است، روزش دیر شد
- ◀ معنی ← تنها ماهی دریای حق (عشق) است که از غوطه خوردن در آبِ عشق و معرفت سیر نمی‌شود. هر کس از عشق بی‌بهره باشد، ملول و خسته خواهد شد (روزگارش تباہ و بیهوده می‌شود).
- ◀ مفهوم ← اشتیاق پایان ناپذیر عاشق واقعی.
- ◀ آرایه ← ماهی: استعاره از عاشق واقعی - آب: استعاره از عشق و معرفت الهی - دیر شدن روز: کنایه از تباہ شدن عمر - اسلوب معادله.
- ✓ زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر / بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست
- ◀ معنی ← اگر روزگار خرمن زندگانی من را آتش بزند، بگذار بسوزد که نزد من این حیات از کاه کم‌ارزش‌تر است.
- ◀ مفهوم ← استغنا و بی‌نیازی عارفانه - تنها عشق اهمیت دارد.
- ◀ دستور ← «م-» در آتشم: مضاف‌الیه (آتش به خرمن عمرم بزند).

### درس هفتم

- ✓ چون نیک اندیشه کنی، همه طالب حسن‌اند و در آن می‌کوشند که خود را به حسن برسانند.
- ◀ معنی ← اگر خوب فکر کنی متوجه می‌شوی که همه موجودات، خواهان زیبایی ازلی خداوند هستند و تلاش می‌کنند به آن دست یابند.
- ◀ مفهوم ← دوست داشتن زیبایی و کمال طلبی در سرشت همه‌ی موجودات.
- ✓ به خدا رسیدن فرض است، و لابد هر چه به‌واسطه آن به خدا رسند فرض باشد به نزدیک طالبان.
- ◀ معنی ← رسیدن به خدا واجب است و به ناچار نزد عاشقان، هر چیزی که بتواند انسان را به خدا نزدیک کند در این راه واجب است.
- ◀ مفهوم ← زندگی عاشق بدون عشق ممکن نیست.
- ✓ سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل‌ها افزون آید.
- ◀ معنی ← شیدایی عشق از هوشیاری این جهان، بیشتر می‌ارزد و دیوانگی عشق بر همه‌ی عقل‌ها، برتری می‌جوید.
- ◀ مفهوم ← برتری عشق بر عقل.
- ✓ در عالم پیر هر کجا برنایی است / عاشق بادا که عشق خوش سودایی است
- ◀ معنی ← [امیدوارم] هر جوانی که در این دنیای کهن زندگی می‌کند، عاشق شود؛ زیرا که عشق، دیوانگی زیبایی است / معامله سودمندی است.
- ◀ مفهوم ← توصیه به عاشق شدن - برتری عشق بر همه چیز.
- ✓ پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند / دیوار زندگی را زین گونه یادگاران
- ◀ معنی ← پیش از این، عشق‌های بسیاری رقم خورده و عشاق زیادی بر دیوار زندگی نقشی به یادگار گذاشته‌اند.
- ◀ مفهوم ← قدیمی بودن ماهیت عشق.
- ◀ آرایه ← دیوار زندگی: استعاره (زندگی مانند خانه‌ای است که دیوار دارد) یا اضافه تشبیهی (زندگی مانند دیوار است).
- ✓ « جملات اسنادی »

#### ۱ جملہ‌های سه جزئی با مسند (نهاد + مسند + فعل)

- ◀ جمله‌هایی هستند که علاوه بر نهاد و فعل به مسند هم نیاز دارند، مانند: این داستان خواندنی است.
- ◀ فعل‌های اسنادی که جمله سه جزئی با مسند می‌سازند: است، بود، شد، گردید، گشت، باشد، شود و معادل‌هایشان.

**نکته** فعل اسنادی باید مفهوم اسنادی داشته باشد. مثلاً فعل «بود» به معنی وجود داشت، اسنادی نیست؛ بلکه تنها ظاهرش اسنادی است. اما به عکس فعل‌هایی هستند که ظاهر غیراسنادی دارند ولی معنی اسنادی می‌دهند، مانند: «آمدن» به معنی «شدن».

#### ۲ جملہ‌های چهار جزئی با مفعول و مسند (نهاد + مفعول + مسند + فعل)

- ◀ شامل فعل‌های «گرداند، کرد، نمود، ساخت» می‌شود. این‌ها در واقع همان فعل‌های جمله‌های سه جزئی با مسند هستند که به سبب دارا شدن، به یک جزء دیگر نیز (مفعول) نیاز پیدا کرده‌اند. مثال: کار علی را خسته کرد / گرداند / ساخت.

← فعل‌های این گروه شامل چند مصدر «پنداشتن، انگاشتن، فرض کردن، به شمار آوردن، به حساب آوردن، نامیدن، نام نهادن، صدا زدن، گفتن، خواندن، دانستن، دیدن، یافتن و...» می‌شود. مثال: اهالی محل او را امانت‌دار می‌پنداشتند / می‌دانستند / به شمار می‌آوردند.

۳ جمله‌های چهار جزئی با متمم و مسند (نهاد + متمم + مسند + فعل)

← از میان فعل‌های چهار جزئی که یک جزء آن‌ها مسند باشد، فقط فعل «گفتن» چنین وضعیتی دارد و هیچ جایگزین و معادلی ندارد. مثال: اهالی محل به او پهلوان می‌گفتند.

## درس هشتم

✓ از بیم عقرب جراره دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیبه‌ی حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.

← مفهوم ← از ترس چاله در چاه افتادن.

← آرایه ← عقرب دموکراسی و مار حکومت: اضافه تشبیهی - سرهنگ‌ها: مجاز از نظامیان.

✓ امپراتوری‌های بزرگ هم مانند آدم‌های ثروتمند، معمولاً از سوءهاضمه می‌میرند.

← مفهوم ← حرص و ولع کشورگشایی موجب نابودی امپراتوری‌ها شده است.

✓ یک روز دنیایی به روم، چشم داشت و از آن چشم می‌زد.

← مفهوم ← ناپایداری قدرت.

← آرایه ← دنیا: مجاز از مردم دنیا - روم: مجاز از سرزمین و مردم روم - چشم داشت: کنایه از توجه داشتن - چشم می‌زد: کنایه از ترسیدن.

✓ کاووس کیانی که کیش نام نهادند / کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند؟

← معنی ← کاووس کیانی که او را پادشاه نام نهادند کی زندگی می‌کرد و کجا بود و کی او را نام نهادند؟

← مفهوم ← ناپایداری قدرت.

← آرایه ← کی (پادشاه) و کی (چه زمانی): جناس همسان - تلمیح به داستان پادشاهی کی کاووس.

✓ صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب / تا شد تهی از خویش و نی‌اش نام نهادند

← معنی ← بسیار تیغ ستم بر سر و تن چوب نی وارد شد تا اینکه از خویش تهی شد و تبدیل به ساز نی شد.

← مفهوم ← با رنج و دشواری پیشرفت به انجام می‌رسد.

← آرایه ← تیغ جفا: اضافه تشبیهی - چوب: مجاز از نی - سر و تن داشتن و جفا دیدن چوب: تشخیص.

✓ دل گرمی و دم‌سردی ما بود که گاهی / مردادمه و گاه دی‌اش نام نهادند

← معنی ← امیدواری و غمگینی ما بود که گاهی آن را مردادماه و گاه دی نام نهادند.

← مفهوم ← تأثیر اندیشه انسان.

← آرایه ← دل گرمی: کنایه از امیدواری - دم‌سردی: کنایه از غمگینی و ناامیدی - دل گرمی و دم‌سردی: تضاد - اغراق در تاثیر احوالات بر تغییر

فصول - حسن تعلیل (دلیلی شاعرانه برای تغییر فصول).

✓ آیین طریق از نفس پیر مغان یافت / آن خضر که فرخنده‌پی‌اش نام نهادند

← معنی ← آن خضر که او را خوش‌قدم نام نهادند آیین طریقت را از سخن پیر مغان یاد گرفت.

← مفهوم ← لزوم داشتن آموزگار و پیروی از پیر و راهنما.

← آرایه ← نفس: مجاز از سخن - تلمیح به داستان حضرت خضر.

✓ «وابسته‌های وابسته»

← گروه اسمی از دو بخش هسته و وابسته تشکیل می‌شود. برخی از وابسته‌ها نیز در صورت لزوم می‌توانند وابسته‌ای دیگر بپذیرند.

۱ **صفت مضاف‌الیه:** صفتی است که مضاف‌الیه را توصیف می‌کند و می‌تواند به صورت صفت پیشین یا پسین آمده باشد.

← صفت مضاف‌الیه پیشین ← گریه هر کودک / پایه این صندلی / اندیشه هر ملت.

← صفت مضاف‌الیه پسین ← گریه کودک معصوم / اراده مردم شجاع / نور ستارگان زیبا.

۲ **مضاف‌الیه مضاف‌الیه:** گاهی برای توضیح بیشتر، برای مضاف‌الیه، مضاف‌الیه دیگری می‌آوریم. در این حالت، مضاف‌الیه دوم، وابسته

مضاف‌البه اول است و این دو، با هم، وابسته اسمِ پیش از خود (هسته) می‌شوند.

◀ سالن کتابخانه مدرسه / حقایق عالم معنا

۳ **مُمیِّز**: واحد شمارش (برای قابل شمارش‌ها) یا سنجش (برای غیرقابل شمارش‌ها) که بین صفت شمارشی و اسم می‌آید. ممیِّز، وابسته به عدد پیش از خود است و با عدد همراهش، مجموعاً وابسته اسم.

◀ (برای وزن: تن، کیلو، گرم، من، سیر / برای طول: فرسخ، کیلومتر، متر، سانتی‌متر، میلی‌متر. برای لباس، میز و صندلی و برای ظرف: دست / برای پارچه: توپ، طاقه / برای فرش: تخته / برای وسایل الکتریکی: دستگاه / برای اشیا، بسیاری از مفاهیم و پدیده‌ها و همین‌طور عنوان جایگزین برای برخی ممیزهای واژگان قابل شمارش: نا، دانه، عدد).  
◀ دو **فروند** هواپیما / یک **تن** سیب / چند **فرسخ** فاصله.

### درس نهم

✓ گرم تماشا و غرق در این دریای سبز معلقی که بر آن مرغان الماس‌پر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می‌زنند.  
◀ آرایه ← دریای سبز معلق: استعاره از آسمان - مرغان الماس‌پر: استعاره از ستارگان - تلمیح به شعر حافظ «آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند، تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم» - گرم کاری بودن: کنایه از مشغول بودن - غرق چیزی شدن: کنایه از مسحور شدن.  
✓ ماه با تالگو پر شکوهش از راه رسید و گل‌های الماس شکفتند و قندیل زیبای پروین سر زد.  
◀ آرایه ← گل‌های الماس: استعاره از ستارگان - گل‌های الماس شکفتند: کنایه از درخشیدن ستارگان - قندیل پروین: اضافه تشبیهی.  
✓ کلمات را کنار زنیید و در زیر آن، روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید.  
◀ مفهوم ← دیدن باطن و حقیقت هر چیز و پرهیز از ظاهرینی.  
✓ باغ پر از گل‌های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس در سموم سرد این عقل بی‌درد و بی‌دل پژمرد.  
◀ مفهوم ← ضرورت نفی وجود فردی و عقل مادی برای دیدن زیبایی‌ها.  
✓ در کف‌ها کاسه زیبایی، / بر لب‌ها تلخی دانایی / شهر تو در جای دگر / ره می‌بر با پای دگر  
◀ مفهوم ← دانایی سبب هجرت است.  
✓ من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته سرو / من نمازم را پی تکبیره الاحرام علف می‌خوانم / پی قدقامت موج  
◀ مفهوم ← ستایش همه پدیده‌های طبیعی خداوند.  
✓ «وابسته‌های وابسته»

۴ **صفت صفت**: بعضی از صفت‌ها در کنار صفتی دیگر می‌آیند و صفت همراه خود را بیشتر معرفی می‌کنند.

◀ لباس آبی **سیر** / رنگ سبز **چمنی**

۵ **قید صفت**: واژه‌ای که در میان اسم و صفت قرار می‌گیرد و چگونگی و میزان آن صفت را بیشتر نشان می‌دهد. قید صفت، وابسته به صفت پس از خود است و این صفت و قید، مجموعاً وابسته اسم پیش از خود هستند.  
◀ هوای نسبتاً خوب / طبیعت بسیار زیبا / خوش‌نویس کاملاً باتجربه / دانش‌آموز خیلی کوشا

### درس دهم

✓ دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار من و تو / امروز می‌آید از باغ، بوی بهار من و تو  
◀ معنی ← ای دوست، اگر غم ظلم و ستم، دیروز آرزو و امیدهای من و تو را سوزاند و نابود کرد [هراسی نیست؛ چرا که] امروز بوی بهار پیروزی به مشام می‌رسد.  
◀ مفهوم ← انقلاب اسلامی، ما را از غم رها کند.  
◀ آرایه ← دیروز: مجاز از روزهای پیش از انقلاب - برگ و بار: استعاره از آرزوها و امیدها - من و تو: مجاز از ایرانیان - امروز: مجاز از روزهای پس از انقلاب - بهار: نماد شکوفایی و استعاره از انقلاب و پیروزی - بوی بهار می‌آید: کنایه از اینکه زمان به بار نشستن ما نزدیک است - باغ: استعاره از ایران

- ✓ آن‌جا در آن برزخ سرد، در کوچه‌های غم و درد / غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو؟
- ◀ معنی ← در آن سرزمین همچون برزخ در آن کوچه‌هایی که یادآور غم و درد ما بود، چشمان من و تو جز ستم و بیداد چیزی نمی‌دید.
  - ◀ مفهوم ← در روزگار گذشته مردم دچار ناامیدی و غم و درد بودند.
  - ◀ آرایه ← برزخ سرد: استعاره از ایران استبداد زده - سرد: ایهام (۱). سرد (چون فصل زمستان انقلاب پیروز شد) ۲. بی روح و افسرده) - چشمان: مجاز از شهروندان ایران - کوچه‌های غم و درد: اضافه تشبیهی - شب: نماد ظلم و ستم.
- ✓ دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ / امروز خورشید در دشت، آینه‌دار من و تو
- ◀ معنی ← دیروز در غربتی باغ خزان زده بودیم و پر از داغ و حسرت بودیم؛ اما امروز خورشید پیروزی در دشت بردمیده است و همه جای میهن آینه‌دار من و تو و تجلی حضور ماست.
  - ◀ مفهوم ← انقلاب اسلامی، فرصتی است برای تجلی استعدادهای مردمی.
  - ◀ آرایه ← آینه‌دار بودن خورشید: تشخیص - داغ: استعاره از درد و غم - خورشید: استعاره از انقلاب و حرکت - دشت: استعاره از میهن.
- ✓ چون رود امیدوارم بی‌تابم و بی‌قرارم / من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو
- ◀ مفهوم ← همبستگی مردم.
  - ◀ آرایه ← چون رود: تشبیه - امیدواری رود: تشخیص - رود: نماد جریان‌های انقلابی - دریا: نماد همبستگی و یکپارچگی - قرار دوم: ایهام (۱). دیدار ۲. آرامش)
- ✓ « واو عطف » و « واو پیوند هم‌پایه‌ساز (واو ربط) »
- ◀ واو عطف: بین دو واژه می‌آید ← ز روی تو و عکس می‌تاب
  - ◀ واو پیوند هم‌پایه‌ساز (واو ربط): بین دو جمله قرار می‌گیرد ← مگذر ای یار و در این واقعه مگذار مرا.

### درس یازدهم

- ✓ کس چون تو طریق پاک‌بازی نگرفت / با زخم نشان سرفرازی نگرفت
- ◀ معنی ← هیچ کس مانند تو (رزمنده) راه اخلاص و پاکی را در پیش نگرفت و با زخم‌هایی مانده بر وجود خود، نشان و مدال افتخار و سرافرازی را کسب نکرد.
  - ◀ مفهوم ← تحسین دل‌آوری و ایثار.
  - ◀ آرایه ← پاک‌بازی: کنایه از اخلاص - زخم مانند نشان افتخار است: تشبیه.
- ✓ زین پیش دل‌آورا، کسی چون تو شگفت / حیثیت مرگ را به بازی نگرفت
- ◀ معنی ← ای دل‌آور (رزمنده) قبل از این، هیچ کس مثل تو اینگونه شگفت‌انگیز آبروی مرگ را به سخره نگرفت و آن را بیهوده نپنداشت.
  - ◀ مفهوم ← تحسین دل‌آوری و شهادت‌طلبی.
  - ◀ آرایه ← حیثیت مرگ: تشخیص - به بازی گرفتن: کنایه از بیهوده پنداشتن.

### درس دوازدهم

- ✓ چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی / ببايد زدن سنگ را بر سبوی
- ◀ معنی ← اگر می‌خواهی حقیقت آشکار شود، باید به آزمایش سیاوش و سودابه پردازی.
  - ◀ مفهوم ← آزمون و سنجش برای شناخت حقیقت.
  - ◀ آرایه ← سنگ، سبوی: تضاد - سنگ بر سبوی زدن: کنایه از آزمایش و امتحان.
- ✓ سرانجام گفت ایمن از هر دوان / نگردد مرا دل، نه روشن روان
- ◀ معنی ← سرانجام کاووس به هر دوی آن‌ها گفت که دل (خاطر) من از شما دو تن آسوده نمی‌شود و روحم آرامش نمی‌گیرد (من هنوز نسبت به شما بدگمانم).
  - ◀ آرایه ← ایمن نگرديدن دل و روشن نگشتن روان: کنایه از بدگمانی و نبود آرامش - روان روشن: حس آمیزی.

- ✓ کزین دو یکی گر شود نابکار / از آن پس که خواند مرا شهریار؟
- ◀ معنی ← حتی اگر یکی از این دو نفر نیز گناهکار باشند، دیگر پس از این، کسی مرا پادشاه خطاب نخواهد کرد.
- ◀ مفهوم ← هراس از بی‌آبرویی.
- ✓ سراسر همه دشت بریان شدند / بر آن چهر خندانش گریان شدند
- ◀ معنی ← همه مردم حاضر در دشت از این آزمایش غمگین و ناراحت بودند و همه بر آن چهره‌ی خندان، معصوم و بی‌گناه سیاوش گریان بودند. (مردم می‌دانستند که سیاوش بی‌گناه است پس بر بی‌گناهی او می‌گریستند).
- ◀ آرایه ← دشت: مجاز از مردم نظاره‌گر در دشت - بریان: مجاز از ناراحت و مضطرب - بریان شدن: کنایه از غمگین و ناراحت شدن.
- ✓ سیاوش سیه را به تندی بتاخت / نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت
- ◀ معنی ← سیاوش اسب سیاهش را به سرعت راند؛ غمگین و مضطرب نبود بلکه خود را برای جنگ با آتش آماده کرد.
- ◀ آرایه ← تنگ دل شدن: کنایه از غمگین شدن - تندی: ایهام (۱. خشم ۰۲. سرعت).
- ✓ چو او را بدیدند برخاست غو / که آمد ز آتش برون شاه نو
- ◀ معنی ← چون سیاوش را دیدند، فریاد برآوردند که شاه نو، به سلامت از آتش بیرون آمد.
- ◀ آرایه ← نو: ایهام (۱. ولیعهد بودن سیاوش ۰۲. جوان و جان بازیافته).
- ✓ «زمینه‌های حماسه»

۱ ملی

۲ قهرمانی

۳ خرق عادت (غیرمحتمل و غیرقابل باور)

### درس سیزدهم

- ✓ همگان خاموش. / گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید، / پای تا سر گوش
- ◀ معنی همان‌گونه که صدف، مروارید را احاطه می‌کند؛ حاضران قهوه‌خانه نیز مرد نقال را احاطه کرده بودند و با تمام وجود به سخنان او گوش فرامی‌دادند.
- ◀ آرایه مردم قهوه‌خانه به کردار صدف: تشبیه - پای تا سر: مجاز از همه وجود - پای تا سر گوش: کنایه از بسیار دقیق گوش دادن
- ✓ آری اکنون تهمتن با رخس غیرتمند. / در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان گم بود: / پهلوان هفت خوان اکنون / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود
- ◀ معنی رستم اکنون با اسب غیرتمند و دلاور خویش، در ته چاهی که به جای آب، زهر شمشیر و نیزه داشت، ناپدید شده و در دام دهان این خوان هشتم (چاه) گرفتار گشته بود.
- ◀ آرایه رخس غیرتمند: تشخیص - آبش زهر شمشیر و سنان: تشبیه - گم بودن: کنایه از ناپیدا بودن - طعمه بودن: کنایه از در اختیار خود نبودن و گرفتار بودن - دهان خوان هشتم: استعاره (خوان هشتم مانند موجودی است که دهان دارد) - خوان هشتم: استعاره از چاه.
- ✓ گفت در دل زخس، طفلک زخس / آه / این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد
- ◀ معنی [رستم] در دل خود این‌گونه می‌گفت: بیچاره رخس، و این برای نخستین بار بود که لبخند از لبان رستم دور می‌شد؛ زیرا زخس گرامی خود را آغشته به خون می‌دید
- ◀ آرایه کلید: استعاره از خنده - گنج: استعاره از دهان - مروارید: استعاره از دندان - گم شدن کلید گنج مروارید: کنایه از لبخند نزدن.

### درس چهاردهم

- ✓ هدهد که پرنده‌ی دانایی بود و افسری بر سر داشت، گفت: ای یاران، من بیشتر از همه شما جهان را گشته‌ام و از اطراف و اکناف گیتی آگاهم. ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریار است. من او را می‌شناسم، نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیانه دارد.
- ◀ مفهوم ← ضرورت وجود رهبر و پیشوا

- ◀ آرایه ← هدهد: نماد راهبر و راهنما - سیمرغ: نماد خداوند - افسر: استعاره از کاکل - جهان را گشته‌ام: کنایه از با تجربه بودن.
- ◀ دستور ← پرندگان: بدل (برای ما) - شهریار: معطوف (به پیشوا) - بلندترین کوه روی زمین: بدل (برای کوه قاف).
- ✓ شیرمردی باید این ره را شگرف / زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف
- ◀ معنی ← تنهامردی نیرومند و شایسته می‌تواند این راه بییامد: زیرا این راه، طولانی و پر خطر است.
- ◀ مفهوم ← دشواری راه عشق.
- ◀ آرایه ← شیرمرد (مردی همچون شیر): تشبیه - دریا: نماد راه دشوار و سخت.
- ✓ گل اگر چه هست بس صاحب جمال / حُسن او در هفته‌ای گیرد زوال
- ◀ معنی ← اگرچه گل بسیار زیباست، ولی زیبایی او زود از بین می‌رود.
- ◀ مفهوم ← زودگذر بودن زیبایی‌های جهان.
- ◀ آرایه ← گل: نماد جذابیت‌های مادی و زمینی - هفته: مجاز از مدتی کوتاه.
- ✓ هر که داند گفت با خورشید راز / کی تواند ماند از یک ذره باز
- ◀ معنی ← هر کس بتواند به خداوند نزدیک شود و رازش را به او بگوید، ممکن نیست از خواسته‌های کوچک خود بازماند و به آن نرسد.
- ◀ مفهوم ← عشق خداوند از هر چیزی بالاتر است.
- ◀ آرایه ← خورشید: استعاره از خداوند - ذره: استعاره از خواسته کوچک - راز گفتن: کنایه از هم‌صحبتی و نزدیکی - خورشید و ذره: تضاد.
- ✓ عاشق آن باشد که چون آتش بود / گرم و سوزنده و سرکش بود
- ◀ معنی ← عاشق کسی است که مانند آتش چالاک، تیز، سوزان و فرمان ناپذیر باشد.
- ◀ مفهوم ← بی‌قراری عاشق.
- ◀ آرایه ← عاشق چون آتش بود: تشبیه - گرم‌رو: کنایه از چالاک بودن - سوزنده: کنایه از نابودکننده بودن - سرکش بودن آتش: تشخیص
- ✓ بعد از این وادی حیرت آیدت / کار دائم درد و حسرت آیدت
- ◀ معنی ← پس از این مرحله، سرزمین حیرت در برابرت قرار می‌گیرد و کار تو پیوسته درد و حسرت کشیدن خواهد بود.
- ◀ مفهوم ← رنج کشیدن در مرحله سرگردانی.
- ◀ آرایه ← وادی حیرت: اضافه تشبیهی.
- ◀ دستور ← «-ت» در آیدت اول: متمم (برای تو حیرت آید) - «-ت» در آیدت دوم: مضاف‌الیه (کارت دائم درد و حسرت آید).
- ✓ «نقش‌های تبعی»

۱ **بدل:** بلافاصله و بدون کسره بعد از یک گروه اسمی می‌آید و معمولاً ویژگی یا نام دیگری است که گروه اسمی قبل از خودش را توضیح می‌دهد.

◀ حضرت علی (ع)، امام اول شیعان فرمودند

۲ **تکرار:** تکرار یک واژه یا گروه برای تأکید، برجسته‌سازی و جلب توجه صورت می‌گیرد.

◀ هوا سرد است، سرد.

۳ **معطوف:** واژه یا گروهی که پس از حرف عطف (و، یا) بیاید.

◀ به علی و احمد افتخار می‌کنم.

## درس شانزدهم

✓ هزار سال به این سال‌ها برسید.

◀ معنی ← عمرتان طولانی و وضع و حال و روزگارتان بهتر از گذشته شود.

✓ در صرف کردن صیغهی «بَلَعْتُ» اهتمام تامی داشتند.

◀ معنی ← در خوردن بسیار تلاش می‌کردند.

✓ در خوش‌زبانی و حرافی و شوخی و بذله و لطیفه، نوک جمع را چیده و متکلم وحده و مجلس آرای بلامعارض شده‌است.

- ◀ معنی ← در حرف زدن و خوش صحبتی و شوخی کردن و سخن شیرین گفتن به کسی که اجازه‌ی صحبت نمی‌دهد و همه را وادار به سکوت کرده و فقط خودش حرف می‌زند و سخنران بی‌رقیب مهمانی شده‌است.
- ✓ او را به دست چلاق شده‌ی خودم از خانه بیرون انداخته‌ام، ولی چون تیری که از شست رفته باز نمی‌گردد، یکبار دیگر به کلام بلندپایه «از ماست که بر ماست» ایمان آوردم و پشت دستم را داغ کردم که تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگردم.
- ◀ مفهوم ← هر بلایی که سر ما می‌آید ناشی از رفتار خود ماست.
- ◀ آرایه ← او مانند تیری که از شست رفته: تشبیه - پشت دست را داغ کردن: کنایه از توبه کردن از کاری - تیری که بشد از شست: کنایه از کاری که از اختیار خارج شده و دیگر قابل جبران نیست.

### درس هفدهم

- ✓ نان را از من بگیر، اگر می‌خواهی، / هوا را از من بگیر، اما / خنده‌ات را نه. / گل سرخ را از من بگیر
- ◀ مفهوم ← زندگی بدون عشق معنایی ندارد.
- ◀ آرایه ← گل سرخ: نماد عشق - نان و هوا: مجاز از نیازهای مادی و ضروری.
- ✓ و اگر دیدی به ناگاه / خون من بر سنگفرش خیابان جاری ست / بخند زیرا خنده تو / برای دستان من شمشیری است آخته
- ◀ معنی ← اگر دیدی در راه مبارزه، من زخمی شده‌ام یا جان باخته‌ام، اندوهگین نباش و بخند: زیرا خنده تو به من جان دوباره می‌دهد و زخم‌هایم بهبود می‌یابد.
- ✓ چو گل هر جا که لبخند آفرینی / به هر سو رو کنی لبخند بینی
- ◀ مفهوم ← لبخند بز ن تا جهان به تو لبخند زند.
- ◀ آرایه ← تو مانند گل: تشبیه - لبخند آفریدن: استعاره (لبخند موجودی است که آفریده می‌شود) - بینی: ایهام تناسب (۱. بینی (ق ق) ۲. عضو صورت (غ ق ق: تناسب با لبخند و رو)).
- ✓ مشو در پیچ و تاب رنج و غم، گم / به هر حالت تبسم کن، تبسم
- ◀ معنی ← در پیچ و تاب رنج و غم، گم مشو و همیشه انده‌گین نباش و در هر حالتی لبخند بز ن.
- ◀ مفهوم ← کنار گذاشتن غم.
- ◀ آرایه ← پیچ و تاب رنج و غم: استعاره (رنج و غم مانند راهی پر پیچ‌وخم است) - گم شدن در پیچ غم: کنایه از اندوه فراوان و همیشگی
- ◀ دستور ← تبسم دوم: نقش تبعی (تکرار).

### انواع «ان»

- ۱ جمع ← اسم + ان ← یاران، گیاهان، جوانان.
- ۲ زمان ← اسم + ان ← اسم ← سحرگاهان، بهاران، بامدادان (هنگام بامداد).
- ۳ مکان ← اسم + ان ← اسم ← دیلمان (مکان دیلم‌ها)، گیلان (محل زندگی گیل‌ها).
- ۴ شباهت ← اسم + ان ← اسم ← کوهان (مانند کوه، برآمدگی پشت شتر).
- ۵ مراسم ساز ← اسم + ان ← اسم ← حنابندان، آشتی‌کنان (مراسم آشتی کردن).
- ۶ نسبت ← اسم + ان ← کاویان، بابکان (منسوب به بابک).
- ۷ صفت / قید ← بن مضارع + ان ← صفت ← گریان، شادان، خندان، خواهان (خواهنده)، روان (رونده).

### درس هجدهم

- ✓ آیا چیزی در مخیله آدمی می‌گنجد که قلم بتواند آن را بنگارد، / اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم‌نکرده باشد؟
- ◀ معنی ← هیچ چیزی نیست که در ذهن انسان بگنجد و قلم بتواند آن را بنویسد: ولی جان و روح صادق من، آن را برای تو نوشته باشد و به تصویر نکشیده باشد.
- ◀ مفهوم ← نهایت کوشش برای جلب رضایت معشوق.



- ◀ آرایه ← استفهام انکاری.
- ✓ چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن / که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟
- ◀ مفهوم ← ناتوانی قلم در بیان عشق.
- ◀ آرایه ← استفهام انکاری.
- ✓ هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم / و آن چه را قدیمی است قدیمی ندانم که تو از آن منی و من از آن تو / درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.
- ◀ مفهوم ← عشق عاشق به معشوق همیشه تازه است.
- ✓ یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب / کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است
- ◀ مفهوم ← نو بودن سخن عشق و همواره تازه بودن بازگفت آن.
- ✓ « روابط معنایی »
- ۱ ترادف = هم معنی بودن ← اساس و پایه / حیات و زندگی / خوار و ذلیل.
- ۲ تضاد = مخالف بودن ← انقباض و انبساط / جزر و مد / عزل و نصب.
- ۳ تضمن = در بر گرفتن ← والدین و پدر / سلاح و شمشیر / ساز و سنتور / گل و لاله.
- ۴ تناسب = متناسب بودن ← زرد و آبی / ماه و ستاره / آب و آتش.

### نیایش

- ✓ به سوزی ده کلامم را روایی / کز آن گرمی کند آتش گدایی
- ◀ معنی ← [خدایا] با سوز عشق، سخنم را چنان گرم و پر اعتبار بساز که آتش در مقابل گرمای آن بسیار سرد به نظر آید.
- ◀ آرایه ← گدایی کردن آتش: تشخیص - کلام: مجاز از شعر - گدایی کردن آتش از گرمای سخن شاعر: اغراق.
- ✓ دلم را داغ عشقی بر جبین نه / زبانم را بیانی آتشین ده
- ◀ معنی ← [خدایا] مرا فقط عاشق خودت گردان و به سخنانم گرمی و گیرایی ببخش.
- ◀ آرایه ← داغ عشق: اضافه تشبیهی - بر جبین (پیشانی) دلم داغی بگذار: تشخیص و استعاره (پیشانی داشتن دل) - بیان آتشین: حس آمیزی - بیان آتشین: کنایه از سخن گیرا و جذاب.

## سوالات ادبیات دوازدهم - نیمسال اول

### ستایش

#### قلمرو زبانی

(شهریور ۱۴۰۲)

**سوال ۱** املای درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.

تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی / تو نماینده فضلی، تو سزاوار (ثنایی / سنایی)

**پاسخ:** ثنایی

**نکته معنی واژه:** حکیم = دانا به همه چیز، دانای راست کردار، از نام‌های خداوند تعالی؛ بدین معنی که همه‌ی کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بی‌هوده انجام نمی‌دهد. / عظیم = بزرگ و بلند مرتبه / کریم = بسیار بخشنده، بخشاینده، از نام‌ها و صفات خداوند / رحیم = بسیار مهربان، از نام و صفات خداوند / نماینده = آن که آشکار و هویدا می‌کند، نشان دهنده / فضل = بخشش، کرم / ثنا = ستایش، سپاس

**املای واژه:** ثنا (ستایش) و سنا (روشنایی)

«نماینده‌ی فضل» و «سزاوار ثنا» ترکیب‌های اضافی‌اند.

بیت شش جمله دارد؛ در هر شش جمله، «ی» مخفف فعل اسنادی است.

ثنا و سنا با یکدیگر هم‌آوا (واژگانی با تلفظ یکسان اما معنای متفاوت) هستند.

**سوال ۲** عبارت (حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جست و جوی چیزی) در توضیح کدام واژه آمده است؟

الف) اتراق (دی) ۱۴۰۱  
ب) پویدن  
پ) مشایعت  
ت) وصول

**پاسخ:** ب) پویدن

**نکته معنی واژه:** اتراق = توقف چند روزه در سفر به جایی، موقتا در جایی اقامت گزیدن / پویدن = حرکت به سوی مقصد برای به دست آوردن و جست‌وجوی چیزی، تلاش، رفتن / مشایعت = همراهی کردن، بدرقه کردن / وصول = رسیدن

**املای واژه:** اتراق

ثنا و سنا با یکدیگر هم‌آوا (واژگانی با تلفظ یکسان اما معنای متفاوت) هستند.

### درس اول

(خرداد ۱۴۰۲)

**سوال ۳** در عبارت (چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت)

الف) جمله پایه یا هسته را مشخص کنید.

ب) نقش دستوری واژه های مشخص شده را، به ترتیب بنویسید.

**پاسخ:** الف) بوی گلم چنان مست کرد. ب) م: مفعول مست: مسند

**نکته**

«م» در «دامنم»، نقش مضاف‌الیه برای «دست» دارد (دامن از دستم برفت).  
 «که» حرف ربط وابسته‌ساز است؛ «که دامن از دستم برفت» جمله وابسته یا پیرو است.  
 ترتیب اجزای جمله به شکل «بوی گل چنان مرا مست کرد که دامن از دستم رفت» است.  
**آرایه‌ها:** «بوی گل» استعاره از عالم عشق و معرفت الهی / «مست بودن از بوی گل» کنایه از غرق نشاط عرفانی بودن، و «از دست رفتن دامن» کنایه از بی‌اختیار شدن / جناس ناهمسان «مست» و «دست»

**قلمرو ادبی**

**سوال ۴** در بیت زیر، کاربرد کدام یک از آرایه‌های تشبیه، مراعات نظیر، تلمیح و ..... مشهود است؟ (خرداد ۱۴۰۲)  
 چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟  
 چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟

**پاسخ:** اسلوب معادله

**نکته**

**املاي واژه:** بحر (دریا) و بهر (به خاطر)  
 «را» در هر دو مصرع حرف اضافه و به معنای «برای» است.  
 چه غم دیوار امت را [وجود دارد] و چه باک از موج بحر [وجود دارد]؛ حذف فعل به قرینه معنایی در هر دو مصرع!  
**آرایه‌ها:** تشبیه «امت» به «دیوار» (اضافه تشبیهی) / تشبیه «تو» (اشاره به پیامبر) به «پشتیبان» / تناسب یا مراعات نظیر «موج» و «بحر» و «نوح» / تلمیح به داستان طوفان حضرت نوح / بیت اسلوب معادله دارد؛ مصرع دوم مثالی برای مصرع اول است و هیچ‌گونه وابستگی دستوری بین دو مصرع وجود ندارد.  
**مفهوم:** تکیه‌گاه بودن پیامبر برای پیروانش، و عدم نگرانی پیروان با توجه به هدایت‌گری ایشان.

**سوال ۵** کدامیک از واژگان مشخص شده در عبارت زیر (مشبّه به) است؟ (شهریور ۱۴۰۱)  
 فرّاش باد صبا را گفته تا فرش زمرّدین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبت در مهد زمین بپرورد.

**پاسخ:** فرّاش

**نکته**

**معنی واژه:** فرّاش = فرش گستر، گسترنده‌ی فرش / دایه = زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد / بنات = جمع بنت، دختران / نبت = گیاه، رُستنی (جمع آن، نباتات است)  
**املاي واژه:** صبا (باد) و سبا (نام یک شهر در داستان حضرت سلیمان) / زمرد / دایه / مهد  
 «را» در هر دو مصرع حرف اضافه و به معنای «برای» است.  
**آرایه‌ها:** تشبیه «باد صبا» به «فرّاش»، «ابر» به «دایه»، «نبات» به «بنات»، و «زمین» به «مهد» (همگی اضافه تشبیهی) / «فرش زمرّدین» استعاره از سبزه و چمن است. / «فرش گستراندن باد صبا» و «فرزندپروری ابر» تشخیص دارند. / تناسب یا مراعات نظیر «باد» و «ابر» و «نبات» و «زمین» / «گفته» و «فرموده»، و «بگسترد» و «بپرورد» سجع پدید می‌آورند.

**سوال ۶** مفهوم نمادین مورد مشخص شده را بنویسید. (خرداد ۱۴۰۱)  
 ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز  
 کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

**پاسخ:** پروانه نماد عاشق حقیقی است.

### نکته

فعل «شد» به معنای «رفت» و غیر اسنادی است

ای مرغ سحر [با تو هستم]؛ حذف فعل به قرینه معنایی

«را» در نقش فک اضافه آمده است؛ کان سوخته را جان = جان آن سوخته

«مرغ سحر» نماد عاشق دروغین و مدعی، و «پروانه» نماد عاشق حقیقی و راستین است.

**آرایه‌ها:** «خطاب قرار گرفتن مرغ سحر» و «عاشقی کردن پروانه» تشخیص دارند. / «رفتن جان» کنایه از مردن، و «آواز

نیامدن» کنایه از ادعایی نداشتن / تناسب یا مراعات نظیر «مرغ» و «پروانه» / تضاد معنایی «مرغ سحر» و «پروانه»

**مفهوم:** هستی خود را فدا کردن برای رسیدن به معشوق، و رازداری عاشقانه و عارفانه

### □ قلمرو فکری

#### سوال ۷

معنی عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.

(عصاره تاکی به قدرت او شهد فایق شده)

(خرداد ۱۴۰۲)

**پاسخ:** شیره درخت انگور با قدرت او، عسلی خالص شده.

### نکته

**معنی واژه:** عصاره = آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ افشره، شیره / تاک =

درخت انگور، رز / شهد = عسل / فایق = برگزیده، برتر / شهد فایق = عسل خالص

**املای واژه:** عصاره / تاک / شهد / فایق

عصاره تاکی به قدرت او شهد فایق شده [است]؛ حذف فعل به قرینه معنایی!

#### سوال ۸

معنی عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.

(وظیفه روزی به خطای منکر نبرد)

(دی ۱۴۰۱)

**پاسخ:** روزی مقرر آنها را با وجود خطاهای زشت آنها قطع نمی‌کند.

### نکته

**معنی واژه:** وظیفه = مقرری، وجه معاش / روزی = رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کس روزانه به

دست می‌آورد یا به او می‌رسد. / وظیفه‌ی روزی = رزق مقرر و معین / منکر = زشت، ناپسند / نَبَرَد = قطع نکند

**املای واژه:** منکر (فاحش) و منکر (انکار کننده)

**مفهوم:** اشاره به رزاق بودن (روزی رسانی) خداوند

#### سوال ۹

در نوشته زیر، منظور از (به طریق انبساط) چیست؟

(یکی از یاران به طریق انبساط گفت: از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟)

(خرداد ۱۴۰۰)

**پاسخ:** به شیوه صمیمی و خودمانی.

### نکته

**معنی واژه:** انبساط = حالتی که در آن احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد؛ خودمانی شدن

/ تحفه = هدیه، ارمغان / کرامت کردن = عطا کردن، بخشیدن

**املای واژه:** انبساط / تحفه

«را» حرف اضافه و به معنای «برای» است.

**آرایه‌ها:** «بوستان» استعاره از عالم عرفان و معرفت، و «تحفه» استعاره از نتیجه کشف و شهود عارف است /

«بودی» و «کردی» سجع پدید می‌آورند.

## درس دوم

### □ قلمرو زبانی

(خرداد ۱۴۰۲)

**سوال ۱۰** در بیت زیر چند مفعول وجود دارد؟

بگفت: آنجا به صنعت در چه کوشند؟ بگفت آنده خرنند و جان فروشند

**پاسخ:** چهار مفعول

**نکته** معنی واژه: صنعت = پیشه، کار، حرفه

بیت چهار مفعول دارد؛ «آنجا به صنعت در چه کوشند» را بگفت / «آنده خرنند و جان فروشند» را بگفت / «آنده» را خرنند / «جان» را فروشند.

به این شیوه‌ی گفت‌وگو که طی آن، شاعر دو طرف را مقابل یکدیگر قرار داده و با هنر خود آن‌ها را به سخن گفتن درباره موضوعی وادار می‌سازد تا سرانجام یکی بر دیگری غالب شود، در اصطلاح ادبی «مناظره» گفته می‌شود.

**آرایه‌ها:** «اندوه خریدن» کنایه از تحمل غم و اندوه، و «جان فروختن» کنایه از فداکاری و جان‌فشانی در راه عشق

**مفهوم:** جان‌فشانی عاشقانه

(دی ۱۴۰۰)

**سوال ۱۱** درست یا نادرست بودن هریک از موارد داده شده را تعیین کنید.

الف) در هر دو مصراع بیت زیر فعل اسنادی به کار رفته است.

 ب) در بیت زیر نقش دستوری واژه‌های داروغه و خوابگاه یکسان است.

گفت تا داروغه را گوئیم در مسجد بخواب / گفت مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست

**پاسخ:** الف) درست (ی در مستی و نیست در مصرع دوم) (ب) نادرست (داروغه متمم و خوابگاه مسند)

**نکته** معنی واژه: داروغه = پاسبان و نگهبان، شب‌گرد

**املائی واژه:** داروغه

«را» حرف اضافه و معنای «به» است

«خوابگاه مردم بدکار» گروه مسندی است؛ خوابگاه = هسته / مردم = مضاف‌الیه / بدکار = صفت مضاف‌الیه در بیت دوم، «تا» (= تا زمانی که)، حرف ربط وابسته‌ساز است؛ «در مسجد بخواب» جمله هسته یا پایه، و «تا داروغه را گوئیم» جمله‌ی وابسته یا پیرو است.

**آرایه‌ها:** «افتان و خیزان رفتن» کنایه از نامتعادل حرکت کردن، و «هموار نبودن راه» کنایه از اوضاع نابه‌سامان جامعه

**مفهوم ابیت اول:** گستردگی و رواج فساد و انحراف، و نامناسب بودن بستر جامعه

**مفهوم ابیت دوم:** نا آگاهی و بی‌اهمیتی مدعیان دین‌داری نسبت به مسائل شرعی

(خرداد ۱۴۰۰)

**سوال ۱۲** املائی درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.

الف) واصفان حلیه جمالش به تحیر (منسوب/منسوب) (ب) گفت از (بهر/بحر) غرامت جامه‌ات بیرون کنم.

**پاسخ:** الف) منسوب (ب) بهر



### نکته

**معنی واژه:** واصفان = جمع واصف، وصف‌کنندگان، ستاینندگان / حلیه = زیور، زینت / تحیر = سرگستگی، سرگردانی / منسوب = نسبت داده شده / غرامت = تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن

**املائی واژه:** واصف / حلیه / تحیر / منسوب (نسبت داده شده) و منصوب (نصب شده) / بهر (به خاطر) و بحر (دریا) / واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب هستند؛ حذف فعل به قرینه معنایی!

عبارت دوم، دو مفعول دارد؛ «از بهر غرامت جامه‌ات بیرون کنم» را گفت / «جامه‌ات» را بیرون کنم

**مفهوم [عبارت اول]:** ناتوانی از شناخت خداوند

**مفهوم [عبارت دوم]:** باج‌گیری ماموران حکومتی

### قلمرو ادبی

(خرداد ۱۴۰۱)

**سوال ۱۳** با توجه به بیت‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

۱. گر در سرت هوای وصال است، حافظا باید که خاک درگاه اهل هنر شوی
  ۲. بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟ بگفت آن‌گه که باشم خفته در خاک
- (الف) در کدام واژه در بیت نخست آرایه مجاز وجود دارد؟  
(ب) در بیت دوم، کدام واژه‌ها آرایه جناس را پدید آورده‌اند؟

**پاسخ:** (الف) واژه سر (فکر و خیال) (ب) خاک و پاک

### نکته

**آرایه‌ها:** «هوا» ایهام تناسب دارد؛ هوا = هوس و آرزو (قابل قبول)، هوا = جریان باد (غیر قابل قبول)؛ اما متناسب با «خاک» / «خاک درگاه کسی شدن» کنایه از تواضع و فروتنی، «اهل هنر» کنایه از عارفان، «دل از مهر کسی پاک کردن» کنایه از فراموش کردن عشق کسی، و «در خاک خفتن» کنایه از مردن / «خاک» مجاز از قبر است.

**مفهوم [بیت اول]:** تواضع و فروتنی در برابر اهل فضیلت و کمال (عارفان)، زمینه‌ساز رسیدن به حق می‌شود.

**مفهوم [بیت دوم]:** پایداری و وفاداری عاشق تا لحظه‌ی مرگ.

### قلمرو فکری

(شهریور ۱۴۰۲)

**سوال ۱۴** عبارت زیر را به نثر ساده و روان بنویسید.

گفت: کار شرع، کار درهم و دینار نیست

**پاسخ:** گفت: کار شرع با رشوه‌خواری سازگار نیست / کاری که در شرع حرام است با دادن رشوه حلال نمی‌شود.

### نکته

**معنی واژه:** درهم = درم، مسکوک نقره، [در اینجا] پول / دینار = واحد پول، سکه طلا، [در اینجا] پول

**آرایه‌ها:** تناسب یا مراعات نظیر «درهم» و «دینار» / واج‌آرایی حرف «ر»

**مفهوم:** اشاره به رشوه‌خواری ماموران حکومتی

## درس سوم

### قلمرو ادبی

(دی ۱۴۰۱)

**سوال ۱۵** کدام بیت در بردارنده‌ی نام یکی از سراینندگان (غزل اجتماعی) در عصر مشروطه است؟

۳. الف) پروین، شراب معرفت از جام علم نوش ترسم که دیر گردد و خالی کنند جام
۴. ب) پیش از آنی که زند سبزه سر از خاکش، کاش دل عارف هوس سبزه و صحرا می‌کرد

**پاسخ:** (ب) پیش از آنی که زند سبزه سر از خاکش، کاش دل عارف هوس سبزه و صحرا می‌کرد

**نکته** به غزل‌هایی که محتوای آن‌ها بیشتر مسائل سیاسی و اجتماعی است، غزل اجتماعی می‌گویند؛ در عصر مشروطه با توجه به شرایط جامعه، این نوع غزل توسط شاعرانی چون «عارف قزوینی»، «فرخی یزدی» و «محمد تقی بهار» رواج یافت. شعر «آزادی»، نمونه‌ای از اشعار «عارف قزوینی» است که به سلطه بیگانگان و بیدادگری «محمدعلی شاه قاجار» اشاره دارد

### □ قلمرو فکری

(خرداد ۱۴۰۲)

**سوال ۱۶** شاعر در بیت زیر، به بیدادگری کدام پادشاه اشاره دارد؟

آن کسی را که در این ملک، سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است

**پاسخ:** محمد علی شاه قاجار.

**نکته** **املائی واژه:** مُلک (سرزمین) و مَلِک (دارایی) و مَلِک (پادشاه) و مَلِک (فرشته) / اهرمن **آرایه‌ها:** تشبیه «او» به «اهرمن» / «سلیمان کردن کسی» کنایه از به قدرت رساندن کسی / تضاد «سلیمان» و «اهرمن» / تلمیح به داستان انگشتر حضرت سلیمان

(شهریور ۱۴۰۰)

**سوال ۱۷** معنی بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس همچو من است

**پاسخ:** ناله‌ها و شعرهای غم‌انگیز من شاعر برای دوری از وطن است و شیوه پرنده گرفتار نیز مثل من است که از دوری از وطن می‌نالدم.

**نکته** **معنی واژه:** مسلک = روش، طریق **املائی واژه:** اسیر / بهر (به خاطر) و بحر (دریا) / مسلک «ناله‌ی مرغ اسیر»؛ ناله = هسته / مرغ = مضاف‌الیه / اسیر = صفت مضاف‌الیه «مسلک مرغ گرفتار قفس»؛ مسلک = هسته / مرغ = مضاف‌الیه / گرفتار قفس = صفت مضاف‌الیه **مفهوم:** غم و اندوه داشتن و گریستن برای وطن

### درس پنجم

### □ قلمرو زبانی

(خرداد ۱۴۰۲)

**سوال ۱۸** با توجه به بیت‌های زیر درستی و نادرستی هریک از موارد داده شده را تعیین کنید.

۵. ای مادر سر سپید بشنو / این پند سیاه‌بخت فرزند
۶. بگرای چو اژدهای گرز / بخروش چو شرزخ شیر ارغند

الف) در گروه اسمی (شرزه شیر ارغند) واژه (شیر) هسته است.

ب) ترکیب (مادر سرسپید) وصفی و ترکیب (سیاه‌بخت فرزند) اضافی است.

**پاسخ:** الف) درست      ب) نادرست

**نکته معنی واژه:** گرزه = ویژگی نوعی مار سمّی و خطرناک / شرزه = خشمگین، غضبناک / ارغند = خشمگین و قهرآلود  
**املای واژه:** گرزه / شرزه / ارغند  
 ای مادر سر سپید [با تو هستم]؛ حذف فعل به قرینه معنایی  
 این پند سیاه‌بخت فرزند (فرزند سیاه‌بخت)؛ این = صفت پیشین / پند = هسته / فرزند = مضاف‌الیه / سیاه‌بخت = صفت مضاف‌الیه  
**آرایه‌ها:** «مادر» استعاره از کوه دماوند، و «سرسپید» استعاره از برف روی کوه / «سر» مجاز از موی سر / «سر سپید» کنایه از پیر و کهنسال بودن، و «سیاه‌بخت» کنایه از بدبخت بودن  
**مفهوم:** دعوت به قیام و آزادی خواهی

(دی ۱۴۰۱)

**سوال ۱۹** کدامیک از واژه‌های بیت زیر، مترادف واژه (سریر) است؟

بدو گفت: بی تو نخواهم زمان نه اورنگ و تاج و نه گرز و کمان

**پاسخ:** اورنگ

**نکته معنی واژه:** سریر = تخت پادشاهی، اورنگ، اورند  
**املای واژه:** سریر / گرز

(خرداد ۱۴۰۱)

**سوال ۲۰** با توجه به بیت‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

۱. از سیم به سر یکی کله خود ز آهن به میان یکی کمر بند
  ۲. ای مشت زمین بر آسمان شو بر وی بنواز ضربتی چند
  ۳. ای مادر سرسپید، بشنو این پند سیاه‌بخت فرزند
- الف) در بیت اول، نوع حذف، قرینه لفظی است یا معنایی؟  
 ب) کاربرد معنایی فعل (شو) اسنادی است یا غیر اسنادی؟  
 ج) یک ترکیب وصفی در بیت دوم بیابید.  
 د) هسته گروه اسمی (این پند سیاه‌بخت فرزند) را تعیین کنید.

**پاسخ:** الف) معنایی      ب) غیر اسنادی      ج) ضربتی چند      د) پند

**نکته معنی واژه:** کله خود = کلاه خود، کلاه فلزی که در جنگ بر سر می‌گذارند.  
**املای واژه:** ضربت

از سیم به سر یکی کله خود [گذاشته‌ای]، از آهن به میان یکی کمر بند [اداری]؛ حذف فعل به قرینه معنایی در هر دو مصرع!  
**آرایه‌ها:** «سیم» استعاره از برف، «کمر بند آهنی» استعاره از سنگ‌ها و صخره‌های تیره‌رنگ کوه، و «مشت زمین» استعاره از کوه دماوند / «میان» ایهام دارد؛ میان = کمر، میان = وسط کوه / «بنواز» ایهام تناسب دارد؛ بنواز = زدن (قابل قبول)، بنواز = نوازندگی (غیر قابل قبول؛ اما متناسب با «ضربت») / «کلاه خود کوه»، «کمر بند کوه»، و «مشت زمین» تشخیص دارند.  
**مفهوم [بیت دوم]:** دعوت به مبارزه و قیام در برابر ظالمان

(شهریور ۱۳۹۸)

**سوال ۲۱** بیت زیر به شیوه بلاغی سروده شده است، آن را به یک جمله عادی برگردانید.

چون گشت زمین ز جور گردون سرد و سیه و خموش و آوند



**پاسخ:** چون زمین ز جورگردون سرد و سیه و خموش و آوند گشت.

**نکته** معنی واژه: آوند = آونگ، آویزان، آویخته

**آرایه‌ها:** «گردون» استعاره از حکومت ظالم / «زمین» مجاز از مردم جامعه / تضاد معنایی «زمین» و «گردون» / «جور و ستم آسمان» تشخیص دارد. / «گشت» ایهام تناسب دارد؛ گشت = شد (قابل قبول)، گشت = چرخید (غیر قابل قبول؛ اما متناسب با «گردون») / بیت حسن تعلیل دارد؛ آوند (معلق) بودن زمین در فضا به دلیل ظلم و ستم آسمان است!

### □ قلمرو ادبی

(شهریور ۱۴۰۲)

**سوال ۲۲** آرایه درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.

تو قلب فسرده زمینی از درد ورم نموده یک چند (جناس/حسن تعلیل)

**پاسخ:** حسن تعلیل

**نکته** معنی واژه: فسرده = یخ زده، منجمد

قلب فسرده‌ی زمین؛ قلب = هسته / فسرده = صفت / زمین = مضاف‌الیه  
**آرایه‌ها:** تشبیه «تو» به «قلب» / «ورم» استعاره از برآمدگی کوه / «زمین» مجاز از مردم جامعه / «فسرده» ایهام دارد؛ فسرده = یخ‌زده و منجمد، فسرده = غمگین و افسرده / «قلب زمین» تشخیص دارد. / بیت حسن تعلیل دارد؛ اندوه و درد زمین باعث ورم کردن و ایجاد کوه دماوند شده است!

### □ قلمرو فکری

(شهریور ۱۴۰۱)

**سوال ۲۳** معنی بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

بر کش ز سر این سپیدمعجر بنشین به یکی کبود اورند

**پاسخ:** این روسری سفید (برف) را از سرت بردار. بر تخت پادشاهی بنشین.

**نکته** معنی واژه: معجر = سرپوش، روسری / اورند = اورنگ، تخت پادشاهی، سریر

«معجر به سر داشتن» نماد ضعف و ناتوانی، و «به اورند نشستن» نماد قدرت است.  
**آرایه‌ها:** «سپید معجر» استعاره از برف، و «کبود اورند» استعاره از دامنه سرسبز کوه / «سر» مجاز از قلّه کوه / «معجر از سر کشیدن» کنایه از ترک درماندگی و سُستی، و «بر اورند نشستن» کنایه از به دست گرفتن قدرت / تضاد معنایی «سپید» و «کبود»  
**مفهوم:** کنار گذاشتن ضعف و ناتوانی و قدم به میدان گذاشتن و به قدرت رسیدن!

(خرداد ۱۴۰۰)

**سوال ۲۴** با توجه به شعر (دماوندیه) منظور از بخش‌های مشخص شده در بیت‌های زیر چیست؟

پنهان مکن آتش درون را زین سوخته‌جان شنو یکی پند

گر آتش دل نهفته داری سوزد جانت به جانت سوگند

**پاسخ:** سوخته جان: شاعر (ملک الشعرا)

آتش: خشم، اعتراض

**نکته** به جانت سوگند [می خورم]؛ حذف فعل به قرینه معنایی  
 بیت اول، دو مفعول دارد؛ «آتش» را پنهان مکن / «پند» را بشنو  
 داری = بداری (مضارع التزامی) / سوزد = می سوزد (مضارع اخباری)  
**آرایه‌ها:** «آتش» استعاره از خشم / «سوخته‌جان» کنایه از انسان رنج کشیده، و «سوزد جانت» کنایه از نابود  
 گشتن  
**مفهوم آیت اول:** دعوت به مبارزه و قیام

### درس ششم

#### □ قلمرو زبانی

**سوال ۲۵** در متن (چون حق تعالی بنده‌ای را گزید و مستغرق خود گردانید، هر که دامن او را بگیرد و از او حاجت طلبد، بی آنکه آن بزرگ یاد کند و عرضه دهد، حق، آن را بر آرد)  
 الف) فعل (بگیرد) ماضی التزامی است یا مضارع التزامی؟  
 ب) نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را به ترتیب بنویسید.

**پاسخ:** الف) مضارع التزامی      ب) مسند / نهاد

**نکته** **معنی واژه:** مستغرق = مجذوب، شیفته / مستغرق گشتن = حیران و شیفته شدن  
**املائی واژه:** گزید / مستغرق / حاجت / عرضه  
**آرایه‌ها:** «گرفتن دامن» کنایه از التماس و تمنا کردن، «عرضه دادن» کنایه از بیان کردن، و «بر آوردن» کنایه  
 از اجابت کردن خواسته

**سوال ۲۶** نقش دستوری هریک از واژه‌های مشخص شده را بنویسید.  
 کز نیستان تا مرا ببریده‌اند      در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

**پاسخ:** نیستان: متمم      مرد و زن: نهاد

**نکته** **معنی واژه:** نفیر = فریاد و زاری به صدای بلند  
**آرایه‌ها:** «نیستان» استعاره از عالم ملکوت / «مرد و زن» مجاز از تمام موجودات  
**مفهوم:** ناله و زاری تمام موجودات به خاطر دوری از اصل و مبدا خویش

**سوال ۲۷** در بیت‌های زیر، تفاوت معنایی واژه (دستور) را بررسی کنید.  
 الف) چه نیکو گفت با جمشید دستور  
 ب) تن ز جان و جان ز تن مستور نیست

(خرداد ۱۴۰۰)  
 که با نادان نه شیون باد و نه سور  
 لیک کس را دید جان دستور نیست

**پاسخ:** الف) مشاور و وزیر      ب) اجازه، رخصت

**نکته** معنی واژه: شیون = ناله و ماتم، زاری و فریاد که در مصیبت و محنت برآرند / سور = جشن / مستور = پوشیده، پنهان  
**املاي واژه:** دستور / سور (جشن) و صُور (صورت‌ها) / مستور  
 «را» حرف اضافه و به معنای «برای» است.  
 چه نیکو گفت با جمشید دستور (شیوه بلاغی) = دستور با جمشید چه نیکو گفت (شیوه عادی)  
**مفهوم [بیت دوم]:** ناتوانی حواس ظاهر از دیدن و شناخت جان

### □ قلمرو ادبی

**سوال ۲۸** آرایه درست را از داخل کمانک انتخاب کنید. (شهریور ۱۴۰۲)  
 محرم این هوش جز بی‌هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست (اسلوب معادله/تلمیح)

**پاسخ:** اسلوب معادله

**نکته** «را» در نقش فک اضافه آمده است؛ زبان را مشتری = مشتری زبان  
 «مَر» در گذشته برای تاکید پیش از اسمی به کار می‌رفته که پس از آن «را» باشد و از نظر معنایی بودن و نبودن آن فرقی ایجاد نمی‌کند.  
**آرایه‌ها:** «هوش» مجاز از عشق، «بی‌هوش» مجاز از عاشق، «زبان» مجاز از سخن، و «گوش» مجاز از عاشق  
 درد آشنا / «مشتری بودن گوش» تشخیص دارد / «محرم هوش، بی‌هوش است» پارادوکس یا متناقض‌نما دارد.  
**مفهوم:** هر کسی محرم اسرار الهی نیست و توان درک عشق را ندارد.

**سوال ۲۹** کاربرد واژگان قافیه در بیت زیر، سبب خلق آرایه ادبی ..... شده است. (خرداد ۱۴۰۲)  
 آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد نیست باد

**پاسخ:** جناس همسان (جناس تام)

**نکته** معنی واژه: «آتش» در مصرع اول مسند، و در مصرع دوم مفعول است.  
 «باد» در مصرع اول = جریان هوا (نقش مسند دارد) / «باد» در مصرع دوم = فعل دعایی  
 «نیست» در مصرع اول = فعل اسنادی منفی / «نیست» در مصرع دوم = نابود (نقش مسند دارد)  
**آرایه‌ها:** تشبیه «بانگ نای» به «آتش» / «آتش» در مصرع دوم استعاره از عشق / «باد» در مصرع دوم ایهام  
 تناسب دارد؛ باد = فعل دعایی (قابل قبول)، باد = جریان هوا و یکی از عناصر چهارگانه (غیر قابل قبول؛ اما متناسب با «آتش») / جناس همسان «نیست» و «نیست»، و «باد» و «باد»  
**مفهوم:** سخن عارف از روی عشق است و برای بی‌خبران از عشق آرزوی نابودی می‌کند.

### □ قلمرو فکری

**سوال ۳۰** مولانا در بیت زیر، چه کسانی را سزاوار همراهی عارف دانسته‌است؟ (خرداد ۱۴۰۲)  
 نی حریف هر که از یاری برید / پرده‌هایش پرده‌های ما درید

**پاسخ:** هجران کشیدگان یا کسانی که از معشوق دور مانده‌اند.

**نکته** معنی واژه: حریف = دوست، همدم، همراه / پرده [اول] = در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه‌های مرتب / پرده [دوم] = حجاب، پوشش  
«پرده» اول نهاد، و «پرده» دوم مفعول است.  
«نی» نماد عارف است.

**آرایه‌ها:** «پرده دریدن» کنایه از آشکار کردن راز / جناس همسان «پرده» و «پرده» / «حریف بودن نی» تشخیص دارد.

**مفهوم:** همراهی نی با عاشق دور از یار، و افشاگری نی و رسوایی عاشق

**سوال ۳۱** شاعر در بیت زیر، شنونده را برای بهره بردن از سخنان گوینده به چه چیزی فرا خوانده است؟ (خرداد ۱۴۰۲)

مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد غنچه‌ی خاموش بلبل را به گفتار آورد

**پاسخ:** سکوت

**نکته** معنی واژه: مستمع = شنونده، گوش‌دارنده

**املای واژه:** مستمع

**آرایه‌ها:** بیت اسلوب معادله دارد؛ مصرع دوم مثالی برای مصرع اول است و هیچ‌گونه وابستگی دستوری بین دو مصرع وجود ندارد.

## درس هفتم

### □ قلمرو زبانی

(شهریور ۱۴۰۲)

**سوال ۳۲** در عبارت زیر، نقش دستوری کلمات مشخص شده را بنویسید.

آنگاه که آتش عشق او را چنان گرداند که همه جهان، آتش بیند.

**پاسخ:** مسند / مفعول

**نکته** معنی واژه: همه جهان آتش بیند؛ جمله چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند (جهان = مفعول / آتش = مسند)

آتش عشق او را چنان گرداند؛ جمله چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند (او = مفعول / چنان = مسند)

**آرایه‌ها:** تشبیه «آتش» به «عشق» (اضافه تشبیهی)

**مفهوم:** فنای عاشق در عشق

**سوال ۳۳** در همه گزینه‌ها به جز ..... جمله‌ای با الگوی (نهاد + مفعول + مسند + فعل) دیده می‌شود. (خرداد ۱۴۰۱)

۱. محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند.

۲. به عشق نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد.

۳. همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می‌گرداند.

۴. آتش عشق او را چنان گرداند که همه جهان آتش بیند.

**پاسخ:** به عشق نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد.

**نکته** معنی واژه: غایت = نهایت / صحیفه = کتاب

**املای واژه:** غایت / صحیفه

آن را عشق خوانند؛ جمله چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند (آن = مفعول / عشق = مسند)  
عشق قدیم را موضوع صحیفه‌ی شعر خود می‌گرداند؛ جمله چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند (عشق = هسته‌ی گروه مفعولی / موضوع = هسته‌ی گروه مسندی)  
**مفهوم [عبارت اول]:** عشق بالاترین درجه‌ی محبت است.  
**مفهوم [عبارت دوم]:** معرفت و محبت، لازمه‌ی عشق هستند.

### □ قلمرو ادبی

**سوال ۳۴** نام آفرینندگان آثاری را که نویسنده آنها نادرست ذکر شده بنویسید. (خرداد ۱۴۰۲)  
بخارای من، ایل من: محمد بهمن بیگی / تذکره الاولیا: عطار / تمهیدات: شهاب‌الدین سهروردی / قصه‌ی شیرین فرهاد: نظامی  
**پاسخ:** قصه‌ی شیرین فرهاد: احمد عربلو / تمهیدات: عین‌القضات همدانی

**نکته** شهاب‌الدین سهروردی کتاب «فی حقیقه‌العشق» را نوشته؛ اما هم کتاب «تمهیدات» و هم کتاب «فی حقیقه‌العشق» در درس هفتم آمده، و اشتباه در تطبیق کتاب و نویسنده آن ممکن است.  
منظومه‌ی عاشقانه «شیرین و فرهاد» متعلق به شاعر نظامی گنجوی است؛ اما شباهت اسمی آن با کتاب «قصه‌ی شیرین فرهاد» ممکن است شما را به اشتباه بیاورد.

### □ قلمرو فکری

**سوال ۳۵** مفهوم مشترک ابیات زیر را بنویسید. (شهریور ۱۴۰۲)  
الف) صبر بر داغ دل سوخته باید چون شمع / لایق صحبت بزم تو شدن آسان نیست  
ب) می‌تواند حلقه بر در زد حریم حسن را / در رگ جان هر که را چون زلف پیچ و تاب هست  
**پاسخ:** تحمل سختی‌ها و دشواریهای راه عشق / شایسته عشق بودن عاشقان دل سوخته / فقط عاشقان واقعی به حریم حسن معشوق راه می‌یابند.

**نکته** معنی واژه: بزم = محفل، ضیافت / حُسن = نیکویی، زیبایی  
**املای واژه:** لایق / بزم / حریم / حُسن / زلف  
**مفهوم [بیت اول]:** هر کسی قابلیت بهره‌مندی از عشق را ندارد، مگر اینکه با تلاش این شایستگی را کسب کند (عشق هر کسی را به خود راه نهد و به همه جایی مأوا نکند و به هر دیده روی ننماید)  
**مفهوم [بیت دوم]:** کسی میتواند به حریم حُسن راه یابد که عشق در وجودش باشد (به حُسن، که مطلوب همه است، دشوار میتوان رسیدن، زیرا که وصول به حُسن ممکن نشود، الا به واسطه عشق).

**سوال ۳۶** عبارت زیر را به نثر ساده و روان بنویسید. (شهریور ۱۴۰۲)  
در عشق قدم نهادن کسی را مسلّم شود که با خود نباشد.  
**پاسخ:** کسی می‌تواند در راه عشق قدم بگذارد که به تعلقات ظاهری بی‌توجه باشد. (ترک تعلقات دنیوی)

### نکته معنی واژه: مسلّم

«را» حرف اضافه و به معنای «برای» است

**آرایه‌ها:** «در عشق قدم نهادن» استعاره مکنیه یا پنهان دارد؛ عشق مانند سرزمینی است که می‌توان در آن قدم نهاد / «قدم نهادن» کنایه از طی کردن مسیر، «در عشق قدم نهادن» کنایه از عاشق شدن، و «با خود نبودن» کنایه از فنا شدن [در راه عشق]

**مفهوم:** ترک تعلّقات در مسیر عشق

(دی ۱۴۰۱)

**سوال ۳۷** معنی عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.

عشق هر کسی را به خود راه ندهد و به همه جایی ماوا نکند.

**پاسخ:** عشق هر کسی را نمی‌پذیرد و در هر جایی اقامت نمی‌کند.

**نکته آرایه‌ها:** «راه ندادن عشق» و «ماوا نکردن عشق» تشخیص دارد / «ندهد» و «نکنند» سجع پدید می‌آورند.

**مفهوم:** هر کسی شایستگی و لیاقت درک عشق را ندارد.

**سوال ۳۸** مفهوم کدام بیت با عبارت (وصول به حسن ممکن نشود: الا به واسطه عشق و عشق هر کس را به خود راه

ندهد)، یکسان است؟ (خرداد ۱۴۰۱)

- |  |  |
|--|--|
| سر بر آرد دلم به شیدایی                  | (۱) بیم آن است کز غم عشقت                |
| حال برای چون تویی اگر که لایقم بگو       | (۲) من که هر آنچه داشتم اول ره گذاشتم    |
| یعنی اگر نباشی کار دلم تمام است          | (۳) بی عشق زیستن را جز نیستی چه نام است؟ |
| در رگ جان هر که را چون زلف پیچ و تاب هست | (۴) میتواند حلقه بر در زد حریم حسن را    |

**پاسخ:** می‌تواند حلقه بر در زد حریم حسن را / در رگ جان هر که را چون زلف پیچ و تاب هست

### نکته معنی واژه: شیدایی = دیوانگی

**مفهوم آیه دوم:** عاشق باید دل‌بستگی‌های مادی را رها کند تا از عشق بهره‌مند شود (در عشق قدم نهادن کسی را مسلّم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند)

**مفهوم آیه سوم:** عشق، اصل زندگی و زندگی راستین است که موجب حیات بخشی به انسان می‌شود. (وجود عاشق از عشق است؛ بی عشق چگونه زندگانی کند؟ حیات از عشق می‌شناس و ممات بی عشق می‌یاب)

## درس هشتم

### □ قلمرو زبانی

**سوال ۳۹** در عبارت (بعد از خواندن این مطلب متوجه شدم که دنیا عجیب فراموش کار است! بیست سی سال پیش

چه کارها کرده!) نوع وابسته و ابسته را بنویسید. (دی ۱۴۰۱)

**پاسخ:** صفت مضاف الیه

**نکته** «که» حرف ربط وابسته‌ساز است؛ «متوجه شدم» جمله هسته یا پایه، و «دنیا عجیب فراموش‌کار است» جمله وابسته یا پیرو است  
**آرایه‌ها:** «دنیا» مجاز از مردم دنیا

(دی ۱۴۰۰)

**سوال ۴۰** با توجه به بیت زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان  
 الف) نقش دستوری واژه «بغداد» چیست؟  
 ب) یک ترکیب اضافی در بیت بیابید و بنویسید.  
 ج) یک پیوند وابسته‌ساز در بیت بیابید و بنویسید.

**پاسخ:** الف) مسند      ب) خون ضعیفان      ج) که

**نکته** «اش» در ری‌اش، مفعول است؛ بغداد و ری‌اش نام نهادند = آن را بغداد و ری نام نهادند.  
 «خاکی است» جمله هسته یا پایه، و «رنگین شده از خون ضعیفان» جمله وابسته یا پیرو است.  
 بغداد و ری‌اش نام نهادند؛ جمله چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند (اش = مفعول / بغداد = هسته‌ی گروه مسندی)

**آرایه‌ها:** «خاک» مجاز از سرزمین / «رنگین شدن خاک از خون» کنایه از کشته شدن افراد بسیار  
**مفهوم:** دیرینه بودن ظلم و ستم، و وابسته بودن آبادانی یک سرزمین به جان‌فشانی مردم!

(خرداد ۱۴۰۰)

**سوال ۴۱** نوع وابسته وابسته را در هر یک از موارد زیر تعیین کنید.

الف) متوجه شدم که قدرت قلم نویسنده تا چه حد بوده است.  
 ب) اینجا می‌توان چند حلقه چاه عمیق زد.

**پاسخ:** الف) مضاف الیه مضاف الیه      ب) ممیز

**نکته** **آرایه‌ها:** «قلم» مجاز از نویسندگی  
**مفهوم [عبارت اول]:** تاکید بر هنر نویسندگی [ویکتور هوگو]

### □ قلمرو ادبی

(شهریور ۱۴۰۰)

**سوال ۴۲** عبارت زیر یادآور کدام مثل است؟

از بیم عقرب جرّاره دموکراسی قرن بیستم ناچار شده به مار غاشیه حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.

**پاسخ:** از چاله به چاه افتادن، از بد به بدتر پناه بردن یا هر ضرب‌المثل معادل و درست دیگر.

**نکته** **معنی واژه:** جرّاره = ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمّی که دُمش روی زمین کشیده می‌شود / غاشیه = سوره‌ای از قرآن، یکی از نام‌های قیامت / مار غاشیه = ماری بسیار خطرناک در دوزخ  
**املای واژه:** عقرب / غاشیه  
**آرایه‌ها:** تشبیه «دموکراسی قرن بیستم» به «عقرب جرّاره»، و «حکومت سرهنگ‌ها» به «مار غاشیه» (هر دو اضافه تشبیه‌اند)

### □ قلمرو فکری

(شهریور ۱۴۰۰)

**سوال ۴۳** معنی عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.

کرانه‌های فرات خط از کرانه رود تیبر می‌خواندند.

**پاسخ:** کشورهای عراق و سوریه از فرمان روم (ایتالیا) اطاعت می‌کردند.

**نکته آرایه‌ها:** «کرانه‌های فرات» مجاز از مردم آن ناحیه، «کرانه‌ی رود تیبر» مجاز از حاکمان روم (ایتالیا)، و «خط» مجاز از دستور و فرمان / «خط خواندن» کنایه از پیروی کردن / «خط خواندن کرانه‌های رود فرات» تشخیص دارد

**سوال ۴۴** بیت (راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید / ولی دولت مستعجل بود) چه مفهوم مشترکی با

نوشته زیر دارد؟ { آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد که چند صبحی تا حبشه و قلب آفریقا نیز پیش

راند اما همه می‌دانیم که دولت مستعجل بود. } (شهریور ۱۴۰۰)

**پاسخ:** زودگذر و ناپایدار بودن قدرت.

**نکته معنی واژه:** صباح = بامداد، سپیده‌دم، پگاه / مستعجل = زودگذر، شتابنده  
**املائی واژه:** امپراتوری / صباح / مستعجل  
**آرایه‌ها:** تشبیه «امپراتوری روم» به «چراغ» (اضافه تشبیهی) / «روشن کردن چراغ امپراتوری» کنایه از حکومت کردن، و «چند صباح» کنایه از مدت کوتاه

## درس نهم

### قلمرو زبانی

(شهریور ۱۴۰۲)

**سوال ۴۵** در جمله زیر نوع وابسته وابسته را بنویسید.

نگاه‌های مردم آسفالت نشین آن را کهکشان می‌بیند.

**پاسخ:** صفت مضاف الیه.

**نکته** آن را کهکشان می‌بیند؛ جمله چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند (آن = مفعول / کهکشان = مسند)  
**مفهوم:** نفی ظاهری و نگاه علم‌زده

(دی ۱۴۰۰)

**سوال ۴۶** نوع هر یک از وابسته‌های وابسته را در گروه‌های اسمی زیر بنویسید.

الف) هوای نسبتاً پاک (ب) هفت فرسخ راه (ج) سموم سرد این عقل (د) بانک اعتبارات ایران

**پاسخ:** الف) نسبتاً: قید صفت (ب) فرسخ: ممیز

ج) این صفت مضاف الیه (د) ایران: مضاف الیه مضاف الیه

**نکته معنی واژه:** فرسخ = فرسنگ، واحد اندازه‌گیری مسافت تقریباً معادل شش کیلومتر / سموم = باد بسیار گرم و زیان‌رساننده  
**املائی واژه:** فرسخ / سموم (باد گرم) و سموم (جمع سم‌ها)  
سموم سرد این عقل؛ سموم = هسته / سرد = صفت / این = صفت مضاف الیه / عقل = مضاف الیه  
**آرایه‌ها:** «سموم سرد» پارادوکس یا متناقض‌نما دارد.



**□ قلمرو فکری**

**سوال ۴۷** در متن (ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می‌شنوم. ناله‌های گریه آلود آن امام راستین و بزرگم را که همچون این شیعه گمنام و غریبش، در کنار آن مدینه پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می‌برد و می‌گریست.) منظور از (امام راستین و بزرگ) و (شیعه گمنام و غریب) به ترتیب چه کسانی است؟ (خرداد ۱۴۰۲)

**پاسخ:** حضرت علی / دکتر شریعتی.

**نکته** **املائی واژه:** غریب (بیگانه) و قریب (نزدیک) / حلقوم

**آرایه‌ها:** تشبیه «امام راستین (امام علی)» به «شیعه گمنام (خود نویسنده = علی شریعتی)» / تلمیح به داستان سخن گفتن حضرت علی با چاه / «قلب داشتن کویر» و «حلقوم داشتن چاه» تشخیص دارند

**سوال ۴۸** در نوشته زیر مفهوم کنایی قسمت‌های مشخص شده را به ترتیب بنویسید. (دی ۱۴۰۱)

بعد از حکیم اسرار همه چشم‌ها به او بود که حوزه حکمت را او گرم نگاه دارد.

**پاسخ:** امید / توجه داشتن. رونق بخشیدن.

**نکته** **معنی واژه:** حکمت = فلسفه، به ویژه فلسفه‌ی اسلامی

**املائی واژه:** حکیم / اسرار (رازها) و اصرار (پافشاری) / حوزه‌حوزه‌ی حکمت را گرم نگاه دارد؛ جمله چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند (حوزه‌ی حکمت = گروه مفعولی / گرم = مسند)

**سوال ۴۹** از مقایسه سروده سهراب سپهری با نوشته زیر چه مفهوم مشترکی دریافت می‌شود؟ (خرداد ۱۴۰۰)

من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته سرو / من نمازم را پی تکبیر الاحرام علف می‌خوانم / در کویر خدا حضور دارد .... و حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه‌اش آیات وحی را بر لب دارد.

**پاسخ:** همه موجودات در حال تسبیح خداوند هستند. یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض.

**نکته** **املائی واژه:** تکبیر الاحرام / غار / صخره

**آرایه‌ها:** «در کویر، خدا حضور دارد» نقل قول مستقیمی از نویسنده‌ی رومانیایی است و تضمین دارد / تلمیح به آیه قرآنی «یسبح لله ما فی السماوات و ما فی الارض» / «اذان گفتن باد» و «تکبیر الاحرام علف» و «بر لب داشتن آیات الهی توسط درخت و غار و...» تشخیص دارند.

**سوال ۵۰** متن‌های زیر بر چه مفهوم مشترکی تأکید دارند؟ (خرداد ۱۳۹۹)

در کف‌ها کاسه زیبایی / بر لبها تلخی دانایی / شهر تو جای دگر / ره می‌بر با پای دگر  
آن باغ پر از گل‌های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس در سموم سرد این عقل بی‌درد و بی‌دل پژمرد.

**پاسخ:** عقل و نگاه عاقلانه، زیبایی پدیده‌های هستی را زایل می‌کند. (نفی خرد در نگاه به زیبایی‌های جهان)

**نکته** **معنی واژه:** سموم = باد بسیار گرم و زیان‌رساننده

املائی واژه: الهام / سموم (باد گرم) و سموم (جمع سم‌ها)

**آرایه‌ها:** «باغ پر از گل‌های رنگین و معطر...» استعاره از آسمان / تشبیه «شعر» و «خیال» و «الهام» به «گل»، و تشبیه «عقل» به «سموم» (همگی اضافه تشبیه‌اند) / «بی‌دردی و بی‌دلی عقل» کنایه از بدون نگاه معنوی و بی‌احساس بودن / «سموم سرد» پارادوکس یا متناقض‌نما دارد.

## سوالات ادبیات دوازدهم - نیمسال دوم

### درس دهم

#### □ قلمرو زبانی

- سوال ۵۱** آرایه متناسب با هر یک از ابیات زیر را از کمانک مقابل آن انتخاب کنید. (شهریور ۱۴۰۰)
- ۱) محرم این هوش جز بیهوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست (اسلوب معادله - سجع)
  - ۲) با آن که جیب و جام من از مال و می تهی است / ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت (استعاره - تلمیح)
  - ۳) این فصل فصل من و توست فصل شکوفایی ما / برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو (تضاد - تکرار)
  - ۴) سراسر همه دشت بریان شدند / بر آن چهر خندانش گریان شدند (مجاز - تشخیص)

**پاسخ:** ۱) اسلوب معادله      ۲) تلمیح      ۳) تکرار      ۴) مجاز

**نکته معنی واژه:** بریان = کباب‌شده و پخته‌شده بر آتش، مجازاً ناراحت و مضطرب / بریان شدن = غمگین و ناراحت شدن

**املائی واژه:** محرم / تهی / فراغت (آسودگی) و فراقت (دوری)  
 «مر» در گذشته برای تأکید پیش از اسمی به کار می‌رفته که پس از آن «را» باشد و از نظر معنایی بودن و نبودن آن فرقی ایجاد نمی‌کند.

«را» در بیت اول در نقش فک اضافه آمده است؛ زبان را مشتری = مشتری زبان  
 «را» در بیت دوم حرف اضافه و به معنای «برای» است.  
 «گل» نماد شهید راه انقلاب است.

**آرایه‌ها:** «هوش» مجاز از عشق، «بی‌هوش» مجاز از عاشق، «زبان» مجاز از سخن، و «گوش» مجاز از عاشق درد آشنا / «مشتری بودن گوش» تشخیص دارد. / «محرم هوش، بی‌هوش است» پارادوکس یا متناقض‌نما دارد. / «تهی بودن جیب از مال» کنایه از تهی دست بودن، و «تهی بودن جام از می» کنایه از نداشتن شادی و خوشی / بیت دوم تلمیح به داستان پادشاهی جمشید دارد. / «این فصل» استعاره از دوران انقلاب اسلامی / «فصل شکوفایی» کنایه از دوران آزادی و پیشرفت / «با گل بخوانیم» تشخیص دارد / «من و تو» مجاز از همه‌ی مردم ایران / «بریان شدن» کنایه از ناراحت شدن / «دشت» مجاز از مردم دشت / جناس ناهمسان «بریان» و «گریان»

**مفهوم ابیت اول:** هر کسی محرم اسرار الهی نیست و توان درک عشق را ندارد.  
**مفهوم ابیت دوم:** داشتن آرامش به سبب رهایی از تعلقات دنیایی!

- سوال ۵۲** نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را بنویسید. (خرداد ۱۳۹۸)

الف) چون رود امیدوارم بی تا بم و بی قرارم  
 ب) دیروز اگر سوخت ای دوست غم برگ و بار من و تو

**پاسخ:** الف) مسند      ب) مفعول

**نکته** معنی واژه: «رود» نماد جریان‌های انقلابی است.

**آرایه‌ها:** تشبیه «من» به «رود» / «امیدوار بودن رود» تشخیص دارد / «دیروز» مجاز از دوران پیش از انقلاب، و «من و تو» مجاز از همه‌ی مردم ایران / «برگ و بار» استعاره از امید و آرزوها / «سوختن برگ و بار» کنایه از نابود شدن امید و آرزو / «غم برگ و بار را سوزاند» استعاره مکنیه یا پنهان دارد؛ غم مانند آتشی است که می‌تواند برگ و بار را بسوزاند.

### □ قلمرو ادبی

(خرداد ۱۴۰۲)

**سوال ۵۳** آرایه ادبی مناسب با هر سروده را بنویسید.

الف) آتش عشق است کاندر نی فتاد / جوشش عشق است کاندر می فتاد  
 ب) چون رود امیدوارم بی‌تابم و بی‌قرارم / من میروم سوی دریا، جای قرار من و تو  
 پ) گرچه بیرون تیره بود و سرد همچون ترس / قهوه خانه گرم و روشن بود همچون شرم

**پاسخ:** الف) حسن تعلیل / ب) ایهام / پ) حس آمیزی

**نکته** معنی واژه: «رود» نماد جریان‌های انقلابی، و «دریا» نماد وحدت و یکپارچگی است.

«قهوه‌خانه» نماد سنت و اصالت است.

**آرایه‌ها:** تشبیه «عشق» به «آتش» (اضافه تشبیه‌ی) / «جوشش عشق» استعاره مکنیه یا پنهان دارد؛ عشق مانند چیزی است که می‌جوشد / «نی» و «می» مجاز از همه‌ی موجودات / بیت اول حسن تعلیل دارد؛ سوزناکی صدای نی و جوشش شراب به خاطر عشق است! / تشبیه «من» به «رود» / «امیدوار بودن رود» تشخیص دارد / «قرار» ایهام دارد؛ قرار = آرامش، قرار = وعده / تشبیه «بیرون» به «ترس»، و «قهوه‌خانه» به «شرم» / «سرد» ایهام دارد؛ سرد = متضاد گرم، سرد = غیرصمیمی / «گرم» ایهام دارد؛ گرم = متضاد سرد، گرم = صمیمی / «سرد بودن ترس» و «گرم و روشن بودن شرم» حس آمیزی دارد.

**مفهوم بیت اول:** فراگیر بودن عشق و حضور آن در تمام هستی

### □ قلمرو فکری

(خرداد ۱۴۰۲)

**سوال ۵۴** معنی عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.

آنجا در آن برزخ سرد در کوچه‌های غم و درد غیر از شب / آیا چه میدید چشمان تار من و تو؟

**پاسخ:** در دوران تسلط حکومت ظلم در محیط پر از غم و رنج جامعه چشمان ما تنها شاهد ظلم و ستم بود.

**نکته** معنی واژه: برزخ = حدّ فاصل میان دو چیز، زمان بین مرگ تا رفتن به بهشت یا دوزخ، فاصله‌ی

بین دنیا و آخرت

**آرایه‌ها:** تشبیه «غم و درد» به «کوچه» / «برزخ سرد» استعاره از دوران شاهنشاهی، «کوچه‌های غم و درد» استعاره از زمان طاغوت، و «شب» استعاره از ظلم و ستم / «سرد» ایهام دارد؛ سرد = متضاد گرم، سرد = بی‌روح و افسرده / «چشم» مجاز از کل وجود شخص

**مفهوم:** ظلم و ستم و نابرابری در جامعه‌ی قبل انقلاب

(دی ۱۴۰۱)

**سوال ۵۵** معنی عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.

امروز خورشید در دشت آینه دار من و تو

**پاسخ:** اکنون خورشید آزادی و امید، امام (ره) در فضای کشور روشنی بخش ماست.

**نکته آرایه‌ها:** «خورشید» استعاره از امام خمینی، و «دشت» استعاره از جامعه‌ی ایران / «امروز» مجاز از دوران بعد از انقلاب، و «من و تو» مجاز از همه‌ی مردم ایران / «آینه‌دار بودن خورشید» تشخیص دارد.

**مفهوم:** گسترش امید و آزادی در جامعه‌ی بعد از انقلاب

**سوال ۵۶** در هر یک از بیت‌های زیر بر چه مفهومی تاکید دارد؟ (دی ۱۴۰۰)

الف) خانه‌ی ای کاو شود از دست اجانب آباد / ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است  
ب) ز خورشید و از آب و از باد و خاک / نگردد تبه نام و گفتار پاک

**پاسخ:** الف) بیگانه ستیزی / ب) نام و سخن نیک ماندگار است.

**نکته معنی واژه:** اجانب = جمع اجنبی، بیگانگان / بیت الحزن = خانه‌ی غم، ماتمکده / تبه = تباه، نابود  
**املائی واژه:** بیت الحزن / تبه

«ش» در «ویران کنش»، نقش مفعول دارد (ویران کن آن را)

**آرایه‌ها:** «خانه» استعاره از کشور کشور و میهن / «دست» مجاز از توان و نیرو / «بیت الحزن» تلمیح دارد به داستان حضرت یعقوب و گریستن او در کلبه‌ای در فراق فرزندش یوسف. / «با اشک ویران کردن خانه» اغراق در بسیاری اشک دارد.

## درس یازدهم

### □ قلمرو زبانی

**سوال ۵۷** در هر یک از موارد زیر املائی واژه ای نادرست است؛ شکل درست آن را بنویسید. (شهریور ۱۴۰۱)

الف) هنگام چریق آفتاب کنار قنات حسنی در شهر سیرجان اتراق می‌کردیم.  
ب) صدای مهیب آن صدای کودکانه اما خشک کلاش را در خود حزم می‌کرد.

**پاسخ:** الف) چریغ / ب) هضم

**نکته معنی واژه:** چریغ آفتاب = طلوع آفتاب، صبح زود / اتراق = توقّف چند روزه در سفر به جایی، موقتاً در جایی اقامت  
گزیدن / مهیب = ترسناک / کلاش = مخفّف کلاشینکف، نوعی سلاح برگرفته از نام اسلحه‌ساز روسی  
**املائی واژه:** چریغ / قنات / اتراق / مهیب / هضم

**آرایه‌ها:** «صدای کودکانه کلاش» تشبیه دارد (صدای کلاش مانند صدای کودک است) / «هضم کردن صدا» استعاره مکنیه یا پنهان دارد؛ صدا مانند غذایی است که هضم می‌شود. / «صدای خشک» حس آمیزی دارد.

**سوال ۵۸** در همه گزینه‌ها به جز گزینه ..... نادرستی املائی دیده می‌شود. (خرداد ۱۳۹۹)

- ۱) بچه‌ها هم انگار از دست آن ذله شده بودند و تکبیر می‌گفتند.
- ۲) تنها و تنها برای تعلیم گرفتن شبه شما را در میان تاریکی تعقیب می‌کردم.
- ۳) عمق گودال آن قدر نبود که بتواند جسه آدمی را در خود بگیرد.
- ۴) به سمت خاک ریز می‌رفتند و آخرین رمغهایشان را در آخرین فشنگ‌هایشان می‌ریختند.

**پاسخ:** ۱) بچه‌ها هم انگار از دست آن ذله شده بودند و تکبیر می‌گفتند. / ۲) شبه - شب

۳) جسته - جثه / ۴) رمغ - رمق

**نکته** معنی واژه: ذّله = خسته، ناتوان / شَبَح = آنچه به صورت سیاهی به نظر می‌رسد، سایه‌ی موهوم از کسی یا چیزی / جَثّه = تن، پیکر / رمق = تاب و توان  
 املاي واژه: ذّله / شَبَح (سایه) و شِبّه (مانند) / جَثّه / رمق

### □ قلمرو ادبی

(شهریور ۱۴۰۲)

**سوال ۵۹** آرایه‌های ادبی به کار رفته در ابیات زیر را نام ببرید.  
 الف) با این نسیم سحر خیز برخیز اگر جان سپردیم در باغ می‌ماند ای دوست گل یادگار من و تو  
 ب) کاووس کیانی که کی اش نام نهادند / کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند  
 ج) نه در شیراز و نه در شهر گنجه / نظامی می‌شوم در قصر شیرین

**پاسخ:** الف) استعاره      ب) جناس تام      ج) ایهام

**نکته** معنی واژه: «نسیم» نماد حرکت جریان انقلاب است  
**آرایه‌ها:** «سحر خیز بودن نسیم» تشخیص دارد / «جان سپردن» کنایه از مُردن و شهادت / «باغ» استعاره از کشور ایران، و «گل» استعاره از انقلاب و دستاوردهای آن / تشبیه «گل» به «یادگار» / جناس همسان «کی» اول (پادشاه) و «کی» دوم و سوم (چه زمان) / بیت دوم تلمیح دارد به داستان پادشاهی کی کاووس. / «نظامی» ایهام دارد؛ نظامی = سرباز و رزمنده، نظامی = شاعر قرن ششم / «قصر شیرین» ایهام دارد؛ قصر شیرین = نام شهری در کرمانشاه، قصر شیرین = کاخ شیرین (شاهدخت ارمنی که معشوقه‌ی خسرو و فرهاد بود و نظامی گنجوی شعری درباره‌ی آن‌ها سروده است).  
**مفهوم ابیت اول:** دعوت به قیام و آزادی خواهی  
**مفهوم ابیت دوم:** ناپایداری قدرت

(دی ۱۴۰۱)

**سوال ۶۰** با توجه به رباعی زیر به پرسش‌های داده شده پاسخ دهید.  
 کس چون تو طریق پاک بازی نگرفت      با زخم نشان سرفرازی نگرفت  
 زین پیش دلاورا کسی چون تو شگفت      حیثیت مرگ را به بازی نگرفت  
 الف) واژه «زخم» با کدام واژه ارتباطی مبتنی بر تشبیه دارد؟  
 ب) آرایه‌های ادبی تشخیص و کنایه را در مصراع پایانی مشخص کنید.

**پاسخ:** الف) نشان  
 ب) تشخیص: مرگ      کنایه: به بازی نگرفت.

**نکته** معنی واژه: طریق = راه، روش / حیثیت = آبرو، ارزش و اعتبار اجتماعی  
 املاي واژه: طریق / حیثیت  
 آرایه‌ها: تشبیه «زخم» به «نشان» (تشبیه پنهان) / «پاک‌بازی» کنایه از اخلاص در کار، و «به بازی گرفتن» کنایه از بیهوده پنداشتن / «حیثیت مرگ» تشخیص دارد.  
 مفهوم: شهادت در راه هدف و بی‌ارزش شمردن مرگ

### □ قلمرو فکری

(خرداد ۱۳۹۹)

**سوال ۶۱** در شعر زیر شاعر دلیل بیدار شدن هر ساله نوبهار را چه می‌داند؟  
 هر سال چو نوبهار خرم      بیدار شود از خواب نوشین  
 تا باز کند به روی عالم      دیباچه خاطرات شیرین

ای دوست مرا به خاطر آور

از لاله دهد به سبزه زیو

**پاسخ:** برای یادآوری خاطرات شیرین مردم جهان

**نکته معنی واژه:** نوشین = دلچسب، گوارا / دیباچه = آغاز و مقدمه‌ی هر نوشته / زیور = آذین، زینت  
**آرایه‌ها:** «دیباچه خاطرات» استعاره مکنیه یا پنهان دارد؛ خاطرات مانند کتاب یا نوشته‌ای هستند که دیباچه دارند. / «بیدار شدن نوبهار» تشخیص دارد. / «خاطرات شیرین» حس آمیزی دارد.

## درس دوازدهم

### قلمرو زبانی

(شهریور ۱۴۰۲)

**سوال ۶۲** کاربرد معنایی فعل «شد» در کدام بیت متفاوت است؟

- الف) پر اندیشه شد جان کاووس کی  
 ب) بدان که که شد پیش کاووس باز  
 ج) سراسر همه دشت بریان شدند  
 د) نخستین دمیدن سیه شد ز دود
- ز فرزند و سودابه نیک پی  
 فرود آمد از باره بردش نماز  
 بر آن چهر خندانش گریان شدند  
 زبانه برآمد پس از دود، زود

**پاسخ:** گزینه‌ی ب

**نکته معنی واژه:** اندیشه = اندوه، ترس، اضطراب، فکر / کی = پادشاه، هر یک از پادشاهان سلسله‌ی کیان / نیک‌پی = خوش‌قدم / باره = اسب / نماز بردن = تعظیم کردن، عمل سر فرود آوردن در مقابل کسی برای تعظیم / بریان = کباب‌شده و پخته‌شده بر آتش، مجازاً ناراحت و مضطرب / بریان شدن = غمگین و ناراحت شدن  
**آرایه‌ها:** «پر اندیشه شدن» کنایه از ناراحت و نگران شدن / «جان» مجاز از وجود شخص / «نیک‌پی» استعاره‌ای طنزآلود از بدقدمی سودابه دارد / «دشت» مجاز از مردم دشت / «بریان شدن» کنایه از ناراحت شدن / جناس ناهمسان «بریان» و «گریان»

(خرداد ۱۴۰۲)

**سوال ۶۳** در کدام گزینه حذف به قرینه معنایی صورت نپذیرفته است؟

- الف) عشق من خنده تو در تاریک ترین لحظه‌ها می شکفت.  
 ب) پادشه را کرم باید تا بر او گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند.  
 پ) گر آتش دل نهفته داری  
 سوزد جانت به جانت سوگند  
 ت) گفت: نزدیک است والی را سرای آنجا شویم  
 گفت: والی از کجا در خانه خمار نیست؟

**پاسخ:** ب) پادشه را کرم باید تا بر او گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند.

**نکته**

**معنی واژه:** ایمن = در امن، دل آسوده / والی = حاکم، فرمانروا / خَمَار = می فروش

عشق من [با تو هستم]؛ حذف فعل به قرینه معنایی!

سوزد جانت، به جانت سوگند [می خورم]؛ حذف فعل به قرینه معنایی!

والی از کجا [معلوم است] در خانه خَمَار نیست؛ حذف فعل به قرینه معنایی!

پادشاه را کرم باید (= بایسته است، لازم و ضروری است) و رحمت [باید]؛ حذف فعل به قرینه لفظی!

داری = بداری (مضارع التزامی) / سوزد = می سوزد (مضارع اخباری)

**آرایه‌ها:** «شکفتن خنده» استعاره مکنیه یا پنهان دارد؛ خنده مانند گلی است که می شکفتد. / «آتش»

استعاره از خشم / «سوزد جانت» کنایه از نابود شدن

**مفهوم عبارت اول:** نیروبخشی عشق

**مفهوم عبارت چهارم:** فاسد بودن حاکمان جامعه

(خرداد ۱۴۰۱)

**سوال ۶۴** معنی واژه «دستور» در بیت زیر با معنی آن در کدام گزینه یکسان است؟

(چه نیکو گفت با جمشید دستور / که با نادان نه شیون باد و نه سور)

۱. گر ایدونک دستور باشد کنون / بگوید سخن پیش تو رهنمون

۲. تن از جان و جان ز تن مستور نیست / لیک کس را دید جان دستور نیست.

۳. به دستور فرمود تا ساروان / هیون آرد از دشت صد کاروان

۴. بر مصطفی بهر رخصت دوید / از او خواست دستوری اما ندید

**پاسخ:** گزینه ۳

**نکته**

**معنی واژه:** ایدونک = ایدون که، این چنین که / شیون = ناله و ماتم، زاری و فریاد / سور = جشن /

دستور [در عبارت سوال و گزینه ۳] = وزیر، مشاور / دستور [در گزینه ۱ و ۲ و ۴] = اجازه / مستور = پوشیده،

پنهان / ساروان = شتربان / هیون = شتر، به ویژه شتر قوی هیکل و درشت اندام / رخصت = اجازه، فرمان

**املای واژه:** سور (جشن) و صُور (صورت‌ها) / مستور (پوشیده) و مسطور (نوشته شده) / ساروان / هیون / بهر

(برای) و بحر (دریا) / رخصت / خواست (طلب کرد) و خاست (بلند شد)

صد کاروان هیون؛ هیون = هسته / صد = صفت / کاروان = ممیز

**آرایه‌ها:** «دستور» ایهام تناسب دارد؛ دستور = وزیر و مشاور (قابل قبول)، دستور = امر و فرمان (غیر قابل

قبول؛ اما متناسب با «فرمود») / «صد» مجاز از مقدار زیاد / «صد کاروان» اغراق در مقدار بسیار زیاد دارد.

**□ قلمرو ادبی**

(دی ۱۴۰۱)

**سوال ۶۵** آرایه ادبی مناسب با هر بیت را برگزیده در برابر آن بنویسید.

الف) یکی تازی ای برنشسته سیاه / همی خاک نعلش برآمد به ماه

ب) عشق بر یک فرش بنشاند گدا و شاه را / سیل یکسان میکند پست و بلند راه را

پ) در عالم پیر هر کجا برنایی است / عاشق بادا که عشق خوش سودایی است

**پاسخ:** الف. اغراق / ب. اسلوب معادله / پ. ایهام

**نکته** معنی واژه: تازی = اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک / برنا = جوان / سودا = خیال، دیوانگی

**املائی واژه:** تازی / نعل / سودا

**آرایه‌ها:** «ماه» مجاز از آسمان / «خاک نعلش بر آمد به ماه» اغراق در سرعت تاخت و تاز اسب دارد. / بیت دوم اسلوب معادله دارد؛ مصرع دوم مثالی برای مصرع اول است و هیچ‌گونه وابستگی دستوری بین دو مصرع وجود ندارد. / «عالم پیر» تشخیص دارد. / «سودا» ایهام دارد؛ سودا = خیال و دیوانگی، سودا = داد و ستد و معامله / تشبیه «عشق» به «سودا»  
**مفهوم [بیت دوم]:** جایگاه همه در برابر عشق یکسان است.  
**مفهوم [بیت سوم]:** توصیه به عشق‌ورزی و عاشق شدن

(خرداد ۱۴۰۱)

**سوال ۶۶** در همه ابیات به جز گزینه ..... زمینه «ملی» حماسه آشکار است.

- |                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| ۱) پراکنده کافور بر خویشتن   | چنان چون بود رسم و ساز کفن  |
| ۲) چنین است سوگند چرخ بلند   | که بر بی‌گناهان نیاید گزند  |
| ۳) رخ شاه کاووس پرشرم دید    | سخن گفتنش با پسر نرم دید    |
| ۴) بدان گاه سوگند پرمايه شاه | چنین بود آیین و این بود راه |

**پاسخ:** گزینه ۳

**نکته** معنی واژه: ساز = راه و روش / سوگند = آزمایش و راه و رسم تشخیص درست‌کار از خطاکار / مایه =

قدرت، توانایی / پُرمایه = گران‌مایه، پُرشکوه

**آرایه‌ها:** «چرخ بلند» استعاره از آسمان / «سوگند خوردن چرخ بلند» تشخیص دارد / بیت دوم و چهارم تلمیح دارند به باور و اعتقاد گذشتگان که آتش پاک و مقدس هرگز بی‌گناهان را نمی‌سوزاند. / «رخ» مجاز از وجود / «رخ» ایهام تناسب دارد؛ رخ = چهره (قابل قبول)، رخ = مهره‌ای در شطرنج (غیر قابل قبول؛ اما متناسب با «شاه») / «شاه» ایهام تناسب دارد؛ شاه = پادشاه (قابل قبول)، شاه = مهره‌ای در شطرنج (غیر قابل قبول؛ اما متناسب با «رخ») / «نرم سخن گفتن» کنایه از مهربانی کردن / «سخن نرم» حس‌آمیزی دارد / جناس ناهمسان «شرم» و «نرم»، و «گاه» و «شاه» و «راه»

**مفهوم [بیت اول]:** آمادگی برای رویارویی با مرگ

**مفهوم [بیت دوم]:** سر بی‌گناه بالای دار نمی‌رود.

□ **قلمرو فکری**

(خرداد ۱۴۰۲)

**سوال ۶۷** مراد از (زین سخن) در بیت زیر چیست؟

سیاوش چنین گفت کای شه‌یار / که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

**پاسخ:** تهمت

**نکته** معنی واژه: شه‌یار = پادشاه / خوار = پست، حقیر

**املائی واژه:** دوزخ / خوار (حقیر) و خار (تیغ)

**آرایه‌ها:** «دوزخ» مجاز از آتش دوزخ / تشبیه «تهمت سودابه» به «آتش دوزخ» (تشبیه پنهان) / «خوار گشتن دوزخ در مقابل تهمت وارد شده به سیاوش» اغراق دارد در شدت اشتباه بودن اتهام.

**سوال ۶۸** بیت (چنان آمد اسپ و قباي سوار / که گفתי سمن داشت اندر کنار) را با مضمون بیت زیر مقایسه کنید.

(خرداد ۱۴۰۲)



آتش ابراهیم را نبود زبان هر که نمرودی است گو می ترس از آن

**پاسخ:** به انسان بی گناه یا درست کار آسیبی نمی‌رسد یا هر مفهوم مشابه!

**نکته معنی واژه:** قبا = لباس / سمن = نوعی درخت گل، یاسمن / نمرود = پادشاه زمان حضرت ابراهیم

**املاي واژه:** قبا / سمن (یاسمن) و ثمن (ارزش) / زیان

بیت اول، به ویژگی شگفت آوری و خرق عادت حماسه اشاره دارد.

**آرایه‌ها:** «قبا» مجاز از شخص پوشنده‌ی قبا / «سمن در کنار داشتن» کنایه از آرامش و تندرستی و آسیب

ندیدن / بیت دوم تلمیح دارد به ماجرای در آتش افکندن حضرت ابراهیم

## درس سیزدهم

### □ قلمرو زبانی

(خرداد ۱۴۰۲)

**سوال ۶۹** ضمیر پیوسته در کدام مصراع وابسته وابسته است؟

بعد چندی که گشودش چشم

رخش خود را دید

بس که خونش رفته بود از تن

بس که زهر زخم‌ها کاریش

گویی از تن حس و هوشش رفته بود و داشت می‌خوابید

**پاسخ:** بس که زهر زخم‌ها کاریش

**نکته معنی واژه:** زخم کاری = ضربه‌ی موثر یا زخمی که موجب مرگ می‌شود

«ش» در «گشودش»، نقش مضاف‌الیه برای «چشم» دارد. (چشمش را گشود)

«ش» در «خونش»، نقش مضاف‌الیه برای «تن» دارد. (خون از تنش رفته بود)

«ش» در «کاریش»، نقش مضاف‌الیه برای «زخم» دارد. (بس که زهر زخم‌هایش کاری بود)

«ش» در «هوشش»، نقش مضاف‌الیه برای «تن» دارد. (گویی از تنش حس و هوش رفته بود)

**آرایه‌ها:** تشبیه «زخم» به «زهر» (اضافه تشبیه‌ی؛ وجه شبه آن‌ها گشندگی است) / «زخم کاری» کنایه از

زخم گشنده، «داشت می‌خوابید» کنایه از فرا رسیدن مرگش

**سوال ۷۰** در سروده (تهمتن، گرد سجستانی / کوه کوهان، مرد مردستان / رستم دستان / در تگ تاریک ژرف چاه

پهناور / کشته هر سو بر کف و دیواره‌هایش نیزه و خنجر.... / در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان گم بود)

(خرداد ۱۴۰۲)

الف) نوع نخستین نقش تبعی را بنویسید.

ب) «و» در جمله پایانی حرف عطف است یا ربط؟

پ) نشانه (ان) در واژه مشخص شده مفهوم شباهت دارد یا «جمع»؟

**پاسخ:** الف) بدل      ب) عطف      پ) جمع

**نکته** معنی واژه: تهمتن = دارنده‌ی تن نیرومند، لقب رستم / گرد = پهلوان / سجستانی = سیستانی، اهل سیستان / تگ = ته، پایین / ژرف = عمیق / سنان = نیزه

**املاي واژه:** تهمتن / سجستان / سنان

**آرایه‌ها:** تشبیه «زهر شمشیر و سنان» به «آب چاه» / «کاشتن نیزه بر کف و خنجر بر دیوارهای چاه» استعاره مکنیه یا پنهان دارد؛ نیزه و خنجر مانند گیاهی هستند که می‌توان آن را کاشت / «گم بودن» کنایه از ناپیدا بودن

**سوال ۷۱** با توجه به سروده زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (خرداد ۱۴۰۱)

داشتم می‌گفتم، آن شب نیز / سورت سرمای دی بیدادها می‌کرد / و چه سرمای، چه سرمای! لیک، خوشبختانه آخر، سرپناهی یافتم جایی / ... قهوه خانه گرم و روشن بود، هم چون شرم.... / همگان را خون گرمی بود.

الف) واژه «دی» کدام یک از انواع وابسته وابسته است؟  
 ب) زمان کدام فعل ماضی مستمر است؟  
 ج) نقش دستوری واژه خوشبختانه را بنویسید.  
 د) نوع واو مشخص شده را تعیین کنید.

**پاسخ:** الف) مضاف الیه مضاف الیه ب) داشتم می‌گفتم ج) قید د) ربط

**نکته** معنی واژه: سورت = تندی و تیزی، حدت و شدت

**املاي واژه:** سورت (شدت) و صورت (چهره)

«شب» نماد بیداد و ستم، و «دی» نماد حاکمیت ظالم است

**آرایه‌ها:** «دی» مجاز از زمستان / «بیداد کردن سرما» تشخیص دارد / «سرد» ایهام دارد؛ سرد = متضاد گرم، سرد = غیرصمیمی / «گرم» ایهام دارد؛ گرم = متضاد سرد، گرم = صمیمی / «گرم و روشن بودن شرم» حس آمیزی دارد.

**مفهوم:** ظلم و ستم حاکم بر جامعه

**سوال ۷۲** متضاد واژه یکرنگی در کدام گزینه دیده می‌شود؟ (خرداد ۱۳۹۹)

۱) که نبایستی بگوید هیچ / بس که بی شرمانه و پست است این تزویر  
 ۲) ور بپرسی راست، گویم راست / قصه بی شک راست می‌گوید  
 ۳) و صدای شوم و نامردانه اش در چاهسار گوش می‌پیچید  
 ۴) خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان / خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند

**پاسخ:** گزینه ۱ (با واژه تزویر)

**نکته** معنی واژه: تزویر = نیرنگ، دورویی، فریب‌کاری / چاهسار = دهانه‌ی چاه / کین = کینه، انتقام

«را» در بیت چهارم در نقش فک اضافه آمده است؛ مهر را پیمان = پیمان مهر

**آرایه‌ها:** بیت اول حسن تعلیل دارد؛ از بس که تزویر دشمن بی‌شرمانه بود، رستم چیزی نگفت و خود را از چاه نجات نداد! / «راست گفتن قصه» تشخیص دارد / تشبیه «گوش» به «چاهسار» (اضافه تشبیهی)

**سوال ۷۳** در هر یک از موارد زیر یک نادرستی املائی دیده می‌شود؛ آنها را بیابید و درست هر یک را بنویسید. (خرداد ۱۳۹۸)

الف) نمی‌پذیرفتید و طفره می‌رفتید ولی اسرارهای من بود که بوی التماس میداد و عاقبت شما را متقاعد کرد

ب) شیرمرد عرصه ناوردهای حول / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود

پاسخ: الف. اصرار ب. هول

**نکته** معنی واژه: طفره رفتن = خودداری از انجام کاری از روی قصد و با بهانه آوردن، خودداری از پاسخ صریح به یک سوال / اصرار = پافشاری / متقاعد = مُجاب، مُجاب‌شده، قانع / متقاعد کردن = مُجاب کردن، وادار به قبول امری کردن / عرصه = گستره، میدان / ناورد = نبرد / هول = وحشت‌انگیز، ترسناک / خوان = منزل و مرحله  
**املاي واژه:** طفره / اصرار (پافشاری) و اسرار (رازها) / التماس / عاقبت / متقاعد / عرصه / هول / طعمه / خوان  
**آرایه‌ها:** «بوی التماس» حس آمیزی دارد / تشبیه «مرد» به «شیر» (تشبیه درون واژه‌ای) / «طعمه بودن» کنایه از گرفتاری و در اختیار خود نبودن / «خوان هشتم» استعاره از چاه / «دهان خوان هشتم» استعاره مکنیه یا پنهان دارد؛ خوان هشتم مانند موجودی است که دهان دارد.

### □ قلمرو ادبی

**سوال ۷۴** مفهوم کدام بیت با سروده زیر تقابل معنایی دارد؟

(دی ۱۴۰۱)

گفت در دل رخس! طفلک رخس!

آه!

این نخستین بار شاید بود.

کان کلید گنج مروارید او گم شد.

روزها با سوزها همراه شد

الف) در غم ما روزها بی گاه شد

لب خندان بیاور چون لب جام

ب) اگر خونین دلی از جور ایام

پاسخ: ب) اگر خونین دلی از جور ایام لب خندان بیاور چون لب جام

**نکته** معنی واژه: بی‌گناه شدن = فرا رسیدن هنگام غروب یا شب، سپری شدن / جور = ظلم، ستم  
**آرایه‌ها:** «کلید» استعاره از لبخند، «گنج» استعاره از دهان، «مروارید» استعاره از دندان / «گم شدن کلید گنج مروارید» کنایه از نخندیدن / «روزها» مجاز از عمر / «بی‌گناه شدن روز» کنایه از سپری شدن زندگی / «خونین دل» کنایه از غمگین و ناراحت، «لب خندان بیاور» کنایه از همیشه خندان بودن / «جور ایام» تشخیص دارد. / تشبیه «تو [محدوف]» به «جام» (وجه شبه آن‌ها خندان بودن است) / «لب جام» استعاره مکنیه یا پنهان دارد؛ جام مانند موجودی است که لب دارد.

**مفهوم [عبارت سوال و بیت اول]:** توصیف اندوهگین بودن [ارستم]، و بیان غم و ناراحتی همیشگی [عاشق]

**مفهوم [بیت دوم]:** توصیه به شاد و خندان بودن در هنگام غم و سختی

### درس چهاردهم

### □ قلمرو زبانی

**سوال ۷۵** با توجه به بیتهای زیر درستی یا نادرستی گزاره های داده شده را تعیین کنید.

(خرداد ۱۴۰۱)

گم شده بینی ز یک خورشید تو

صد هزاران سایه جاوید، تو

بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود

چون نگه کردند آن سی مرغ زود

بود خود سیمرغ سی مرغ تمام

خویش را دیدند سیمرغ تمام

الف) واژه «تو» نقش تبعی تکرار و واژه «خود» نقش تبعی بدل دارد.

ب) بیت دوم یک جمله غیر ساده است و مصراع اول جمله وابسته آن است.

ج) نقش دستوری واژه «تمام» در هر دو مصراع بیت سوم «قید» است.

د) مفهوم «ان» در واژه صدهزاران همانند واژه «ان» در واژه «بهاران» است.

پاسخ: الف. درست      ب. درست      ج. نادرست      د. نادرست

### نکته

«مرغ» نماد رهروی راه حق، و «سیمرغ» نماد حق و خداوند است  
**آرایه‌ها:** «سایه‌ی جاوید» استعاره از موجودات که سایه‌ی خداوند هستند، و «خورشید» استعاره از ذات الهی / «گم‌شده» کنایه از فنا شده / تضاد معنایی «یک» و «صد هزاران» / جناس همسان «سی مرغ» و «سیمرغ» / بیت دوم تلمیح دارد. به آیه‌ی «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (هر کس خودش را بشناسد، خدا را شناخته است) **مفهوم [بیت اول و دوم و سوم]:** محو شدن و یکی شدن موجودات در برابر وجود خداوند

### □ قلمرو فکری

**سوال ۷۶** معنی بیت زیر را به نثر روان بنویسید. (خرداد ۱۴۰۲)

بعد از این وادی استغنا بود      نه در او دعوی و نه معنا بود

پاسخ: پس از این بیابان استغنا و بی نیازی است که در آن، ادعا و لاف زدن و معنا (حقیقت) وجود ندارد.

### نکته

**معنی واژه:** وادی = سرزمین، صحرا و بیابان / استغنا = بی نیازی، در اصطلاح بی نیازی سالک از هر چیز جز خدا / دعوی = ادعا، ادعای خواستن یا داشتن چیزی، متضاد معنا / معنا = حقیقتی که نیاز به اثبات ندارد، متضاد دعوی

**املای واژه:** استغنا

**آرایه‌ها:** تشبیه «استغنا» به «وادی» (اضافه تشبیهی)

**مفهوم:** ترک همه‌ی خواسته‌ها

**سوال ۷۷** هر یک از موارد زیر با کدام مورد مفهوم مشترکی دارد؟ (خرداد ۱۴۰۱)

الف) کاووس کیانی که کی اش نام نهادند      کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند؟

ب) حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد.

ج) شیرمردی باید این ره را شگرف      زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف

۱. نی حدیث راه پر خون می‌کند      قصه‌های عشق مجنون میکند.

۲. راستی خاتم فیروزه بواسحاقی      خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

۳. من نماز را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته سرو / ....

پاسخ: الف. ۲      ب. ۳      ج. ۱

**نکته معنی واژه:** کیانی = منسوب به کیان / کیان = کی‌ها، هر یک از پادشاهان داستانی ایران از کی‌قباد تا دارا / کی = پادشاه، لقب پادشاهان سلسله کیان / شگرف = قوی، نیرومند / ژرف = عمیق / دولت = بخت، شکوه / مستعجل = زودگذر، شتابنده

**املاي واژه:** غار / صخره (سنگ) و سُخره (ریشخند) / وحی / حدیث / مستعجل / اذان «دریا» نماد راه سخت و دشوار است.

«مجنون» نماد انسانی با عشق راستین و حقیقی است.

«را» در عبارت (ج)، حرف اضافه و به معنای «برای» است (برای این راه شگرف، شیرمردی باید [= لازم است])

**آرایه‌ها:** جناس همسان «کی» اول (پادشاه) و «کی» دوم و سوم (چه زمان) / عبارت الف، تلمیح دارد به داستان پادشاهی کی‌کاووس / عبارت (ب)، تلمیح دارد به آیه قرآنی «یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض» / «بر لب داشتن آیات الهی توسط درخت و غار و...» تشخیص دارند / تشبیه «مرد» به «شیر» (تشبیه درون واژه‌ای) / «شیرمرد» کنایه از شجاع و دلیر / «سخن گفتن نی» تشخیص دارد / «پر خون» کنایه از دشوار و خطرناک / عبارت ۱، تلمیح دارد به داستان لیلی و مجنون / «اذان گفتن باد» تشخیص دارد / «ماهی» استعاره از عاشق واقعی، و «آب» و «روزی» استعاره از عشق و معرفت الهی / «سیر شدن» کنایه از دلزده شدن، و «دیر شدن روز» کنایه از تباه و تلف شدن عمر / عبارت ۴ اسلوب معادله دارد: مصرع دوم مثالی برای مصرع اول است و هیچ‌گونه وابستگی دستوری بین دو مصرع وجود ندارد.

**مفهوم [الف و ۲]:** ناپایداری قدرت

**مفهوم [ب و ۳]:** همه‌ی موجودات و پدیده‌های طبیعی در حال ستایش خداوند هستند.

**مفهوم [ج و ۱]:** دشواری راه عشق

(خرداد ۱۴۰۱)

**سوال ۷۸** با توجه به متن زیر منظور هدهد از «خورشید» و «ذره» چیست؟

هدهد در پاسخ طاووس گفت: بهشت جایگاهی خرم و زیباست اما زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است.

هر که داند گفت با خورشید راز

کی تواند ماند با یک ذره باز؟

ذره: بهشت (دلبستگیهای مادی)

**پاسخ:** خورشید: سیمرغ یا خداوند

**نکته معنی واژه:** «طاووس» نماد عابدان طالب بهشت، «خورشید» نماد بزرگی و عظمت، و «ذره» نماد کوچکی و حقارت است

**آرایه‌ها:** «خورشید» استعاره از خداوند، و «ذره» استعاره از بهشت یا خواسته‌های کوچک است / «پرتوی از جمال سیمرغ» استعاره مکنیه یا پنهان دارد؛ زیبایی سیمرغ به خورشید تشبیه شده که پرتو دارد / «ماندن (بازماندن) از کسی یا چیزی» کنایه از نرسیدن به آن کس یا چیز / تضاد معنایی «خورشید» و «ذره»

**مفهوم:** شکوه و زیبایی سیمرغ (خداوند) و بالاتر بودن عشق به خداوند از هر چیزی (با رسیدن به خداوند به دیگر چیزها نیز می‌توان رسید)

(شهریور ۱۴۰۰)

**سوال ۷۹** هر یک از ابیات یادآور کدام وادی از وادی‌های هفت گانه عطار است؟

الف. دل چه بندی در این سرای مجاز

همت پست کی رسد به فراز

ب. صد هزاران سایه جاوید تو

گم شده بینی از یک خورشید تو

ب. فقر و فنا

**پاسخ:** الف. طلب

**نکته** معنی واژه: مجاز = غیر واقعی / فراز = ارتفاع، اوج / جاوید = پایدار، ماندگار

**آرایه‌ها:** «سرای مجاز» استعاره از وابستگی‌ها و تعلقات مادی، «سایه‌ی جاوید» استعاره از موجودات که سایه‌ی خداوند هستند، و «خورشید» استعاره از ذات الهی / «گم‌شده» کنایه از فنا شده / تضاد معنایی «یک» و «صد هزاران»

**مفهوم [بیت اول]:** رها کردن وابستگی‌ها در راه رسیدن به حق

**مفهوم [بیت دوم]:** محو شدن و یکی شدن موجودات در برابر وجود خداوند

(خرداد ۱۳۹۸)

**سوال ۸۰** هر یک از بیت‌های زیر با کدام یک از وادی‌های عرفانی مطابقت دارد؟

- |                                  |                                |
|----------------------------------|--------------------------------|
| الف. هر یکی بینا شود بر قدر خویش | باز باید در حقیقت صدر خویش     |
| ب. روی‌ها چون زین بیابان در کنند | جمله سر از یک گریبان برکنند    |
| ج. هشت جنت نیز اینجا مرده‌ای است | هفت دوزخ همچو یخ افسرده‌ای است |

**پاسخ:** الف. معرفت      ب. توحید      ج. استغنا

**نکته** معنی واژه: قدر = ارزش، مقام و جایگاه / صدر = طرف بالای مجلس، جای نشستن بزرگان / گریبان = یقه / افسرده = منجمد، سرما زده

**املائی واژه:** قدر (ارزش) و غدر (فریب) / صدر (بالای مجلس) و سدر (نوعی درخت)

**آرایه‌ها:** «بینا شدن» کنایه از آگاه شدن / «صدر» مجاز از ارزش و اعتبار / «روی» مجاز از وجود / «روی در کردن» کنایه از عبور کردن، و «سر از یک گریبان بر کردن» کنایه از به وحدت رسیدن / «بیابان» استعاره از وادی توحید / تشبیه «جنت» به «موجودی مُرده»، و «دوزخ» به «یخ» / «مُرده بودن جنت» و «یخ بودن دوزخ» کنایه از بی‌ارزش بودن آن‌ها / «مُرده بودن جنت» تشخیص دارد. / «یخ بودن دوزخ» پارادوکس یا متناقض‌نما دارد.

**مفهوم [بیت اول]:** هر کسی بر اساس شناخت خود جایگاه واقعی‌اش را می‌یابد.

**مفهوم [بیت دوم]:** رسیدن به مقام توحید

**مفهوم [بیت سوم]:** بی‌اعتنایی به بهشت و جهنم و توجه به خداوند

## درس شانزدهم

### □ قلمرو زبانی

(شهریور ۱۴۰۲)

**سوال ۸۱** در کدام گزینه جمله مرکب وجود ندارد؟

- الف) تو که یک غاز بیشتر نیاورده‌ای و به همه دوستانت هم وعده کباب غاز داده‌ای  
 ب) گردنش مثل همان غاز مادر مرده‌ای بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود.  
 ج) انسان حیوانی است گوشت خوار ولی این مخلوقات عجیب گویا استخوان خور خلق شده‌اند.  
 د) به قدری عصبانی شده بودم که چشمم جایی را نمیدید از این بهانه تراشی هایش داشتم شاخ در می‌آوردم.

**پاسخ:** ج

**نکته**

**معنی واژه:** بهانه‌تراشی = عذر و بهانه‌ی نابه‌جا آوردن

«ولی» در عبارت سوم، حرف ربط هم‌پایه‌ساز است

«که» در عبارت‌های اول و دوم و چهارم، حرف ربط وابسته‌ساز است

**آرایه‌ها:** تشبیه «گردن مصطفی [محذوف]» به «گردن غاز» (وجه شبه آن‌ها دراز بودن است) / «مادر مُرده»

کنایه از بیچاره، «چشمم جایی را نمی‌دید» کنایه از خشمگین و عصبانی بودن، و «شاخ در آوردن» کنایه از

بسیار تعجب کردن / «چشمم جایی را نمی‌دید» اغراق دارد در خشم بسیار زیاد.

**مفهوم [عبارت سوم]:** خوردن غاز توسط میهمانان و تعجب میزبان

**سوال ۸۲** زمان و نوع فعل نخستین جمله در همه عبارات زیر به جز عبارت ..... یکسان است. (خرداد ۱۴۰۲)

الف) داشتم می‌گفتم آن شب نیز / سورت سرمای دی بیداده‌ها می‌کرد.

ب) در باب آن مسئله معهود، خاطرمد داشت کم کم به کلی آسوده می‌شد.

پ) با تمام نیرویی که داشت می‌دوید. هر از گاهی صدای تیر یا انفجاری او را به خود می‌آورد.

ت) کار داشت به دلخواه انجام می‌یافت که ناگهان از دهنم در رفت که آخر آقایان حیف نیست از چنین غازی گذشت؟

**پاسخ:** پ) با تمام نیرویی که داشت می‌دوید. هر از گاهی صدای تیر یا انفجاری او را به خود می‌آورد.

**نکته**

**معنی واژه:** سورت = سورت = تندی و تیزی، حدّت و شدّت / معهود = عهد شده، شناخته شده، معمول

**املائی واژه:** سورت (شدّت) و صورت (چهره) / معهود / حیف / غاز

«داشت» فعل ماضی ساده، و «می‌دوید» فعل ماضی استمراری است

«داشتم می‌گفتم»، «داشت [آسوده] می‌شد»، و «داشت [انجام] می‌گرفت» افعال ماضی مستمر هستند

**آرایه‌ها:** «دی» مجاز از زمستان / «بیداد کردن سرما» تشخیص دارد. / «آسوده شدن خاطر» کنایه از مطمئن

شدن و آرامش یافتن، و «از دهان در رفتن» کنایه از بیان ناگهانی چیزی

**سوال ۸۳** در متن (کلمه استاد را به پیشنهاد ایشان اختیار کردم اما خوش ندارم زیاد استعمال کنم. همه حضار یک

صدا تصدیق کردند که تخلصی بس بجاست و سزاوار ایشان است) نوع وابسته وابسته را بنویسید. (خرداد ۱۴۰۲)

**پاسخ:** قید صفت

**نکته**

**معنی واژه:** استعمال = به کار گرفتن / حضار = حاضران، آنان که در جایی یا مجلسی حضور دارند

/ تصدیق = تأیید کردن درستی حرف یا عملی، گواهی دادن به صحت امری / تخلص = لقب و نام هنری /

بس = بسیار

**املائی واژه:** استعمال / حضار / تصدیق / تخلص / سزاوار

**آرایه‌ها:** «یک‌صدا» کنایه از متحد و هم‌نظر

**سوال ۸۴** در متن زیر واژه ای را که املائی آن غلط است بیابید و شکل درست آن را بنویسید. (دی ۱۴۰۱)

یکی از حضار که محظوظ گردیده بود. گفت: ای والله، حقیقتاً استادی! مصطفی به رسم تحقیر، چین به صورت انداخته.....

همه حضار یک صدا تصدیق کردند. در این اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای امارت بلند شد.

**پاسخ:** عمارت

**نکته معنی واژه:** حَضَار = حاضران، آنان که در جایی یا مجلسی حضور دارند / محظوظ = بهره‌ور / تصدیق = تایید کردن درستی حرف یا عملی، گواهی دادن به صحت امری / اثنا = زمان، هنگام / سرسرا = محوطه‌ای سقف‌دار در داخل خانه‌ها که در ورودی ساختمان به آن باز می‌شود و از آنجا به اتاق‌ها یا قسمت‌های دیگر می‌روند، جایگزین واژه‌های «هال» و «لابی» / عمارت = ساختمان  
 حَضَار / محظوظ / تحقیر / تصدیق / اثنا / سرسرا / عمارت (ساختمان) و امارت (فروانرویایی)  
**آرایه‌ها:** «صورت» مجاز از پیشانی / «چین به صورت انداختن» کنایه از اخم کردن و ناراحت شدن

**سوال ۸۵** در هر یک از موارد زیر یک نادرستی املائی بیابید و درست آن را بنویسید. (خرداد ۱۴۰۰)  
 الف) همچنان که میتوانست او، اگر می‌خواست / کان کمند شصت خم خویش بگشاید / و بیندازد به بالا ...  
 ب) در کتل و گردنه یک دوجین شکم و روده مراحل مضق و بلع و هضم و تحلیل را پیموده است.

**پاسخ:** الف. بیندازد ب. مضغ

**نکته معنی واژه:** کمنند = طناب، ریسمان / کمنند شصت خم = طنابی که هنگام جمع کردن، شصت بار دور دست تاب می‌خورد / کتل = پشته، تپه / دوجین = دوازده تا از چیزی / مضغ = جویدن / بلع = خوردن / هضم = گوارش / تحلیل = هضم، گوارش  
**املائی واژه:** شصت (۶۰) و شست (انگشت) / مضغ / هضم / تحلیل  
**آرایه‌ها:** «کمنند شصت خم» کنایه از طناب بسیار بلند

### □ قلمرو فکری

**سوال ۸۶** معنی عبارت زیر را به نثر روان بنویسید. (خرداد ۱۴۰۲)  
 متکلم وحده و مجلس آرای بلا معارض شده است.

**پاسخ:** تنها گوینده جمع و بزم آرای بدون رقیب شده بود.

**نکته معنی واژه:** متکلم وحده = آن که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می‌گوید / مجلس آرا = بزم آرا، آن که با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی یا سرگرمی حاضران آن می‌شود / بلا معارض = بی‌رقیب  
**املائی واژه:** متکلم وحده / بلا معارض  
**مفهوم:** پرحرفی و لطیفه‌گویی مصطفی و تحت الشعاع قرار دادن میهمانی

**سوال ۸۷** در هر یک از عبارات زیر به جز .... به گونه‌ای از مصطفی یاد شده است. (دی ۱۴۰۱)  
 الف) روا نیست بیش از این روی میزبان محترم را زمین انداخت.  
 ب) مشغول تماشا و ورنانداز این مخلوق کمیاب و شیء عجاب بودم.  
 ب) پنج انگشت دعاگو به معیت مچ و کف و ما يتعلق به، بر روی صورت گل انداخته آقای استادی نقش بست.  
 ت) یک دست از بهترین لباسهای نودوز خود را به انضمام مایحتوی، به دست چلاق شده خودم از خانه بیرون انداخته‌ام.

**پاسخ:** الف



**نکته معنی واژه:** شیء عَجَابٌ = اشاره به آیه «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ»، معمولاً برای اشاره به امری شگفت به کار می‌رود / معیت = همراهی / ما يتعلّقُ به = آنچه بدان وابسته است / انضمام = ضمیمه کردن / به انضمام = به ضمیمه‌ی، به همراه / ما يحتوی = آنچه درون چیزی است

**املائی واژه:** معیت / ما يتعلّقُ به / انضمام / ما يحتوی / چلاق

**آرایه‌ها:** «روی کسی را زمین انداختن» کنایه از درخواست کسی را نپذیرفتن / «پنج انگشت» مجاز از پنجه و کف دست / «انگشت دعاگو» تشخیص دارد.

**سوال ۸۸** با توجه به نوشته زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (خرداد ۱۳۹۹)

مرا به یاد بی‌ثباتی فلک بوقلمون و شغوت مردم دون و وقاحت این مصطفای بدقواره انداخته بود.  
الف) معنای واژه «دون» چیست؟  
ب) در کدام واژه نادرستی املایی دیده می‌شود؟

**پاسخ:** الف) پست و فرومایه      ب) شغوت : شقاوت

**نکته معنی واژه:** فلک = آسمان / بوقلمون = رنگارنگ / شقاوت = بدبختی / دون = پست، فرومایه / وقاحت = بی‌شرمی، بی‌حیایی / بدقواره = بد ترکیب، آن‌که یا آن‌چه ظاهری زشت و نامتناسب دارد.

**املائی واژه:** ثبات / بوقلمون / شقاوت / وقاحت / مصطفی / بدقواره

### درس هفدهم

#### □ قلمرو زبانی

**سوال ۸۹** در کدام عبارت غلط املایی وجود دارد؟ (شهریور ۱۴۰۲)

الف) پادشاهی به درویشی گفت که مرا آن لحظه که تو را به درگاه حق تجلی و قرب باشد، یاد کن.  
ب) یکی از حضار که کبابه شعر و ادب می‌کشید چنان محظوظ گردیده بود که جلو رفته جبهه شاعر را بوسید.  
ج) اشتی و گرگی و روباهی از روی مصاحبت مسافرت کردند و با ایشان از وجح ذات و توشه‌گرده‌ای بیش نبود.  
د) دلم می‌خواهد بر بال‌های باد بنشینم و آنچه را که پروردگار جهان پدید آورده زیر پا گذارم.

**پاسخ:** ج) وجح: وجه

**نکته معنی واژه:** تجلی = جلوه‌گری / قُرب = نزدیکی / حَضَار = حاضران، آنان که در جایی یا مجلسی حضور دارند / کَبَادَه = وسیله‌ای کمّانی‌شکل در زورخانه / کَبَادَه‌ی چیزی را کشیدن = ادّعای چیزی داشتن، خواستار چیزی بودن / محظوظ = بهره‌ور / جبهه = پیشانی / مصاحبت = هم‌نشینی، هم‌صحبت داشتن / وجه = سرمایه / زاد = توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می‌برند؛ سنّ و سال / توشه = آذوقه و خوراکی / گِردَه = قرص نان، نوعی نان

**املائی واژه:** قُرب (نزدیکی) و غَرب (باختر) / حَضَار / محظوظ / جبهه / مصاحبت / مسافرت / وجه / زاد / توشه / گذاشتن (قرار دادن) و گذاشتن (به جا آوردن)

**آرایه‌ها:** تضاد معنایی «پادشاه» و «درویش» / «بال‌های باد» استعاره مکنیه یا پنهان دارد؛ باد مانند پرنده‌ای است که بال دارد / «بر بال‌های باد نشستن» کنایه از پرواز، و «زیر پا گذاشتن» کنایه از دیدن و گذشتن

**سوال ۹۰** در سروده (خندهات که رها می‌شود) و پروازکنان در آسمان مرا می‌جوید / تمامی درهای زندگی را / به

رویم می‌گشاید. (دی ۱۴۰۱)

الف) کدام واژه «دو تلفظی» است؟

ب) ترکیب درهای زندگی وصفی است یا اضافی؟  
پ) مفهوم نشانه ان را در واژه (پروازکنان) بنویسید.

پاسخ: الف. آسمان      ب. اضافی      پ. صفت فاعلی

**نکته آرایه‌ها:** «خنده‌ات پروازکنان...» استعاره مکنیه یا پنهان دارد؛ خنده مانند پرنده‌ای است که پرواز می‌کند / «خنده می‌جوید» تشخیص دارد / «درهای زندگی» استعاره مکنیه یا پنهان دارد؛ زندگی مانند خانه‌ای است که درهایی دارد / «درهای زندگی را به رویم می‌گشاید» کنایه از امیدوار کردن

### □ قلمرو فکری

**سوال ۹۱** شاعر در سروده زیر علاقه خود به محبوبش را به چه موضوعی پیوند زده است؟  
خنده‌ات را می‌خواهم / چون گلی که در انتظارش بودم / گل آبی، گل سرخ کشورم که مرا می‌خواند.

پاسخ: میهن دوستی

**نکته** «گل آبی» و «گل سرخ» نماد عشق و وطن هستند  
**آرایه‌ها:** تشبیه «خنده» به «گل» / «گل آبی» و «گل سرخ» مجاز از رنگ‌های پرچم کشور شیلی (زادگاه پابلو نرودا) / «گل آبی و گل سرخ کشورم که مرا می‌خواند» تشخیص دارد.

**سوال ۹۲** درک و دریافت خود را از سروده زیر بنویسید.  
و اگر دیدی به ناگاه / خون من برسنگ فرش خیابان جاری است / بخند؛ زیرا خنده تو / برای دستان من / شمشیری است آخته

پاسخ: شادی معشوق (وطن) به شاعر امید زندگی و قدرت مبارزه می‌بخشد.

**نکته** معنی واژه: آخته = بیرون کشیده، بر کشیده  
«شمشیر» نماد مبارزه است.  
**آرایه‌ها:** تشبیه «خنده» به «شمشیر آخته» / «جاری بودن خون» کنایه از زخمی شدن و کشته شدن، و «شمشیر آخته» کنایه شمشیر آماده برای جنگ و نبرد  
**مفهوم:** نیروبخشی عشق

**سوال ۹۳** هر یک از متن‌ها با چه مفهومی تناسب معنایی دارد؟  
ستاره ضعیفی در شبستان تیره و تار درونم درخشیدن گرفت.  
اگر خونین دلی از جور ایام      لب خندان بیاور چون لب جام

پاسخ: الف. امیدوار شدن      ب. توصیه به شادی در هنگام سختی

**نکته آرایه‌ها:** «ستاره» استعاره از امید / تشبیه «درون» به «شبستان» / «ستاره ضعیفی در شبستان تیره و تار درونم درخشیدن گرفت» کنایه از امیدواری اندک / «خونین دل» کنایه از غمگین و ناراحت، «لب خندان بیاور» کنایه از همیشه خندان بودن / «جور ایام» تشخیص دارد / تشبیه «تو [محدوف]» به «جام» (وجه شبه آن‌ها خندان بودن است) / «لب جام» استعاره مکنیه یا پنهان دارد؛ جام مانند موجودی است که لب دارد.

## درس هجدهم

### □ قلمرو زبانی

**سوال ۹۴** با توجه به متن زیر شکل درست واژه ای را که املائی آن غلط است، بنویسید. (خرداد ۱۴۰۲)

«معلم، لباسی را که جز در روز توزیع جوایز یا در هنگامی که بازرسی به مدرسه می آمد نمی پوشید، بر تن کرده بود. گذشته از آن تمام اتاق درس را ابهت و شکوهی که مخصوص مواقع رسمی است، فرا گرفته بود اما آنچه بیشتر مایع شگفتی من گشت، آن بود که بر روی نیمکت‌هایی که در مواقع عادی خالی بود جماعتی را از مردان دهکده دیدم که نشسته بودند.»

پاسخ: مایه

**نکته** معنی واژه: توزیع = پخش کردن / ابهت = بزرگی و شکوه که سبب احترام یا ترس دیگران می‌شود / مایه = [در اینجا] باعث

املائی واژه: توزیع / ابهت / مایه (باعث) و مایع (ماده‌ی روان و سیال)

**سوال ۹۵** در کدام گزینه غلط املائی دیده می‌شود؟ (خرداد ۱۴۰۱)

۱) نهالی چند در هنگام ورود خویش در باغ غرس کرده بود.  
 ۲) کتاب را بر روی زانو گشوده بود و از پس عینک ستبر خویش در آن می‌نگریست.  
 ۳) چنان می‌نمود که در چهارگوشه اتاق درفش ملی ما را به احتزاز درآورده باشند.

پاسخ: ۳) اهتزاز

**نکته** معنی واژه: غرس = نشانیدن و کاشتن درخت و گیاه / ستبر = قطور، ضخیم / درفش = پرچم / اهتزاز = برافراشتن

املائی واژه: غرس / ستبر / اهتزاز

آرایه‌ها: تشبیه «سرمشق‌ها [در جمله‌ی قبلی متن کامل]» به «درفش ملی»

### □ قلمرو ادبی

**سوال ۹۶** جاهای خالی عبارت زیر را به شکلی درست پر کنید. (دی ۱۴۰۱)

متن زیر برگرفته از کتاب ..... نوشته آلفونس دوده و ترجمه ..... است.  
 اما بغض و اندوه صدا را در گلویش شکست نتوانست سخن خود را تمام کند؛ سپس روی برگردانید و پاره ای گچ برگرفت و با دستی که از هیجان و درد می‌لرزید، بر تخته سیاه این کلمات را با خط جلی نوشت: زنده باد میهن!

پاسخ: قصه‌های دوشنبه / عبدالحسین زرین کوب

**نکته** معنی واژه: جلی = ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود.

املائی واژه: بغض

آرایه‌ها: «صدا در گلو شکستن» کنایه از قطع سخن و توانایی سخن گفتن را از دست دادن

### □ قلمرو فکری

**سوال ۹۷** معنی بیت زیر را به نثر روان بنویسید. (خرداد ۱۴۰۲)

یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب  
 کز هر زبان که میشنوم نامکرر است

**پاسخ:** داستان عشق یک ماجرا بیشتر نیست اما عجیب آنکه آن را از هر کس میشنوم غیر تکراری است.

**نکته** معنی واژه: نامکرر = تکرار نشده

**مفهوم:** جاودانگی و تقدس عشق (مرتبط با عبارت «هر روز باید ذکرى واحد را مکرر بخوانم / و آن چه را قدیمی است قدیمی ندانم که تو از آن منی و من از آن تو»)

**سوال ۹۸** در سروده زیر شکسپیر در مقام عاشق، چه ادعایی می‌کند؟  
(دی ۱۴۰۰)

چیزی در مخیله آدمی می‌گنجد که قلم بتواند آن را بنگارد اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟

**پاسخ:** روح راستگوی عاشق هر چه را که در ذهن آدم می‌گنجد برای معشوق ترسیم کرده است.

**نکته** معنی واژه: مخیله = خیال، قوه‌ی تخیل، ذهن

**آرایه‌ها:** «قلم» مجاز از نویسنده، و «جان» مجاز از وجود شاعر / «نگارش توسط قلم» و «ترسیم کردن توسط جان» تشخیص دارند.

**مفهوم:** تلاش در جهت کسب رضایت معشوق

**سوال ۹۹** با توجه به سروده زیر شاعر هر روز خود را ملزم به تکرار چه سخنی می‌داند؟  
(شهریور ۱۴۰۰)

هر روز باید ذکرى واحد را مکرر بخوانم / و آن چه را قدیمی است قدیمی ندانم، که تو از آن منی و من از آن تو. درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.

**پاسخ:** تو از آن منی و من از آن تو

**نکته** معنی واژه: مکرر = پیاپی، بارها / تلاوت = خواندن، قرائت کردن

**املاى واژه:** ذکر / واحد / تلاوت

**آرایه‌ها:** «تلاوت کردن نام» استعاره مکنیه یا پنهان دارد؛ نام مانند کتابی است که خوانده می‌شود / «قدیمی نداستن آنچه قدیمی است» پارادوکس یا متناقض نما دارد.

**مفهوم:** جادوانگی و تقدس عشق

**سوال ۱۰۰** عبارت زیر بر چه نکته‌ای تأکید دارد؟  
(خرداد ۱۳۹۸)

وقتی قومی به اسارت دشمن درآید و مغلوب و مقهور بیگانه گردد، تا وقتی که زبان خویش را حفظ کند، همچون کسی است که کلید زندان خویش را در دست داشته باشد

**پاسخ:** توجه به اهمیت زبان ملی و تلاش برای حفظ آن؛

**نکته** معنی واژه: مغلوب = شکست خورده، از پای درآمده / مقهور = شکست خورده

**املاى واژه:** مغلوب (شکست خورده) و مقلوب (وارونه شده) / مقهور

**مفهوم:** ارزش زبان در حفظ فرهنگ و هویت ملی!